



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

موسسه الفکر برای بازسازی و احیای اندیشه‌های اسلامی در ایران و جهان

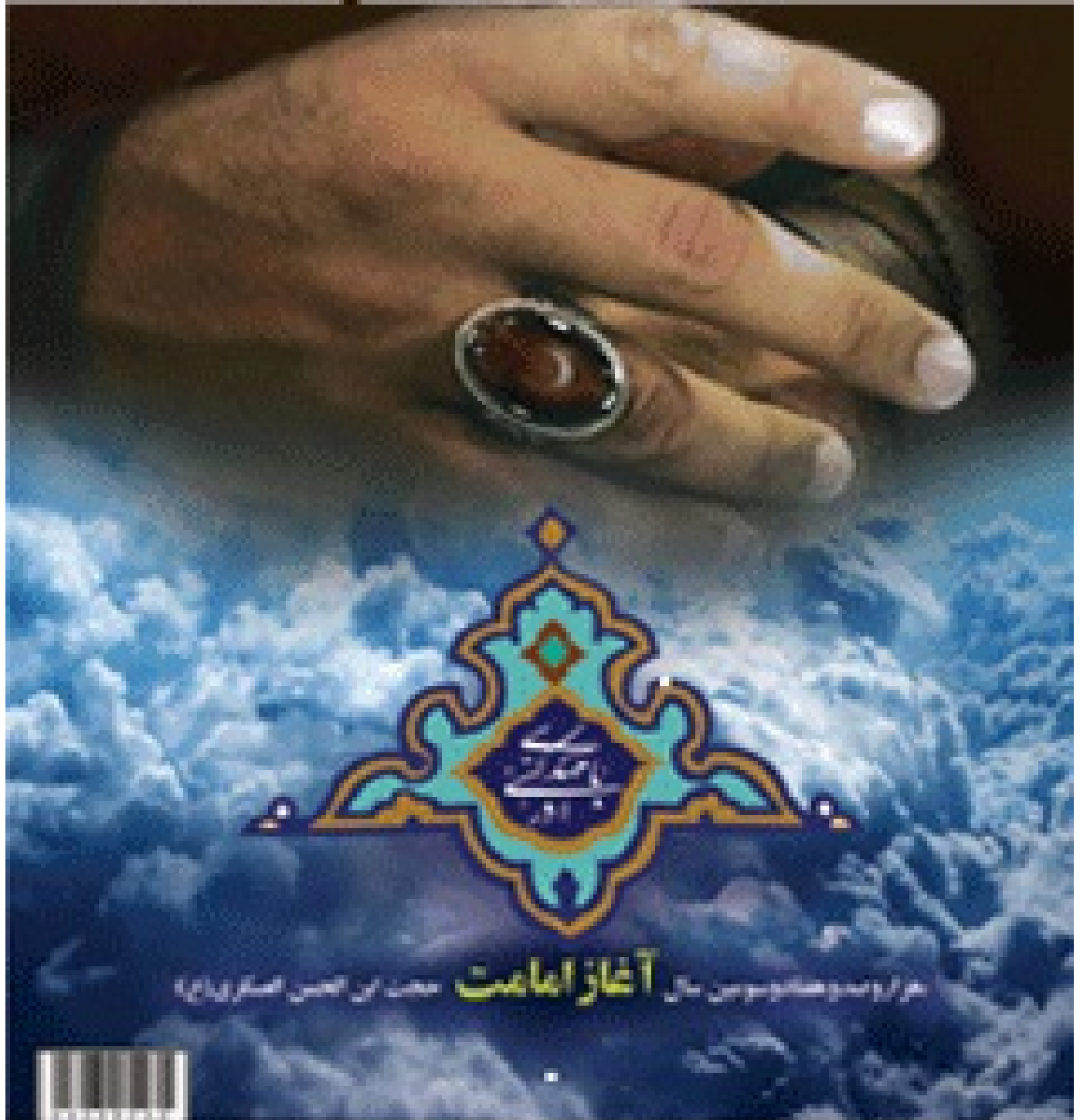
موسکول

شماره ۸۴

ماهنامه



موسسه الفکر برای بازسازی و احیای اندیشه‌های اسلامی در ایران و جهان



موسسه الفکر برای بازسازی و احیای اندیشه‌های اسلامی در ایران و جهان **آغاز امامت** حضرت ابن العباس (ع)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۸۴

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۶ | ماهنامه موعود ۸۴ |
| ۶ | مشخصات کتاب |
| ۶ | شماره ۸۴ - بهمن ۱۳۸۶ |
| ۶ | شعبده بازان صحنه علم و فرهنگ |
| ۸ | رازهایی ناگفته از انقلاب اسلامی |
| ۱۰ | واتیکان و رسانه |
| ۱۴ | عاشورا، محور سلوک |
| ۱۸ | امام مهدی (ع)، مظهر کمال |
| ۲۱ | مواجهه غرب مسیحی با خیزش شیعی |
| ۲۵ | چرا به قهرمان نیاز دارند؟ |
| ۲۹ | فیض روح القدس |
| ۳۱ | شرق اسلامی موجد تمدن فردا |
| ۳۶ | امام زمان(ع) خلیفه خداست نه وکیل مردم |
| ۳۹ | شعر عاشورائی |
| ۴۰ | میهمان ماه |
| ۴۱ | عباس همچنان در اهتزاز ... |
| ۴۱ | آقای من! |
| ۴۲ | امام خمینی (ره) و عزاداری حسینی |
| ۴۳ | لازمه دیدار |
| ۴۷ | درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان |

ماهنامه موعود ۸۴

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۶ عنوان و نام پدید آور: شماره ۸۴ ماهنامه موعود - بهمن ۱۳۸۶ / ماهنامه موعود ناشر چاپی: ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

شماره ۸۴ - بهمن ۱۳۸۶

شعبده بازان صحنه علم و فرهنگ

... بی مقدمه و حاشیه روی عرض می کنم. خودنمایی و عرض اندام در میدان هیچ یک از شاخه‌ها و شعب علوم و فنون به سادگی و سهولت حوزه‌های علوم انسانی و دینی نیست. شاید از این سخن متعجب شده و یا در میزان درک و فهم نگارنده تردید کرده باشید. اگر قبول ندارید در همین لحظه امتحان کنید! از اولین نفری که با او مواجه می شوید شروع کنید. فرقی نمی کند که بقال سر کوچه باشد یا خانم بزرگ که همه برای او احترام قائلند. راننده اتوبوس واحد، پاسبان سر چهارراه و یا معلم فیزیک و علم الاجتماع. هیچ کدامشان نه تنها سؤال‌های شما را در مباحث مختلف فرهنگی و مذهبی و اجتماعی بی پاسخ نمی گذارند، بلکه در طرفه‌العینی نظریه پردازی هم می کنند. نقد می زنند. راه می نمایند و اگر روزنامه و هفته نامه بی در و پیکری هم بیابند که از قضا هزاران نمونه اش را می توان سراغ گرفت، مقاله هم می نویسند. بر و بچه‌های جوان و نو خط که جای خود دارد، پیرمردها هم صدقه سر «پرشین بلاک» برای خود و بلاگ راه می اندازند و افاضه فیض می فرمایند. این همه نشانه و دلیل جایی برای تردید در برابر عرض بنده می گذارد؟ کار ساده تر از آن است که تصور می فرمایید! راستی چند نفر از همین آقایان و خانم‌ها در وقت خراب شدن رادیو یک موجشان حاضرند دست به کار شوند یا برای کشف محل گرفتگی لوله فاضلاب منزلشان آستین بالا بزنند؟ اگر جز این بود کنار زنگ درب ورودی هر خانه‌ای در این شهر بزرگ ده‌ها برجسب زرد و قرمز شماره تلفن لوله بازکنی چشم را خیره نمی کرد. از میان یک میلیون نفر صاحب تلفن همراه، سه نفر را هم نمی توانید پیدا کنید که برای کشف علت خرابی گوشی اش به خود جرأت دهد و پشت آن را باز کند، ولی همه آن یک میلیون نفر درباره عموم مباحث کلامی، فقهی، اخلاقی، شعر و ادب، سیاست مدینه، تاریخ و اقتصاد نظر می دهند. آسیب شناسی می کنند، راهبرد ارائه می دهند و به راحتی آب خوردن رأی هر صاحب دفتر و دیوان و اعتباری را به سخره می گیرند. پزشکان و مهندسان زیادی را می توان نشان گرفت که راه کج کرده و یک شبه وکیل، وزیر، مدیر، صاحب منصب و حتی مبلغ و مبشر، نویسنده و شاعر شده اند و در باب فرهنگ و مذهب و تربیت نفوس و سیر و سلوک افاضه فیض می فرمایند، ولی از میان یک میلیون معلم ادبیات و فلسفه و الهیات یک نفر را هم نمی توان سراغ گرفت که مطب چشم پزشکی تأسیس کرده باشد یا کسی امضا و مهر آنها را به عنوان کارشناس فنی آب و گاز و برق پای قرارداد یا پروژه ای فنی - مهندسی پذیرفته باشد. به همین سادگی و در نهایت سهولت. گویا ساحت این گونه مباحث و شاخه‌ها از شجره علم و دانش چنان بدیهی فرض شده است که برای دست یازیدن به آنها حاجت به هیچ معلم و مربی و واسطه‌ای ندارند. در اولین لحظه تولد، کسب مدارج عالی آنها برای عموم خلائق حاصل است. گفت و گو از مقامات بلند عرفانی و حتی رسیدن به آن درجات که دیگر نگو و نپرس! چیزی که با یک رشته تسییح و چند چرت و رُویا و ته مانده بشقاب صاحبان مقامات حاصل می شود که این حرف‌ها را ندارد. اگر این هم دست نداد از هر روزنامه فروش و کتاب فروشی سر کوچه می توان کتاب‌هایی را خریداری کرد که به صورت خودآموز راه

و رسم یک شبه مرشد و طیب نفوس شدن را آموزش می‌دهند. با یک هزار و پانصد تومان وجه رایج - پول یک ساندویچ کوفتی - می‌توان «بایزید بسطامی» و «حسن خرقانی» دوران شد. کسب سایر مناصب و مقامات اجتماعی و تربیون‌های رسانه‌ای که دیگر مثل آب خوردن است. اسبابش چند جمله گنده‌گویی و ادعا، آشنایی با یکی دو تهیه‌کننده، یک عینک شیک طبی و یک کیف پرروبی و زبان‌آوری است. اینها هر قفل بسته‌ای را باز می‌کند و همه را به عجب می‌آورد. حال اگر یکی دو عنوان دهان‌پرکن و گوش‌کرکن مثل «دکتر»، «حجت‌الاسلام»، «پژوهشگر ارجمند» و «مؤلف گرامی» و یا تلفیق و ترکیب آنها هم فراهم باشد چه بهتر. خدا بر عرض و طول مؤسسات و دلالان رساله‌نویس و کتاب‌نگار هم بیفزاید. شش ماه نشده برای شما یکی دو کتاب و رساله تألیف و به نامتان به چاپ می‌رسانند و با هر طرح و جلدی خدمتتان تقدیم می‌کنند تا کلکسیون عناوین و القابتان کامل شود. تنها کافی است سر کیسه را شل کنید. طی یک برنامه ادواری عکس و خبرتان در صفحات دلخواهتان در روزنامه‌های شهر به چاپ می‌رسد تا همیشه به روز باشید و کسی شما را فراموش نکند. زبانم لال منظورم آن «خبر» معروف نیست. آن را بعد از صد و بیست سال وراثت می‌زنند. خدا رحمت کند استادی داشتم که می‌گفت: «قدیمی‌ها تکیه به پشتی می‌زدند و می‌نشستند و یک دور تفسیر قرآن مثل کشف الاسرار و عده‌الابرار می‌نوشتند و حالا، هر کس بتواند از روی صفحات آن بخواند به او مدرک دکتری می‌دهند». یکی از رفقا نقل می‌کرد که از بیست سال پیش تا حالا هزار بلا سر خودش آورده تا بر خودش مسلط بشود و در میان غوغای روز و شب دو رکعت نماز با حضور قلب به جا بیاورد، ولی اخیراً باخبر شده که «مرشدی» در یکی از خیابان‌های شمال شهر، کلاس سیصد چهارصد نفری آموزش سیر و سلوک به راه انداخته است و با حق عضویت ماهی چهل پنجاه هزار تومان راه و رسم جلب حلقه‌های رحمانیت و شفا دادن بیماران صعب‌العلاج و دور کردن شیطان از صحن دل و خانه و حتی طی‌الارض را آموزش می‌دهد. می‌گفت وقتی یاد آن همه تلاش برای یک انتقال حضور قلب در نماز می‌افتم و آن را با کرامات مرشد عالی‌مقام مذکور مقایسه می‌کنم بر عمر رفته حسرت می‌خورم. بی‌شک اگر مرحوم «قاضی» یا «میرزا جواد ملکی تبریزی» در قید حیات بودند حلقه‌ی مریدی این مرشد را علی‌الدوام در گوش می‌کردند. امیدوارم شهرستانی‌ها حسرت دوری از این همه امکان در شهر تهران را نخورند و در این زمستان سرد و یخبندان برای سفر شال و کلاه نکنند. در شهر و دیار خودشان حتماً یکی دو نفر از این جنس را می‌توانند پیدا کنند. بعید نیست دوره‌های فشرده‌ی مکاتبه‌ای و آموزش از راه دور هم بگذارند تا هیچ کس بی‌نصیب نماند. مثل همان دوره‌های دکتری و فوق‌لیسانس که دیگر در پشت کوه‌های زاگرس هم دایر است. دلم به حال مرحوم «شیخ جعفر» معروف به «پیاده» می‌سوزد که در هوای یار و مرشد و مراد بیش از پنجاه بار راه میان مشهد و کربلا و نجف را پیاده طی کرد تا راه به جایی برد. با این همه، هیچ کس در شرح سوانح احوالش ننوشته که مدعی «طی‌الارض» شده باشد. به برکت همین شلوغ بازار است که این روزها، «دلالان فرهنگی» به راه افتاده و از سفره‌گشاد و حاتم بخشی برخی سازمان‌ها و نهادهای رسمی و بودجه دولتی هر رطب و یابسی را به هم می‌بافند گروه‌های پژوهشی به راه می‌اندازند، جشنواره‌ها و همایش‌ها برپا می‌کنند آن هم با صدگونه کورباش و دورباش در سالن‌هایی به بزرگی زمین چمن استادیوم آزادی و دست آخر هم چند جزوه سیمی شده و چند مجموعه از مقاله‌های رسیده و یا سفارش داده شده را به عنوان حاصل کار و چاره‌همه مشکلات ریز و درشت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تقدیم حضرات صاحب منصبان می‌کنند تا مبادا از صرف هفت، هشت میلیارد پول بی‌زبان وجدانشان تیر بکشد و آنچه از قبل آن به جیب مبارک می‌ریزند به جانانشان نشینند و قاتل جانانشان بشود. در حالی که با هزینه همان برنامه‌ها می‌شد تمامی مشکلات مورد گفت‌وگو را برطرف کرد. تعداد ساختمان‌ها، ادارات و پروژه‌های فرهنگی و مذهبی در دست اجرا که جملگی مشغول به فعالیت حول موضوع و عنوانی واحد و مشترکند و جملگی هم از کیسه مردم تغذیه می‌کنند در تهران و قم خارج از شمار است. در برخی دستگاه‌ها که کار بسیار سهل شده است، خودشان برنامه می‌سازند، خودشان از موفقیت برنامه‌ها آمار می‌دهند، خودشان به خودشان جوایز ویژه اعطا می‌کنند و گاه با برپایی جلسات نقد و بررسی، آرای مثبت و دلخواه خود را از زبان مردم پخش می‌کنند

تا چشم همه را کور و زبان همه را بسته باشند. اگر هم زبان در نقد عملکردشان باز کنی، و کیل و دیوان دعاوی را به رخ می‌کشند یا تو را متهم به مخالفت با اصول و فروع مسلم و حقه می‌کنند تا از میدان به در کرده باشند. روزی در یکی از برنامه‌های تلویزیونی از زبان کارشناسی شنیدم که می‌گفت در هیچ کجای جهان به اندازه کشور خودمان امکان به دست آوردن راحت و ساده پول وجود ندارد. پر بی‌راه هم نمی‌گفت. وقتی هر از چندی جماعتی بیایند و همه پیشینیان را بر خطا و خود را مصیب و بر صواب معرفی کنند همین می‌شود؛ یعنی همه بازی از نو، همه تجربه‌ها از نو، همه نیروها از نو. جماعتی دیگر هم که در پررویی سنگ پای قزوین را از رو برده‌اند، گمان می‌کنند در شهر کوران و کران زندگی می‌کنند. طرح و برنامه و قول دیگران را به نام خود مصادره می‌کنند، آنها را پس و پیش می‌کنند و با مقدمه‌ای و مؤخره‌ای به نام خود قالب می‌زنند و از آن وسیله‌ای برای ارتقا به بلندای برج و بارو می‌سازند و آنگاه درها را بر مردان مرد از قبیله دانایی و تجربه و صداقت می‌بندند تا مبادا عرصه بر آنها تنگ و پایه‌های صندلی و منصبشان سست شود. اینان شعبده‌بازان عرصه علم و فرهنگ و هنرند. بگذریم، شرح این هجران و این خون جگر - این زمان بگذار تا وقت دگر در پایان اجازه می‌خواهم حرف خودم را پس بگیرم. اشکالی دارد؟ این را هم بگذارید کنار سایر مطالب. آن‌طور هم که می‌پندارند نیست. کار به غایت سخت است اگر جایگاه علم و فرهنگ و معرفت دانسته شود. کار بسیار سخت است، وقتی دانسته شود «چشمی بینا نظاره گر ماست و امام عادل منتظر ما» کار بسیار سخت است وقتی دانسته شود آن امام عادل، ناظر و منتظر می‌فرماید: ما از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و هیچ یک از آنها بر ما پوشیده نیست. ۱. ما را از شیعیان دور نگه نمی‌دارد، مگر کردارهای آنان که به ما می‌رسد و برای ما ناخوشایند و دور از انتظار است. ۲. هر کس به [ناحق] چیزی از اموال ما را بخورد همانا آتش در شکم خود می‌خورد و به زودی در آتش جهنم می‌افتد. ۳. نظر شما چیست؟ ساده است یا سخت؟ سردبیر پی‌نوشت‌ها: ۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵. ۲. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۵۲۱. ۳. محمد باقر مجلسی، همان، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

رازهایی ناکفته از انقلاب اسلامی

خاطرات کارتر را می‌خواندم. او گفته بود در طول چهار سال ریاست جمهوری‌ام سه بار گریه کردم: دفعه اول وقتی بود که شاه فرار کرد. برایم قابل باور نبود. دفعه دوم هنگام اشغال سفارت ما در ایران بود و سومین بار هم در ماجرای طبس بود. اشاره: فرصتی دست داد تا به خدمت جناب آقای «غلامحسین حیدری» برسیم و از ایشان برخی خاطرات را درباره دیدارهایشان با علما و نقل قول‌هایشان درباره انقلاب اسلامی ایران و آینده آن بشنویم. آقای حیدری در حال حاضر در سمت قائم مقام وزارت آموزش و پرورش مشغول به خدمتند و تمامی سال‌های گذشته را به عنوان یکی از خدمتگزاران عرصه فرهنگ اسلامی در سمت‌های مدیریت فرهنگی نهادها و سازمان‌ها پشت سر گذاشته‌اند. به مناسبت‌های مختلف برخی خاطرات و نقل قول‌های ایشان تقدیم خوانندگان محترم موعود خواهد شد. إن شاء الله. ما صاحب داریم حضرت آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی (ره) از علمای بزرگ اصفهان بود که به مشهد آمده بود. بسیاری از بزرگان آن‌آن از شاگردان ایشان هستند. مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی - یکی از شاگردان ایشان - از مرحوم آیت‌الله اصفهانی نقل می‌کند که ایشان مکرر می‌فرمودند: «یاد امام زمان - ارواحنا فداه - را زنده نگه بدارید. هر جا هستید به یاد ایشان باشید، نام و یادشان را برای دیگران نیز زنده کنید و درباره آن حضرت صحبت کنید». ایشان بر عبارت «ما صاحب داریم» خیلی تأکید می‌کردند. افراد متعددی این خاطره مرحوم قزوینی را برای ما نقل کردند. ایشان می‌گویند: روزی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی همه طلاب ساکن مشهد را جمع کرد و به آنها فرمود: «واقعیت این است که رضاخان اوقاف را مصادره کرده، در نتیجه ما جوهراتی نداریم که به شما بدهیم. از این به بعد شهریه قطع خواهد شد ولی فراموش نکنید که ما صاحب داریم». در آن جلسه روی این مطلب خیلی تأکید کردند که ما رها نیستیم و صاحب داریم. مرحوم حاج شیخ مجتبی نقل می‌کند، ما به همراه خانواده از

قزوین آمده بودیم. مدتی گذشت، شرایط برایمان سخت شد. تا مدتی از مغازه‌داری که با او آشنا بودیم قرض می‌گرفتیم و آذوقه تهیه می‌کردیم. روزی آن مغازه‌دار گفت: چون مقدار بدهی شما زیاد شده از این به بعد از دادن قرض شرم‌منده هستم. می‌خواستم از یکی دیگر از بازاریان پول بگیرم که احساس کسر شأن کردم و سراغ او نرفتم. دست خالی و دیروقت به خانه رفتم. مادرم که بیدار مانده بود از من پرسید مجتبی چیزی آورده‌ای؟ گفتم: نه. با محبت مادرانه به شوخی گفت: اشکالی ندارد. ما که روز را روزه گرفتیم، شب را هم شبه می‌گیریم. حاج شیخ مجتبی می‌گوید: دیدم کوبه در را می‌زنند. مادرم [یا به نقل برخی خودشان] دم در رفت. یک نفر بسته‌ای به او می‌دهد و می‌گوید، به مجتبی بگویید: ما هوای او را داریم. مرحوم آیت‌الله قزوینی به مرور تا آنجا پیشرفت می‌کند که به مقام تشرف اختیاری می‌رسد. آقای محمدرضا حکیمی در کتاب متأله قرآنی ۱ متذکر این قابلیت شده است. از حاج شیخ مجتبی قزوینی با آن مقامات فوق‌العاده، مطالبی درباره انقلاب اسلامی نقل شده که غالباً در کتاب متأله قرآنی هم آمده است و تذکر آنها خالی از لطف نیست. آقای حیدر رحیم‌پور از غدی یکی از نیروهای انقلابی خراسان که سال‌ها در خدمت حاج شیخ مجتبی بوده، نقل می‌کند: قبل از سال ۱۳۴۲، روزی به محضر آیت‌الله قزوینی رفتم و از ایشان پرسیدم: سرنوشت این شاه چه می‌شود؟ فرمودند: «این آخرین شاه است و سلطنت به او ختم می‌شود». بعد از تبعید امام خمینی (ره)، روزی به خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: حاج شیخ، شما فرمودید این آخرین شاه است ولی او که امام را تبعید کرد؟ با ناراحتی ادامه داد: پدر او پدران ما را تباه کرد، و خود او ما را و بچه‌های او بچه‌های ما را. مرحوم حاج شیخ مجتبی در آنجا فرمودند: «والله بالله تالله این شاه، آخرین شاه است و سلطنت به او ختم می‌شود». بعدها موضوع امام جدی‌تر شد. روزی دیگر که به خدمت ایشان شرفیاب شدم به طور قطعی فرمودند: «از امام تقلید کنید. ایشان مرجع بر حق است و لازم است همه از ایشان تبعیت و حمایت کنیم». در سفری که جمعی از خراسان، همچون: میرزا جواد آقای تهرانی، آیت‌الله خزعلی و... سال ۱۳۴۲ در قم به محضر امام شرفیاب شدند، آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی - که در میان آن جمع حضور داشتند - درباره امام خمینی (ره) می‌فرماید: این مرد مرد حق است، اما همراهان همراه نیمه راهند و تا آخر ایشان را همراهی نمی‌کنند. این مرد یک تنه ادامه می‌دهد تا پیروز شود. آقای محمدرضا حکیمی هم نقل می‌کند، بعد از دستگیری امام تا مدتی معلوم نبود که چه بر سر ایشان آورده‌اند. اندکی بعد از تبعید امام در سال ۱۳۴۲، روزی در مدرسه علمیه نواب (مشهد) بودم که طلبه‌ای آمد و گفت امام را شهید کردند. خیلی ناراحت شدم. خدمت آیت‌الله قزوینی رفتم و به ایشان عرض کردم که چنین خبری شایع شده است. ایشان هم خیلی ملایم فرمودند: «جدّ ایشان، حضرت موسی بن جعفر (ع) هم مدتی طولانی زندانی بودند و بعد هم شهید شدند». این صحبت به شایعه دامن زد. من خیلی متأثر شدم و همانجا در محضر ایشان گریه کردم. لحظاتی آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی دستشان را بر پیشانی‌شان گذاشتند و به اندیشه فرو رفتند. لحظاتی بعد فرمودند: «امام زنده است و به زودی خبر سلامتی ایشان را می‌شنوید». بعد از آن اعلام شد که امام به ترکیه تبعید شده‌اند و سالم هستند. این مطلب، مقام و اشراف آیت‌الله قزوینی را نیز می‌رساند. اتکای به خدا در کتاب همگام با خورشید نقل شده و خودم هم از مرحوم فردوسی پور که به تازگی فوت کرده‌اند، شنیدم که وقتی صدام معدوم، امام خمینی را از عراق به ترکیه تبعید کرد روزی به امام عرضه داشتم: صدام که ما را اخراج کرده، به کویت هم که ما را راه ندادند، اگر هم به تهران برگردیم که اعدام خواهید شد؛ حال چه کنیم؟ امام فرمودند: «فردا صبح به شما می‌گویم». بعد از آن هم برای عبادت رفتند. من کنجکاو شدم که بینم در ساک شخصی ایشان چیست. باخودم می‌گفتم حتماً کسی که در مقابل دنیا ایستاده در ساکش اسلحه و پول هنگفتی باید داشته باشد. ساک را بی‌اجازه باز کردم و در نهایت ناباوری دیدم که در آن ساک تنها یک حوله و یک دست پیجامه است. دیدیم با آن قدرتی که خدا به امام داده بود و با اتکایی که به امام زمان - ارواحنا فداه - داشتند، به پیروزی کامل رسیدند. امام، نظام شاهنشاهی را برای همیشه نابود کرد که امر غیرممکنی می‌نمود؛ صدام را به ذلت کشاند و ابهت آمریکا را هم با ماجرای لانه جاسوسی و همچنین طیس از بین برد. فرو ریختن همه ابرقدرت‌ها این نکته را درباره عظمت و اعجاز انقلاب اسلامی متذکر شوم؛ کتابی از رونکی - نویسنده

ایتالیایی - می‌خواندم. او در آنجا نوشته که، ماجرای طبس - طوفان شن و انهدام هواپیماهای ارتش آمریکا - از نظر علمی حیرت‌آور است. او به طور مفصل نوع هواپیماها، بالگردها و دیگر تجهیزاتی را که آمریکا پس از پیش‌بینی دقیق آب و هوا، با همراهی عربستان، رژیم صهیونیستی، دولت گذشته ترکیه و منافقان استفاده کرده بود، شرح می‌دهد و از اینکه ناگهان همه محاسبات به هم خورد، تعجب می‌کند. یعنی قدرتی که توانسته در کره ماه نیرو پیاده کند، در طبس تمام محاسبات و تکنولوژی‌اش زمین‌گیر می‌شود. سپس می‌نویسد: «عقاب آمریکا در طبس بال و پرش ریخت». خاطرات کارتر را می‌خواندم. او گفته بود در طول چهار سال ریاست جمهوری‌ام سه بار گریه کردم: دفعه اول وقتی بود که شاه فرار کرد. برایم قابل باور نبود. (این اولین سیلی امام زمان - ارواحنا فداه - به صورت آمریکا بود)، دفعه دوم هنگام اشغال سفارت ما در ایران بود و سومین بار هم در ماجرای طبس بود. منشی وقت کاخ سفید در خاطراتش نوشته است: کارتر عملیات را از طریق یک تلویزیون مدار بسته رهبری می‌کرد. در مرحله‌ای ژنرال آمریکایی ظاهر می‌شود و می‌گوید عملیات با صد در صد شکست مواجه شد. منشی نقل می‌کند، چشمان کارتر به قدری از شدت خشم قرمز شده بود که به شوخی به او گفتم چشمانتان با کراوات قرمز رنگی که پوشیده‌اید هم‌رنگ شده است. این شکست‌ها را در حالتی در نظر بگیرید که امام کاملاً با دست‌ان خالی در میدان قرار داشتند. اینها همه مصادیق این عبارتند که «ما صاحب داریم». خود حضرت امام هم روی این عبارت خیلی تأکید می‌کردند.

واتیکان و رسانه

واتیکان یک روزنامه رسمی به نام «لوسر واتوره رومانو» - به معنای ناظر رومی - دارد که حدود ۱۵۰ سال است منتشر می‌شود. این روزنامه به زبان ایتالیایی است و به طور همزمان، به چند زبان دیگر مثل انگلیسی، فرانسوی و لهستانی نیز منتشر می‌شود. خلاصه مطالب این روزنامه به صورت هفتگی، در هفته‌نامه‌ای به همین نام منتشر می‌شود که زبان‌های بیشتری را در بر می‌گیرد. گفتگو با حجت الاسلام دکتر محمد مسجد جامعی محقق و سفیر سابق ایران در واتیکان اشاره: گفت‌وگو کردن با کسانی که از نزدیک شرایط زندگی غربی را تجربه کرده و بی‌واسطه با فرهنگ حاکم بر مردم آن سامان روبه‌رو شده‌اند، کمک بزرگی است برای درست قضاوت کردن درباره غرب؛ بسیار پیش می‌آید که در گفت‌وگوهای روزانه، نوشته‌جات مطبوعاتی و سخنرانی‌ها مطالبی به غرب و متفکران آنجا نسبت داده می‌شود بی‌آنکه کسی یا کسانی از خود پرسند تا چه اندازه این آمارها و گفته‌ها از سندیت برخوردارند. زیرا می‌توان مدعی شد در بسیاری از موارد اطلاعات از منابع ترجمه شده‌ای به دست آمده که اگر از علمیت متن اصلی و ترجمه درستی هم برخوردار باشند، باز هم حاصل تفکرات یک شاهد غیر اینجایی است و نه نتایج دریافت‌های مستقیم یک محقق ایرانی؛ در حوزه رسانه با توجه به غربی بودن ذاتی پدیده‌هایی چون تلویزیون این مسئله اهمیت بسزایی دارد. مجالی دست داد تا در گفت‌وگویی نه چندان بلند، پای سخن کسی بنشینیم که خود مدت‌ها در قلب دنیای مسیحیت، یعنی واتیکان روزگار گذرانده بود و می‌توانستیم بیشتر از حال و هوای حضور دین مسیحیت و کلیسای کاتولیک در رسانه‌های آن دیار باخبر شویم. حجت الاسلام دکتر محمد مسجد جامعی سفیر پیشین ایران در واتیکان بوده و هم‌اکنون سفیر ایران در مراکش هستند. لطفاً کمی درباره رسانه‌های دینی مسیحیت کاتولیک و چگونگی فعالیت‌هایشان بگویید. در جهان کاتولیک، دو دسته رسانه وجود دارد؛ یک گروه رسانه‌های مربوط به مرکزیت کلیسای کاتولیک، یعنی واتیکان است و گروه دیگر رسانه‌های مرتبط با کلیساهای کاتولیک کاتولیکی وجود دارد، برای خود، رسانه گروهی دارد؛ اعم از مطبوعات، رادیو و گاه تلویزیون. اما درباره رسانه‌های مربوط به واتیکان، باید گفت که به لحاظ رسمی، واتیکان یک روزنامه رسمی به نام «لوسر واتوره رومانو» - به معنای ناظر رومی - دارد که حدود ۱۵۰ سال است منتشر می‌شود. این روزنامه به زبان ایتالیایی است و به طور همزمان، به چند زبان دیگر مثل انگلیسی، فرانسوی و لهستانی نیز منتشر می‌شود. خلاصه مطالب این روزنامه به صورت هفتگی، در هفته‌نامه‌ای به همین نام منتشر می‌شود که

زبان‌های بیشتری را در بر می‌گیرد. روزنامه دیگری با رویکرد اجتماعی - سیاسی - دینی نیز در ایتالیا منتشر می‌شود، به نام «اُونیره» که به قول خودشان، روزنامه‌ای است با گرایش کاتولیکی و وابسته به شورای اسقفی ایتالیا؛ اما روزنامه رسمی واتیکان نیست. در این روزنامه، اخبار زیادی درباره کلیسای کاتولیک، واتیکان و ... درج می‌شود. روزنامه‌ها و نشریات متعدد دیگری نیز هستند که در ایتالیا و دیگر کشورهای جهان منتشر می‌شوند که البته رسمی نیستند. اما واتیکان به طور رسمی تلویزیون ندارد و به طریق اولی، تلویزیون ماهواره‌ای هم ندارد. البته در اوایل دهه ۹۰، یک شبکه تلویزیونی به نام «تله پاچه» - به معنای تلویزیون صلح - راه‌اندازی شد که برنامه‌های آن در رم تهیه می‌شود. این تلویزیون با گرایش کاتولیکی، عموماً اخبار و تحولات پاپ را پوشش می‌دهد و در کنار آن، برنامه‌های مذهبی و دینی دیگری نیز پخش می‌کند. این شبکه تلویزیونی که هنوز به عنوان تلویزیون رسمی معرفی نشده، در اواخر دهه ۹۰، از یک کانال ماهواره‌ای پخش شد و هنوز پخش ماهواره‌ای دارد. تا زمانی که من در واتیکان بودم، این شبکه تنها به زبان ایتالیایی برنامه داشت و فکر می‌کنم هنوز همانگونه باشد. بنابراین، واتیکان تنها دو رسانه رسمی دارد؛ یکی روزنامه لوسر واتوره رومانو و دیگری رادیو واتیکان. آیا به لحاظ اقتصادی، دولت ایتالیا از این رسانه‌ها، مثلاً تله پاچه حمایت می‌کند؟ یا اینکه از طریق اعانات کلیسا، به آنها کمک می‌شود؟ متولی رسانه‌های رسمی مانند لوسر واتر رومانو یا رادیو واتیکان، خود واتیکان است؛ اما اطلاع ندارم شبکه‌هایی مثل تله پاچه، محل درآمد یا حامی اقتصادی‌شان از کجاست. دلیلی هم نمی‌بینم که دولت ایتالیا در این مورد هزینه کند. یعنی دولت ایتالیا، حتی برای مقاصد سیاسی یا برای گسترش جهانی کاتولیک، سرمایه‌گذاری نمی‌کند؟ برای مثال، جمهوری خواهان آمریکا برای مقاصد سیاسی، کمک زیادی به کلیساهای اوانجلیس و پروتستان می‌کنند. آیا دولت ایتالیا چنین بهره‌برداری‌هایی از کلیسای کاتولیک نمی‌کند؟ بهتر است این سؤال را به صورتی کلی‌تر پاسخ دهم. اصولاً موقعیت دین، به معنای عام کلمه و متدینان به طور کلی، در ایالات متحده آمریکا و اروپا، به معنای واقعی کلمه، با یکدیگر متفاوت است. در آمریکا، به دلایلی مفصل که عموماً تاریخی است، دین بسیار قدرتمند و تمایلات دینی فراوان است. دین و کلیسا در آمریکا، به لحاظ اجتماعی، تأثیرگذار و به لحاظ اقتصادی، ثروتمند است. مردم نیز همچنان مایلند به کلیسا کمک کنند؛ اما در اروپا، چنین شرایطی وجود ندارد. البته به یقین، گسترش مسیحیت، حتی برای اروپاییان بی‌دین نیز مهم و پسندیده است؛ زیرا توسعه مسیحیت نوعی سمپاتی گرایش به غرب و تمدن غرب ایجاد می‌کند. به هر روی، هر دولتی موظف است در چهارچوب قوانین، ضوابط و ماده‌های قانونی پیش‌بینی شده، بودجه را مصرف کند. مسائلی که گفتید، در قانون کشورهای اروپایی لحاظ نشده است. البته در وزارت خارجه برخی کشورهای اروپایی، از جمله ایتالیا و فرانسه، بخشی به نام تعاون وجود دارد که برای تعاون و همکاری با کشورهای جهان سوم فعالیت می‌کند. دولت‌ها می‌توانند به نام وزارت خارجه و تعاون یا تعاونی‌های چند جانبه، بودجه‌هایی را صرف پروژه‌هایی کنند که در نهایت، به تقویت مسیحیت در کشورهای خاص می‌انجامد؛ مانند ساخت بیمارستان‌های مسیحی - کاتولیکی یا ساختن مدرسه‌ای با گرایش کاتولیکی در یک کشور جهان سومی. این شیوه، نه تنها در وزارت تعاون و امور خارجه، بلکه در بخش‌های دیگر دولت، مانند نخست‌وزیری، ریاست جمهوری، سازمان مهاجرت و ... وجود دارد. برای مثال، در طرحی به نام پلیکان که کشور ایتالیا با هماهنگی واتیکان اجرا کرد، قرار شده بود جامعه آلبانی را اروپاییزده کنند و بخشی از این طرح نیز گسترش مسیحیت کاتولیک در آلبانی بود. در این طرح، پیش‌بینی شده بود برخی از مسلمانانی که قصد دارند مسیحی شوند، مورد حمایت قرار گیرند. در نتیجه این طرح که در اواخر دهه نود اجرا شد، تعدادی از مسلمانان آلبانی کاتولیک شدند؛ اما واقعیت این است که حتی در ایتالیا و کشورهای متدین مسیحی چون اسپانیا، ایرلند و کرواسی، ردیف بودجه‌ای برای کمک به فعالیت‌های بیشتری، به ویژه در خارج از کشور، وجود ندارد. آیا کلیسای کاتولیک در پخش برنامه‌هایش از طریق ماهواره، شبکه‌های اوانجلیس را رقیب خود به شمار می‌آورد؟ به عبارت دیگر، آیا برنامه‌های مذهبی اوانجلیست‌ها، مانند جلسه‌های شفابخشی، جلسه‌های دعا و کنفرانس‌های گسترده‌ای که به لحاظ ماهیت، این عبادت‌های دسته‌جمعی با مناسک و ضوابط کلیسای کاتولیک

تفاوت دارند، از سوی کلیسای کاتولیک، مورد انتقاد قرار می‌گیرد یا کلیسای کاتولیک این گونه برنامه‌ها را عبادت مخلصانه دینی می‌انگارد؟ این قبیل پرسش‌ها که مربوط به رقابت میان شاخه‌ها و فرق دینی است، بسیار پیچیده است و پاسخ کوتاهی ندارد. برای درک چگونگی این رقابت و تبدیل رقابت به خصومت، باید ابتدا موقعیت کلیسای تیشیری را - که عمدتاً پروتستان با منشأ آمریکایی هستند - به خوبی شناخت. در ضمن، باید تمایل پروتستان‌ها برای جذب کاتولیک‌ها را نیز در نظر داشت و توجه کرد که این رقابت در کدام صحنه‌ها انجام می‌شود. به عبارت دیگر، باید به این دو پرسش نیز پاسخ داد که آیا کاتولیک‌ها، توسعه و پیشرفت پروتستان‌ها را در خارج از قلمرو کاتولیکی می‌پذیرند و آن را به نفع خود می‌بینند؟ یا اینکه حتی در خارج از قلمرو کاتولیکی، در مقابل آنها می‌ایستند؟ به عبارت دیگر، آنها را تا چه حدی تحمل و تا چه حدی تشویق می‌کنند؟ همه اینها پرسش‌هایی است که در پی پرسش شما درباره رقابت این دو فرقه، به ذهن خطور می‌کند. پاسخ به تمامی این پرسش‌ها زمان زیادی می‌طلبد؛ اما به اجمال می‌توان گفت که تعارض و رقابت میان کلیسای کاتولیک و کلیسای جدید پروتستان با منشأ آمریکایی یا همان اوانجلیس، به طور عمده، در کشورهای آمریکای لاتین بروز کرده است و روز به روز، بر شدت آن افزوده می‌شود؛ زیرا کلیسای پروتستان در کشورهای آمریکای لاتین، بسیاری از کاتولیک‌ها را جذب و آنها را پروتستان کرده است. در واقع، پروتستان‌ها در این منطقه، پا توی کفش کاتولیک‌ها کرده‌اند؛ اما در مناطق دیگر، حتی در آفریقای سیاه - نیز این رقابت یا خصومت به شدت آمریکای لاتین نیست؛ زیرا در عموم قلمروهای غیر آمریکای لاتین - حتی در خود اروپا، پروتستان‌ها قصد ندارند پا توی کفش کاتولیک‌ها کنند. به همین دلیل، کلیسای کاتولیک در اروپا، به فعالیت‌های پروتستان‌ها حساسیتی نشان نمی‌دهد. آیا نمی‌توان گفت ترویج مسیحیت پروتستان در آمریکای لاتین، بخشی از هژمونی سیاسی - دینی آمریکاست؟ یا باید این اقبال اهالی آمریکای لاتین را به تفاوت آموزه‌های مسیحیت کاتولیک با پروتستان نسبت داد؟ درباره ترویج مسیحیت در آمریکای لاتین، نقش رسانه‌های قدرتمند آمریکایی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ واقعیت این است که توسعه پروتستانتسم، امروز دیگر یک جریان جهانی است. در حال حاضر، مسیحیت تیشیر کننده و بلکه عمدتاً مسیحیت پروتستانی آمریکایی در همه جای دنیا، در حال توسعه و رونق است. این کلیسا مورد حمایت نه تنها سیاست خارجی آمریکا، بلکه گروه‌های منجی داخل آمریکا، به ویژه گروه‌های راست‌گرای سیاسی نیز است. برای پاسخ دقیق به این پرسش، لازم است دین و تحولات دینی در آمریکا و همچنین بی‌اعتنایی زمامداران دهه ۶۰ و ۷۰ آمریکا به دین، بررسی شود. سپس باید چرخشی که در زمان رونالد ریگان، به دین و به ویژه راست دینی پدید آمد، مورد تحلیل قرار گیرد. همچنین باید بررسی کرد که چگونه راست دینی از سقوط بلوک شرق، هیجان‌زده شد و چگونه خود را بسیج کرد که مجموعه شرق اروپا و بلوک شرق را تحت نفوذ و حتی سیطره خویش درآورد و این مسئله چه کنش‌ها و واکنش‌هایی در پی داشت. گروه‌های راست در دهه ۹۰، دستخوش تحولاتی درونی گردیدند که جای تحلیل و بررسی دارد. آنها در زمان بیل کلینتون، از قدرت دور بودند و در همان زمان، در حال پردازش تئوریک برای جهشی بودند که در سال ۲۰۰۰، با آمدن جرج بوش پسر اتفاق افتاد. برای شناخت درست و دقیق کلیسای پروتستان، منهای شناخت ریشه‌های تئوریک و تئولوژیک آن به لحاظ کلامی، باید تاریخ آمریکا، جامعه آمریکا و تحولات دینی آن جامعه و همچنین خود شخصیت ریگان و نوع راست‌گرایی او، یا به عبارتی، ریگانیسم هم مورد بررسی قرار گیرد. به هر روی، این کلیسا در خدمت منافع سیاست خارجی آمریکا، به ویژه سیاست خارجی جناح راست و راست‌گرایان آمریکاست؛ چنان‌که از جانب آنان، حمایت و تقویت می‌شود. این موضوعی پیچیده است که برای شناخت دقیق آن، مسائل بسیاری باید مورد مطالعه و تحلیل قرار گیرد. اینکه آیا این ترویج با انگیزه‌های مشخصی، اعم از سیاسی و اقتصادی صورت می‌گیرد یا مردم آن سامان رغبتی به تعالیم پروتستانی دارند یا نه، باید با دقت و تأمل بیشتری بررسی شود. در همین آمریکای لاتین، با پدیده‌ای روبه‌رو بودیم، به نام الهیات رهایی‌بخش که توانست در کشورهایی که زیر سلطه شدید کودتاچیان و سیاست‌های استعماری آمریکا قرار داشتند، کار گشا باشد. الهیات رهایی‌بخش چیست

و چگونه توانست مبنای تحولات اجتماعی - سیاسی آمریکای لاتین قرار گیرد و اکنون در چه موقعیتی است؟ الهیات رهایی‌بخش مؤلفه‌ای کاتولیکی است که در میانه دهه ۶۰ پدید آمد. در آن زمان، کلیسای رسمی کاتولیک در آمریکای لاتین، نسبت به وضع معیشتی و اقتصادی مردم و ظلم اقتصادی و اجتماعی موجود، بی‌تفاوت شده بود و همین مسئله زیربنای ایدئولوژیک الهیات آزادی‌بخش قرار گرفت. الهیات آزادی‌بخش یک مسئله سیاسی نبود. الهیات آزادی‌بخش قرار گرفت. الهیات آزادی‌بخش در بستر مسئله سیاسی نبود و اساساً در آمریکای لاتین، مانند خاورمیانه نسبت به استقلال حساسیت وجود ندارد. الهیات آزادی‌بخش در بستر کلیسای کاتولیک، تعالیم اولیه مسیح و کلیسای کاتولیک شکل گرفت و ناظر به واقعیت زندگی روزمره مردم بود و از ظلم اقتصادی - اجتماعی‌ای که بر مردم می‌رفت، سخن می‌گفت. این جریان ادامه یافت تا اینکه در دهه هفتاد، موقعیت بهتری پیدا کرد و در دهه هشتاد، قدرت بیشتری به دست آورد، تا جایی که ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه نیز به الهیات آزادی‌بخش گرویدند. این جریان تا اوایل دهه نود ادامه داشت تا اینکه با سقوط بلوک شرق و فروکش کردن ارزش‌ها و اندیشه‌های سوسیالیستی در همه جای دنیا، الهیات آزادی‌بخش نیز موقعیت پیشین خود را از دست داد و اکنون تقریباً به بخشی از تاریخ بدل شده است. کلیسای کاتولیک چه برنامه‌هایی را از طریق شبکه‌های تلویزیون پوشش می‌دهد؟ آیا جلسات عبادات دسته‌جمعی هم از این شبکه‌ها به نمایش درمی‌آید؟ در این صورت، کلیسا تا چه حد می‌کوشد جلوه‌های هنری این جلسات را بیشتر کند؟ آیا سعی می‌کند آن را از حالت آداب و مناسک رایج، خارج کند و بر وجه معنوی و تأثیرگذاری باطنی آن جلسات بیفزاید؟ کلیسای کاتولیک بسیار سنتی است. البته ممکن است از منظر ما، کلیسای مدرن و متحولی به چشم بیاید؛ اما از دیدگاه خود کاتولیک‌ها، به ویژه کاتولیک‌های غربی، این کلیسا کاملاً سنتی و ملتزم به مبانی سنتی خویش است؛ به عکس کلیسای پروتستان، به ویژه پروتستان‌های آمریکایی که هرگز به این معنا، به سنت التزام ندارند. رویکرد کلیسای پروتستان در نوع جدید و آمریکایی‌اش، با کاتولیک‌های محافظه‌کار و سنتی متفاوت است. محافظه‌کاری کاتولیک‌ها موجب شده تا تنوع در برنامه‌های عبادی و در نتیجه، جذابیت برنامه‌ها، تا حد زیادی کاهش یابد. در ایران، اغلب سعی می‌شود. برای فعالیت‌های دینی، از تمامی عناصر مورد قبول اجتماع و هماهنگی با ضوابط دینی استفاده شود. هنر دینی برای ما، فی‌نفسه دارای موضوعیت است و حتی هنرهایی چون تذهیب وجود دارد که به استخدام دین درآمده‌اند. به همین جهت، از دیگران نیز توقع همین شیوه و روش را داریم؛ اما حقیقت این است که در آنجا، جهان مسیحیت به هیچ وجه، این گونه نیست و این گستردگی استفاده از هنر در بیان مفاهیم دینی وجود ندارد؛ به ویژه در کلیسای محافظه‌کاری چون واتیکان که برنامه‌هایشان در ظاهر، بسیار تکراری است. برای مثال، مشابه نمایشگاه‌های قرآنی که در ماه مبارک رمضان، در تهران برگزار می‌شود، با آن همه جذابیت و گستردگی، در هیچ جای دنیا وجود ندارد. اگر هم اسقف یا کشیشی در برنامه‌های خود، از روش‌هایی جدید و جذاب استفاده کند، مورد تأیید واتیکان قرار نمی‌گیرد و در رسانه‌هایشان نمایش داده نمی‌شود. آیا می‌توان گفت پاپ پیشین سیاست‌های تبشیری خود را با رسانه‌ها تنظیم کرده بود و ارتباطات بیشتری با رسانه‌ها داشت؟ پاپ ژان پل دوم یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های جهانی بود که تا حد امکان، از رسانه‌های گروهی، به ویژه تلویزیون استفاده می‌کرد و به خوبی می‌دانست چگونه باید از رسانه‌ها استفاده کند. عمده نفوذ پاپ ژان پل دوم به دلیل تخصص او در استفاده به موقع، و فراوانی از رسانه‌های گروهی بود. او اصولاً - یک مرد رسانه‌ای به شمار می‌آمد و از این جهت، یک استثنا بود. مشکل بتوان گفت که در سال‌های اخیر، هیچ شخصیت سیاسی در سطح بین‌المللی، به اندازه او از رسانه‌ها استفاده کرده باشد. پاپ کنونی بدون شک، شخصیتی رسانه‌ای نیست. او به لحاظ فلسفی و کلامی، یک تئولوگ است. در واقع، او یک شخصیت علمی است. وی به مدت ۲۰ سال، در واتیکان، مسئول مجمع دکترین عقاید مسیحی بود که آن‌هم مسئولیتی علمی بود، نه اجرایی. ویژگی‌های شخصی او نیز به گونه‌ای نیست که تمایل به استفاده وسیع از رسانه داشته باشد و اساساً به این کار معتقد نیست. به نظر می‌رسد سیاست او برای مدیریت کلیسای کاتولیک و تصور او درباره اولویت‌ها و ضرورت‌های کلیسای کاتولیک، با ژان پل دوم به کلی فرق می‌کند. آیا

در جهان کاتولیک، چیزی به نام تربیت مبلغانی که بتوانند در رسانه فعالیت کنند، وجود دارد؟ تا جایی که من اطلاع دارم، نزدیک به سه دهه است که در دوره طلبگی کشیش‌ها، درس‌های متعددی درباره رسانه‌ها و چگونگی کار با آن وجود دارد و اکنون نیز تأکید بر این موضوع، بیش از دهه‌های قبل است. پاپ پیشین چندین بار، در این باره تذکر داد و تأکید می‌کرد باید نسل جدیدی از طلاب و کشیش‌ها به صحنه بیایند که به رسانه‌ها اهتمام ویژه داشته باشند و بتوانند از رسانه‌ها، استفاده بهینه ببرند. ادامه دارد... ماهنامه موعود شماره ۸۴ پی‌نوشت؟: برگرفته از: ماهنامه رواق هنر و اندیشه (مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما)، سال ۶، دوره جدید، پیاپی ۶۴

عاشورا، محور سلوک

سید محمد مهدی میرباقری دو راه برای قرب به خدای متعال وجود دارد، یک راه که راه مرسوم می‌باشد، این است که انسان به اندازه همتی که دارد نتیجه می‌گیرد، در این بین اگر کفران کرد از هدایت‌هایی که شامل حالش شده، محروم می‌شود؛ لذا بعد از وارد شدن به میدان مجاهده باطنی، میزان شکر و کفر انسان، در امر هدایتش تأثیر دارد، ولی بعد از همه این زحمات، یکی از مهم‌ترین چیزهایی که در موفقیت انسان تأثیرگذار است، ابتلائات الهی است که، متناسب با موقعیت عبد، برای رشد معنوی او فراهم می‌گردد؛ یعنی برای رشد انسان همه ریاضت‌ها مفیدند، ولی هیچ کدام به اندازه ابتلائات الهی، مؤثر نیستند. به عبارت دیگر ابتلائات الهی بهترین نردبان سیر و سلوک است. بین ابتلائات و ریاضت‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد؛ از جمله بعضی از آفت‌هایی که ریاضت‌ها را تهدید می‌کنند، مثل عجب و خروج از حد تقصیر در بندگی و تکبر بر بندگان خدا، در ابتلائات الهی نیستند؛ البته باید انسان در مجاهده‌های باطنی تلاش داشته، مواظب مفاسد آن باشد و خود را در آخر کار گنهکار دانسته، واقعاً تقصیر خود را در بندگی ببیند؛ لذا خوب است برای در امان ماندن از عجب، عبادات و مراقبه‌های اولیای خدا و اصحاب ائمه (ع) را با عبادات خود مقایسه کند - حالا عبادات معصومین (ع) به جای خود - با این مقایسه‌ها و محاسبه‌ها بدهکاری انسان معلوم شده، تلاش‌های او در مقابل عنایت‌ها و نعمت‌های الهی خیلی ناچیز جلوه می‌کند. مخصوصاً اگر توجه پیدا کند که، این تلاش‌ها با توفیق خدای متعال بوده و بدون دستگیری خداوند، انسان موفق به هیچ کار خیری نمی‌شود: ما أصابك من حسنئهِ فمن الله. ۱. آثار و فواید ابتلائات الهی به هر حال آفت‌هایی در ریاضت‌ها بر خلاف ابتلائات الهی وجود دارد زیرا با بیماری، فقر و یا در جایی که لازم باشد آبرو دادن، انسان دچار عجب و تکبر نمی‌شود؛ بلکه بالعکس حالت انکسار و شکستگی در درگاه الهی که از ارزشمندترین سرمایه‌های انسان است - به وجود می‌آید، حتی یکی از برکات پیری، همین انکسار است، زیرا همه قوا معکوس می‌شوند: و من نعمرّه ننگسه فی الخلق أفلا- یعقلون. ۲. نشاط، حافظه، سلامت جسم و ... کاهش می‌یابد و مقدمات انکسار درست می‌شود. یکی از بزرگان می‌فرمودند: «خدمت آقای فلسفی (واعظ معروف) بودیم، ایشان فرمودند: خداوند همه چیز را در پیری می‌گیرد، الا سرفه، به آقای فلسفی گفتم: ولی به انسان در پیری حالت انکسار می‌دهد، ایشان خیلی این حرف را پسندیدند». پیری غرورهای جوانی انسان را که، احساس می‌کرد، همه عالم را می‌تواند، فتح کند، از انسان می‌گیرد و حالت بدهکاری به وجود می‌آورد، این برای رفتن سرمایه خوبی است. ابتلائات الهی متناسب با گرفتاری مؤمن است. یعنی کسی که باید بیمار شود خدای متعال بیمار و کسی که باید فقیر شود، فقیرش می‌کند. انسان گاهی اوقات در محاسبه‌های خلوت خویش فکر می‌کند همه استنادها را داراست؛ مثلاً عجب ندارد، تعلق به دنیا در او نیست و ... یا اگر می‌فهمد، نمی‌تواند درمان بلائی الهی هم عیوب را نشان داده، هم آنها را رفع می‌کند. خدا رحمت کند استاد ما را می‌فرمودند: «دوستی داشتیم، قبول می‌کرد محبت دنیا دارد و این چیز بدی است، اما می‌گفت: نمی‌توانم از دنیا دست بکشم! اما بعد از مرگ جوانش، همه علاقه‌هایش از بین رفت لذا می‌گفت: از دنیا سیر شدم». امام سجّاد (ع) می‌فرمایند: «خدایا، نمی‌دانم باید تو را در مقابل سلامتی بیشتر شکر کنم یا در مقابل بیماری». چون مؤمن در سلامتی توفیق عبادت دارد و از

آن بهره‌مند می‌شود، ولی در بیماری خداوند عبادت‌هایی برایش می‌نویسد که اصلاً فکرش را نکرده بود. نکته دیگر اینکه خدای متعال با این بلاها نه تنها خطاها را تدارک می‌کند بلکه؛ آنها را تبدیل به حسنات می‌کند. ۲. انواع بلاها متناسب با ظرفیت‌های مختلف بلاها گاهی کفاره‌اند، که معمولاً در افراد معمولی این‌طور است. در روایات دارد که، پای یکی از اصحاب، در هنگام ورود پیامبر(ص)، به چهارچوب در برخورد و به زمین افتاد، حضرت آیه « ما أصابکم من مصیبۃ فبما کسبت أیدیکم » را تلاوت کردند، طرف سؤال کرد: مگر چکار کرده بودم؟! حضرت فرمودند: چرا بسم‌الله نگفتی و با حالت غفلت از خدا وارد شدی؟! در خواص اولیای خدا، بلاها فقط ترفیع درجه است، مثل بلایی که برای سیدالشهدا(ع) پیش آمد. البته این بلاها برای مؤمن رحمت و ابزار سیر و سلوک است، ولی برای کافر تماماً عقوبت است. ظرفیت بلاها نیز متفاوت است، بعضی فقط صاحب بلا را نجات می‌دهد و بعضی، برای صاحب بلا ضیافت است و عامل نجات برای دیگران، بعضی نیز ظرفیت تهذیب تاریخی دارند. در کتاب شریف کافی نقل شده: «گاهی صبر مؤمن عامل نجات یک قوم می‌شود، مثل تحمل یوسف(ع) در مقابل آن بلای بزرگ که، نتیجه آن، نجات یک قوم از گرسنگی و مرگ و بت‌پرستی شد.» ۳. زمانی که حضرت در چاه جبرئیل آمد و گفت: اینجا چه می‌کنی؟! فرمود: برادران مرا انداخته‌اند. جبرئیل گفت: می‌خواهی نجات دهم؟ یوسف فرمود: تا خدا چه بخواهد. بعد هم می‌توانست به مردم بگوید: من برده نیستم، پیغمبر زاده‌ام، مضاف بر اینکه، جای یعقوب را می‌دانست و می‌توانست برود، ولی تحمل کرد. همین‌طور صبر مبلغان دین در بلاها، در ترک معصیت و در انجام طاعات، هم عامل رشد خودشان و هم عامل نجات یک ملت است، یعنی انسان با صبر، مجرای عنایت حضرت حق می‌شود. مهم‌ترین وسیله سلوک، بلای اولیای خدا، مخصوصاً اعظم بلاها و ابتلائات؛ یعنی ماجرای سیدالشهدا(ع) است، که در حقیقت ابتلای رسول‌الله(ص) می‌باشد. این ابتلا، اعظم وسایل سلوک به سمت خدای متعال و محور تهذیب همه جوامع و همه تاریخ است، حتی انبیای اولوالعزم از این ابتلا بهره‌مند شده، رشد کردند. سیر و سلوک با بلای اولیای الهی سریع‌الوصول‌تر و دارای منازل، مراحل و شرایط دیگری است. در روایتی ذیل آیه « و فدیناه بذبح عظیم » آمده است؛ ابراهیم(ع) پس از آنکه فرزند خود اسماعیل را برای قربانی برد و آن امتحان عظیم الهی را با موفقیت از سر گذراند، و خدای متعال فرمود: « قد صدقت الرؤیا » ۵. عرضه داشت: من دوست داشتم فرزندم را در راه تو قربانی کنم تا به ثواب اعظم مصائب برسم، گویا سؤال حضرت این است که، کجای کار را کم گذاشته‌ام که این توفیق از من سلب شد؟ خدای متعال فرمود: ابراهیم! خودت را بیشتر دوست داری یا پیامبر آخرالزمان را؟ حضرت فرمود: پیامبر آخرالزمان را. فرمود: فرزند پیامبر آخرالزمان را، یعنی سیدالشهدا(ع). بعد خدای متعال روضه سیدالشهدا(ع) را این‌طور خواند که، ابراهیم کدامیک از این دو سنگین‌تر است اینکه، به امر ما فرزندت را در منی قربانی کنی یا اینکه، فرزند پیامبر آخرالزمان را، انسان‌هایی که مدعی هستند امت آن پیامبرند، بین دو نهر آب مثل گوسفند سر ببرند؟! ۶. گویا می‌فرمایند: شما ظرف اعظم مصائب نبوده، تحمل آن را ندارید، اعظم مصائب از آن اعظم انسان‌ها، یعنی رسول خاتم(ص) است، آن هم نه قربانی کردن اسماعیل به صورت محترمانه، بلکه اعظم مصائب، مصیبت سیدالشهدا(ع) است، به دست امتی که هر چه دارند، به برکت رسول خاتم(ص) است، آن هم تحت عنوان تبعیت از او و فرمان خدا، فرزندش را محکوم به ارتداد کرده، مثل یک گوسفند با افتخار سر از بدنش جدا می‌کنند. بعد گویا می‌فرمایند: ابراهیم، اگر می‌خواهی به ثواب اعظم مصائب دست یابی، باید مصیبت سیدالشهدا(ع) را درک کنی. با توجه به این دو محبتی که ابراهیم(ع) نسبت به رسول اکرم(ص) و سیدالشهدا(ع) داشتند، زمینه درک مصیبت سیدالشهدا(ع) فراهم شد، به خصوص که آدم مبتلا، زودتر و بهتر ابتلا و مصیبت دیگران را می‌فهمد، لذا شاید امتحان قربانی کردن اسماعیل، مقدمه درک مصیبت سیدالشهدا(ع) بود. ۳. بلای امام حسین(ع) محور تهذیب تاریخ واقعاً عاشورا هنوز برای ما در پرده ابهام است. در زیارت ناحیه مقدسه، حضرت امام زمان(ع) می‌فرماید: اگر زمانه مرا به تأخیر انداخت و مقدرات از یاریات بازم داشت و نتوانستم در رکاب تو با دشمنان بجنگم، ولی از صبح تا شب برایت گریه می‌کنم و به جای اشک خون می‌گیرم ۷. یا در زیارت عاشورا می‌خوانیم: ای اباعبدالله، حقیقتاً این اندوه و

مصیبت از ناحیه تو بر ما و بر همه اهل اسلام و آسمان‌ها بر همه اهل آسمان‌ها سنگین و بزرگ است. حتی، در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است. ماجرای سیدالشهدا(ع) جزو اسرار عالم است که چطور در دوره غربت اسلام و در شرایطی که جبهه مقابل، احساس پیروزی مطلق می‌کرد و در کنار سر سیدالشهدا(ع) لعبت هاشم بالملک فلا خبری جاء و لاوحی نزل ۸ می‌گفت، این وتر موتور تنها شده، کار را تمام کرد و یک تاریخ را نجات داد، به سخن دیگر، جبهه باطل با یک نقشه عظیم آمده بود تا به اسلام تیر خلاص بزند ولی نبی اکرم برای چنین روزی، سیدالشهدا(ع) را تربیت کردند یعنی؛ در مقابل اعظم مکائد شیطان، اعظم عبادات اتفاق افتاد، به طوری که، از خود ابلیس گرفته، که طبق بعضی از نقل‌ها در وسط صحنه، میدان‌داری می‌کرد تا تمام جنودش در کربلا حضور داشتند. ۹ ابلیس یکی از دعاهای مستجابش را برای کربلا گذاشته بود، وقتی که حضرت در گودی قتلگاه بودند و تشنگی بر حضرت فشار می‌آورد، به خدا گفت: دعای مستجاب من این است که خورشید را بر حسین، بتابانی. طوری تایید که نگفتنی است، عطش مخصوص حضرت که معصومین(ع) روی آن حساس بوده‌اند و خدای متعال روضه‌اش را برای حضرت آدم(ع) خوانده است نتیجه این گرماس است، در همان حال، جبرئیل اجازه گرفت و حائل شد، حضرت فرمودند: «کیست که بین من و حبیبم، حائل شده، برو کنار!» لذا شیطان تمام توان خود را به کار برد که یک نقطه ضعف از سیدالشهدا(ع) بگیرد و ایشان با تمام وجود ابلیس را زمین گیر کردند. روز حسین(ع)، محور ایام الله: یوم الحسین(ع) محور ایام الله است، ایام الله به سه روز تفسیر شده است: «ظهور، رجعت و قیامت»، و امام حسین(ع) در هر سه محورند، زیرا شعار لشکریان امام زمان(ع) در روز ظهور «یا لثارات الحسین» است و اولین نفر در رجعت، ابوالفضل الحسین خواهند بود در قیامت نیز، وقتی پرچم امام حسین(ع) می‌آید معلوم می‌شود، هر چه آدم به درد نخور - که در جهنم خود ابلیس با آنها دعوا می‌کند - در طرف شیطان است و همه آدم‌های خوب و به درد بخور، در طرف سیدالشهدا(ع). از آن طرف، هزاران ملک برای یاری حضرت آمدند اما وقتی رسیدند عاشورا تمام شده بود، لذا غبار آلود و غصه‌دار در کنار ضریح حضرت مشغول عزاداری هستند تا در دوره ظهور بیایند و انتقام بگیرند، پس ملائکه نیز با بلای حضرت سالکند. این بلا محور تهذیب تاریخ است و همه کسانی که هدایت شده‌اند سر سفره این بلا نشستند، لذا زیارت عاشورا با «السلام علیک یا ابا عبدالله» شروع می‌شود، یعنی «پدر بندگان خدا»، زیارت عاشورا ماجرای این ابوت را که در بستر عاشورا واقع شده است، بیان می‌کند. چهارده معصوم(ع) را کنار بگذارید که آنها نیز نه نفرشان فرزندان حضرت هستند، دیگران حتی پیامبران اولوالعزم از آن عباد الهی هستند که ابوتشان با سیدالشهدا(ع) است. ۴. مبتلا شدن انسان به بلای معصوم(ع)، راه سلوک با بلای ایشان سلوک به بلای سیدالشهدا(ع)، یعنی؛ در این ماجرا وارد و با عاشورا سالک شدن. نه فقط بلای سیدالشهدا(ع)، بلکه بلای چهار معصوم(ع)، از جمله امام زمان(ع) که ایشان مبتلاترین انسان‌های عالمند، کیست که این را بفهمد؟! راوی می‌گوید: بر امام صادق(ع) وارد شدیم، وضع حضرت متغیر بود و به شدت گریه می‌کردند و می‌فرمودند: غیبت تو خواب را از من گرفته است، سپس فرمودند: کتاب جعفر را نگاه می‌کردم به غیبت حضرت و حوادث آن رسیدم. یکی از بزرگ‌ترین درس‌های سوره یوسف این است که، حضرت یعقوب(ع) با غیبت ولی خدا چگونه برخورد کرده است، همیشه مشغول بوده در حالی که، پیغمبر خداست و مقام عصمت دارد، باید دائماً به خدا مشغول باشد، اگر گریه بر یوسف سلوک آور نبود، گریه نمی‌کرد؛ چون انبیا حتی کار مباح هم انجام نمی‌دهند، چطور حضرت یعقوب(ع) این قدر گریه نموده و نسبت به آنهایی که این کار را کرده‌اند کظم غیظ می‌کند به طوری که چشم‌ها سفید و کمر خم گردید، بعد هم متهم به جنون شد، باز هم دست بردار نبود. باید با بلا - و غیبت ولی خدا این طور برخورد کرد، نه اینکه ولی خدا مبتلاست، تو بخوابی؟! «عزیز علی آن تحیط بک دونی البلوی». ۱۰ - ۵ - لزوم توجه به بلای امام حسین(ع) برای سلوک باید این حالت‌ها که اساس سلوک باطنی است، در انسان پیدا شود، مهم‌ترین نردبان سلوک این است که انسان چشم از عاشورا برندارد، لذا سلوک به بلا از بهترین نردبان‌هاست. بلای ما، به اندازه خود ما سلوک دهنده است، ولی بلای سیدالشهدا(ع) به اندازه عظمت حضرت. لذا در زیارت عاشورا بعد از طی مراحل

می‌خوانیم: و أسئَلُ اللهَ بِحَقِّكُمْ وَاَلشَّانَ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي بِمِصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطَى مِصَاباً بِمِصَابِيهِ مِصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَاَعْظَمَ رِزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَفِي جَمِيعِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ. به هر حال بالاترین درجات مصیبت را می‌توان در مصیبت سیدالشهدا(ع) داشت به این شرط که، مراحل قبلی طی شده باشد. بلاى سیدالشهدا(ع) همان سفینه حضرت است و یکی از بهترین راه‌های ورود به این سفینه، توجه به بلاى اوست. «یا غیاث‌المستغیثین». عبادتی که حضرت در گودی قتلگاه انجام دادند، می‌توانست همه عالم را بهشتی کند، اگر همه عالم می‌خواستند در عاشورا مثل حبیب بشوند، ممکن بود؛ الان هم ممکن است، زیرا این ظرفیت عبادت حضرت است. بلاى امام زمان(ع) در زمان فعلی جزو اعظم ابتلائات است، اینکه در بعضی از روایات، غیبت حضرت تشبیه به غیبت حضرت یوسف(ع) شده، بی‌جهت نیست. هم چنان که مبتلاترین آدم‌ها در غیبت یوسف، خود یوسف بود در غیبت صاحب‌الزمان(ع)، نیز مبتلاترین شخص، خود حضرت است؛ لذا غیبت برای صاحب آن، آسان نیست. ۶. طمعه شیطان شدن عبادت، در صورت عدم توجه به بلاى ولّی خدا باید چشم را از ولّی خدا و بلاى او برنداشت، و آنگاه شیطان انسان را می‌برد، عبادات و ریاضات نیز طمعه شیطان می‌شود. غزالی با آنکه، می‌گویند: معلّم اخلاق، سالک و ریاضت کش بوده، همه زحماتش به نفع یزید تمام شده؛ در مورد لعن یزید می‌گوید: یزید را لعن نکنید، شاید او دستور نداده باشد. حال آنکه یزید را خیلی از اهل سنت جایز‌اللعن می‌دانند. از او سؤال می‌کنند: آیا بگویم اللهم العن قتلته الحسین؟ می‌گوید این را هم نگویند؛ ای بی انصاف، تو معلّم اخلاقی؟! چرا همه آبروی خودت را در ترازوی یزید می‌گذاری و یزید و قاتلان امام حسین(ع) را تطهیر می‌کنی؟ این سلوک، ریاضت، عبادت و علم بدون بلاى ولّی خداست که شیطان، بزرگ‌تر از اینها را دارد. همین آدم در کتاب سزّالعالمین می‌گوید: «ذکر مقلّ حسین بر و اعظ حرام است؛ زیرا بغض‌ها را بر علیه صحابه تحریک می‌کند و آنها از پرچم‌داران دین هستند». بی انصاف، عاشورا چه ربطی به صحابه دارد؟! مگر یزید، ابن زیاد، عمر سعد و شمر از صحابه بوده‌اند؟! البته خودش به خوبی می‌داند که عاشورا کار یزید (به تنهایی) نیست... ۷. محور درگیری با جبهه باطل شدن، نتیجه سلوک با بلاى ولّی خدا این سلوک آدم را درویش نمی‌کند، بلکه سالک با بلاى سیدالشهدا(ع) محور درگیری با باطل در عالم می‌شود: «سَلِّمْ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ» در یک جبهه وفا و در جبهه دیگر یک پارچه آتش است. همچنین این سلوک لعن و سلام و رحمت می‌آورد. اینکه می‌گویند: «سیدالشهدا(ع) در ضیافت است، یعنی باید خندید، شما که گریه می‌کنید محجورید»، سخن باطلی است؛ زیرا از بلا نمی‌توان با خنده بهره‌مند شد، ضیافت است اما ضیافت بلا، که ورود به آن، آن حداقل با گریه است، تا جایی که از گریه بمیری. مراحل بلا از مدخل پیوند عاطفی، روحی و گریه شروع می‌شود، لذا؛ وقتی که به امام سجّاد(ع) اعتراض می‌کنند که، حزن و گریه شما کی تمام می‌شود؟ می‌فرمایند: «حضرت یعقوب(ع) یک فرزندش غائب شد، آن قدر گریه کرد، من در یک روز دیدم، پدرم و تعداد زیادی از اهل بیتم را ذبح کردند، چطور گریه نکنم؟» ۱۱ مسلماً گریه حضرت، گریه بر پدر نبوده؛ بلکه گریه بر ولّی خدا بوده که برای ایشان سلوک می‌آورد. بعد از آنکه حضرت یوسف و حضرت یعقوب(ع) به هم رسیدند، یعقوب با اصرار از یوسف خواست که، قصه خودش را تعریف کند، یوسف هم بخشی از آن را این گونه فرمودند: «برادران مرا سر چاه بردند سپس گفتند: لباس‌هایت را در بیاور، قسمشان دادم، اگر می‌خواهید به چاه بیندازید، لختم نکنید، یکی از برادران کارد کشید و گفت: اگر لباس‌هایت را در نیاوری می‌کشم، بعد عریان مرا به چاه انداختند، به اینجا که رسید، حضرت یعقوب(ع) غش کرد، وقتی که به هوش آمد گفت: بقیه را بگو، حضرت یوسف فرمودند: مرا معاف بدارید، بقیه‌اش گفتنی نیست». کدام یک از ما وقتی گفتند: امام حسین(ع) را عریان کردند، غش کرده است؟ اصلاً جریان حضرت یوسف(ع) و امام قابل مقایسه است؟ حضرت یعقوب در اوج قدرت، نمی‌تواند تحمل بکند؛ لذا نمی‌تواند روضه امام حسین(ع) را در بهشت برای اهلس بخواند، در حالی که، در بهشت همه چیز تمام شده است. ۱۲ پی‌نوشت‌ها: ۱. سوره نساء (۴)، آیه ۷۹. ۲. سوره یس (۳۶)، آیه ۶۸. ۳. کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۳۴۵، باب آنچه خداوند به وسیله مؤمن دفع می‌کند. ۴. سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۰۷. ۵. سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۰۵. ۶. تفسیر

نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۳۰ و تفسیر البرهان. ۷. علامه مجلسی، بحار، ج ۹۸، ص ۳۲۰. ۸. این سخن یزید دنباله «ان الرجل لیهجر» است. با این فرق که اولی در پرده تقیه گفته شده ولی یزید احساس می‌کرد هر چه مانع بوده برداشته است و کسی به او اعتراض نمی‌کند، یک مانع بود آن هم سرش جلو من است، لذا هر چه در باطن داشت صراحتاً گفت: به عبارت دیگر؛ یکی منافقانه است و دیگری کافرانه. ۹. لذا در زیارت عاشورا آمده است «لعن الله امهً استیست أساس الظلم و الجور علیکم» اراده آنها را از طریق اراده یزید و عمر سعد در عاشورا حضور یافته و آنها شریک قتل و شهادت حضرت هستند و بر این عذاب می‌شوند. ۱۰. دعای ندبه. ۱۱. کامل الزیارات، ص ۲۱۳، باب ۳۵. ۱۲. از طرفی عظمت مصیبت حضرت آنقدر زیاد است که همه پیامبران و موجودات برای حضرت گریسته‌اند، از طرف دیگر می‌دانیم همه افعال ایشان عین عبادت است و روایت داریم که آنها مأمور به تکالیفی‌اند که دیگران آن تکالیف را ندارند. علاوه بر این روایت داریم که «إنّ أمرنا صعبٌ...» بنابراین مصیبتی که حضرت در گودال قتلگاه کشیده‌اند فقط در ظرف تحمل معصومی (ع) است نه دیگران و اگر باطن آن مصیبت آشکار شود دیگران قدرت تحمل آن را حتی در بهشت ندارند، زیرا ولی الهی از عالم انوار آمده تا عالم را به سمت نور ببرد او را عطشان، گرسنه و ... بین دو نهر آب در حالی که زن و بچه‌اش در معرض تعرض دشمن‌اند (و با اینکه قدرت دارد همه آنها را با اشاره زمین ببرد) شهید می‌کند و سرها را به نیزه می‌زند و ...

امام مهدی (ع)، مظهر کمال

محمد مهدی خالق اشاره: تکاپوی انسان برای رسیدن به جامعه‌ای است که همه شرایط کمال وی در آن فراهم باشد. انبیا و اولیای الهی هم این مطلب را مطرح و در پی تحقق آن بوده‌اند اما آنچه تاکنون اتفاق افتاده عدم وجود شرایط برای ایجاد یک نظام هماهنگ و جهانی الهی است. خداوند متعال در قرآن کریم وعده داده که این شرایط در آخرالزمان به وجود خواهد آمد. پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) نیز فرموده‌اند که زمینه‌های تکامل انسان، در زمان حضرت مهدی (ع) ایجاد خواهد شد. در این مقاله چگونگی شرایط و خصوصیات آن زمان از زبان ائمه اطهار، با تأکید بر کلام امیر مؤمنان (ع) مورد توجه قرار گرفته است. هدایت خدای جهان خالق حکیم است و هیچ موجودی را بیهوده و عبث نیافریده، چون خلق بی‌هدف نشانه ضعف و ناآگاهی است و این ویژگی‌ها نمی‌تواند در خداوند وجود داشته باشند. او هر مخلوقی را برای هدفی حکیمانه آفریده و آن را به سوی هدفش هدایت می‌کند. وقتی به جهان و موجودات می‌نگریم آنها را یک مجموعه منظم و دارای نظام که در مسیری معین رو به سوی هدفی خاص حرکت می‌کند می‌بینیم. این حرکت حرکتی به سوی کمال است، و همه موجودات به سوی کمال در حرکت‌اند. اصولاً تمام حرکت‌ها در جهان نوعی حرکت کمالی هستند بدین معنی که خداوند هر موجودی را که آفریده، او را به کمال خاص خود رهنمون گشته است. ۱. در تعالیم کتاب آسمانی و آموزه‌های معصومین (ع) چنین روایت می‌شود که: جهان منظم و دارای هدف بوده (هدایت عامه) انسان هم موجودی هدفمند و دارای هدف خاص و برای رسیدن به این هدف (هدایت خاص انسان) هم عقل و اختیار (به عنوان ابزاری درونی) و پیامبران و کتب آسمانی (به عنوان ابزاری بیرونی) لازم و ضروری می‌باشند. خداوند متعال که آفریننده انسان است، بهترین کس برای خبر دادن از آینده و دادن برنامه برای سعادت انسان است. پیامبران را برای ابلاغ این اخبار و برنامه‌ها به بشر، مبعوث نموده است. علی (ع) دلیل بعثت پیامبران را چنین بیان می‌نماید: خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود و هر چند گاه متناسب با خواسته‌های انسان‌ها، رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جویند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آورند. و با ابلاغ احکام الهی حجت را بر آنها تمام نمایند و توانمندی پنهان شده عقل‌ها را آشکار ساخته، نشانه‌های قدرت خدا را معرفی نمایند. ۲. در ادامه خطبه مولا- چنین می‌فرمایند: خداوند هرگز انسان‌ها را بدون پیامبر، یا کتابی آسمانی، یا برهانی قاطع و یا راهی استوار رها نساخته است. ۳. بنابراین فلسفه ارسال رسل و انزال کتب، بیان و ترسیم راه الهی

همراه با حجت‌ها و برهان‌های قاطع و احکام روشن در هدایت انسان می‌باشد. امام (ع) درباره دلیل بعثت نبی اکرم و وجود ایشان، به تکمیل دوران نبوت اشاره نموده، می‌فرمایند: تا اینکه خداوند سبحان برای وفای به وعده خود و کامل گردانیدن دوران نبوت، حضرت محمد (ص) را مبعوث کرد. پیامبری که از همه پیامبران پیمان پذیرش نبوت او را گرفته بود و نشانه‌های شهرت داشت تولدش بر همه مبارک بود. ۴۰ در کتب آسمانی قبل از پیامبر اکرم (ص) تمامی مشخصات آن حضرت ذکر شده بود. چنانچه در قرآن آمده است: کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) دادیم (یهود و نصاری) محمد (ص) را همانند فرزندان خود می‌شناسند. ۵. ضرورت نصب امام در تکمیل مبحث هدایت، امیرالمؤمنین (ع) مسئله ضرورت وجود امام پس از پیامبر را بدین شکل مطرح می‌کنند: رسول گرامی اسلام (ص) در میان شما مردم جانشینانی برگزید که تمام پیامبران گذشته برای امت‌های خود برگزیدند، زیرا آنها هرگز انسان‌ها را سرگردان رها نکردند و بدون معرفی راهی روشن و نشانه‌های استوار، از میان مردم نرفتند. ۶. همه پیامبران و حجت‌های الهی آمده‌اند تا این شرایط برای انسان فراهم شود. هر چند ایشان نهایت سعی خود را نموده‌اند اما به دلیل شرایط زمانی و مکانی و دشمنان، هیچ کدام از آنها نتوانسته‌اند این شرایط را به نحو کامل فراهم نمایند. البته در پرتو نور الهی پیامبران و امامان (ع) افراد شایسته‌ای در هر دوره به درجات عالی انسانی و ایمانی رسیده‌اند که بسیار محدود می‌باشند، اما همه آحاد جامعه نتوانسته‌اند از این شرایط استفاده کنند و به کمال مطلوب برسند. زیرا اگر این گونه نبود می‌بایست در یک برهه از زمان هیچ فرد مشرک و ملحدی در جامعه وجود داشته باشد. همه پیامبران انسان‌ها را وعده به آمدن نبی اکرم (ص) داده‌اند چنانکه در مطلب قبل آوردیم مولا علی (ع) در مورد پیامبر گرامی اسلام فرمودند: (خداوند) از همه پیامبران پیمان پذیرش نبوت او را گرفته بود. ۷. نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) هم وعده به آمدن حضرت صاحب‌الامر (عج) داده‌اند و وعده نموده‌اند که در زمان این حجت الهی تمام شرایط برای رشد و کمال انسانی فراهم می‌گردد و همه انسان‌ها در این زمان به کمال می‌رسند. اسباب کمال در حکومت مهدوی عواملی که حکومت حضرت مهدی (عج) را موجد شرایط کمال انسانی می‌سازند. ۱. مهم‌ترین عامل و مهیا کننده تمام شرایط، «نور شدن زمین به نور الهی» است و خداوند با عنایت ویژه‌ای که به آن حضرت دارد، خود، شرایط ظهور و تحقق آرمان‌هایشان را فراهم می‌سازد. در روایات از این موضوع، تعبیر به اشراق گردیده است از جمله مفضل بن عمر گوید از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمودند: همانا چون قائم (ع) قیام کند زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود. ۸. ۲. همچنانکه از اسم حضرت (مهدی) پیداست ایشان به همه امور، کاملاً هدایت شده‌اند و هیچ امر مخفی بر ایشان پوشیده نیست. بنا به فرمایش امام صادق (ع) که می‌فرمایند: زیرا او بر امری پوشیده هدایت می‌شود. ۹. در نتیجه دیگران را نیز از جمله به امور مخفی و پوشیده هدایت می‌کند. ۳. ایشان صاحب حکومت عدل‌اند. حضرت صاحب عدل مطلق، فراگیر، جهان شمول و بدون قید هستند، امام زین‌العابدین (ع) در این باره می‌فرمایند: امام مهدی (ع) زمین را از قسط و عدل پر می‌گرداند. ۱۰. بنابراین در آن نظام روحیه التیام، خو گرفتن دل‌ها به یکدیگر بر جان و روح حاکم می‌گردد. این همه دزدی، خیانت، جنایت و قانون‌گریزی که در جوامع بشر دیده می‌شود دلیل عمده‌اش وجود جور و ستم در قوانین حاکم بر کشورها و یا جور و ستم در مقام تطبیق و اجرای قوانین است. مولا علی (ع) نتیجه رابطه عادلانه بین حاکم و مردم را چنین بیان می‌نمایند: آنگاه که مردم حق رهبری را ادا کرده و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت می‌یابد و راه‌های دین پدیدار و نشانه‌های عدالت برقرار و سنت پیامبر پایدار می‌شود. پس روزگار اصلاح شده، مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌گردد. ۱۱. آنچه مسلم است اینکه فقط در زمان حضرت مهدی امام زمان (ع)، این شرایط به وجود می‌آید، یعنی هم والی حق رعیت و مردم را به کمال رعایت می‌کند و هم مردم حق والی را. البته والیانی چون مولا علی (ع) حق رعیت را به تمامی و کمال آن ادا نموده‌اند اما طرف دیگر یعنی مردم این استعداد و آمادگی را نداشتند که حق والی خود یعنی مولا علی (ع) را رعایت نمایند. نه تنها ایشان را همراهی نکردند بلکه در بسیاری از موارد در مقابل ایشان ایستادند و حتی جنگ‌ها بر علیه ایشان به راه انداختند و نهایتاً حضرت را به شهادت رساندند. قابل توجه اینکه زمانی یک حاکم، یا هیئت

حاکمه یک کشور می‌تواند عدالت را در جامعه گسترش دهند که زمینه روحی پیاده شدن عدل توسط مردم فراهم شده باشد. اگر عدل بودن دستوری - هرچه عادلانه و به حق - از سوی مردم درک نشود، هر چند حاکم یا حاکمان تلاش نمایند باز هم در مقام اجرا با مشکل روبرو می‌شوند. برای مثال اگر بهترین قوانین راهنمایی و رانندگی در کشوری طراحی شده و خیره‌ترین افراد برای اجرای آن نظارت داشته باشند تا زمانی که مردم ضرورت آنرا درک نکنند، ارتکاب تخلفات توسط گروهی از آنان امری بدیهی است. قبض‌های سنگین جریمه در ارتباط با رانندگی گواهی روشن بر این مطلب است. حال بینیم در زمان حضرت صاحب‌الامر برای مردم چه اتفاقی می‌افتد و به زبانی دیگر مردم زمان حکومت ولی عصر(ع) چه خصوصیتی خواهند داشت که آمادگی پذیرش قوانین عادلانه حضرت را به کمال دارند: اول، علم در زمان حضرت به کمال می‌رسد یعنی حضرت ولی عصر(ع) پرده از تمامی علوم مقدور بشر برداشته، آن را به کمال در اختیار مردم قرار می‌دهند. شاهد این موضوع کلام گهربار حضرت امام صادق(ع) است که می‌فرمایند: علم و دانش بیست و هفت حرف (بیست و هفت شاخه و شعبه) است تمام آنچه پیامبران الهی برای مردم آوردند دو حرف بیش نبود و مردم تاکنون جز آن دو حرف را نشناخته‌اند. اما هنگامی که قائم ماقیام کند، بیست و پنج حرف (بیست و پنج شاخه و شعبه) دیگر را آشکار و در میان مردم منتشر می‌سازد و دو حرف دیگر را به آن ضمیمه می‌کند تا بیست و هفت حرف آن منتشر گردد. دوم، شعور و احساس مردم بسیار بالا می‌رود به حدی که می‌توانند این نظام عادلانه را تحمل و حتی خود، در اجرای آن نقش اساسی داشته باشند. حضرت صادق(ع) می‌فرمایند: هنگامی که قائم ماقیام کند خداوند آنچنان گوش و چشم شیعیان ما را تقویت می‌کند که میان آنها و قائم (رهبر و پیشوایان) نامهرسان نخواهد بود. با آنها سخن می‌گوید و سخنش را می‌شنوند و او را می‌بینند در حالی که او در مکان خویش است (و آنها در نقاط دیگر جهان). ۱۳. سوم، به آنها حکمت داده می‌شود که مهم‌ترین عامل در ایجاد شرایط اجرای عدالت در جامعه است، زیرا نشانگر درک بالای مردم آن زمان و انجام امور بر اساس عقل و خرد است و کسی که حکیم باشد کار خلاف عقل انجام نمی‌دهد. امام باقر(ع) می‌فرمایند: در زمان حضرت صاحب، به خلق، تا آنجا حکمت داده می‌شود که زن در خانه خود حکم می‌کند به کتاب خداوند و سنت رسول خدا. ۱۴. اما رهبری و اجرای عدالت حضرت مهدی(عج) چه خصوصیتی را داراست و چگونه می‌تواند عدالت، فضایل، مکارم اخلاقی و در یک کلام تمام خوبی‌ها را بر جهان حاکم نماید. اولاً: امام زمان(ع) بندگان خدا را برای خدا دوست دارد و برای او همه بندگان خدا یکسان و مساوی هستند، چه مرد و چه زن چه کوچک و چه بزرگ و هر نژاد و قوم که باشند. البته این سیره همه اجداد طاهرین ایشان(ع) بوده است بر خلاف اکثر حاکمان که مردم را برای خود و در جهت منافع خودشان می‌خواهند. امام علی(ع) می‌فرمایند: مردم من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خودتان. ۱۵. امام زمان(ع) نیز مردم را برای خدا می‌خواهد و کسی که مردم را برای خدا بخواهد تنها حکم خدا را بر ایشان جاری می‌سازد. ثانیاً: دانش امام دانشی وسیع و گسترده است و احاطه کامل به همه ابعاد عدالت و فرودگاه‌های آن دارد. امیرالمؤمنین(ع) در این باره می‌فرمایند: زره دانش بر تن دارد و با تمامی آداب و معرفت کامل آن را فرا گرفته است. ۱۶. ثالثاً: حکم و قضاوت ایشان است که زمینه اجرای عدالت را فراهم می‌نماید. زیرا حضرت با علم الهی حکم نموده و برای حکم دادن نیاز به بینه و دلیل ندارد و خود، گناه کار و خاطی را با علم خدایی کاملاً می‌شناسد. امام صادق(ع) فرمودند: دنیا به پایان نخواهد رسید تا اینکه مردی از اهل بیت خروج نماید. در حالی که با حکم و داوری می‌نماید و از مردم بینه و دلیل نمی‌خواهد. ۴. زمین تمام ذخایر و ثروت‌های خود را در اختیار حضرت قرار می‌دهد و امام آنها را در بین مردم تقسیم می‌نماید، مردم تا آنجا غنی می‌شوند که هیچ فردی که بتوان به او صدقه داد پیدا نمی‌شود. امام صادق(ع) می‌فرمایند: در زمان ظهور (حضرت مهدی(ع)) زمین گنج‌های خود را آشکار سازد، بدان سان که مردم در روزی زمین گنج‌ها را ببینند و برای احسان کردن به کسی به وسیله مال خود یا دادن زکات به او جست و جو کنند، ولی هیچ کس را نیابند که احسان یا زکات را بپذیرد و مردم به واسطه آنچه خداوند بدان‌ها روزی کرده همگی بی‌نیاز و توانگر شوند. ۱۸. به همین دلیل کسی

نیازی نمی‌بیند که به حقوق دیگران تجاوز نماید و هر کس هر چه بخواهد در اختیار دارد. البته رشد عقلی، علمی و ایمانی انسان‌ها این امر را تقویت می‌نماید. امام باقر(ع) وجود امنیت و برادری در آن زمان را بدین گونه بیان می‌نماید: به هنگام رستاخیز امام قائم(ع) آنچه هست دوستی و یگانگی است، تا آنجا که هر کس هر چه نیاز دارد از جیب دیگری برمی‌دارد بدون هیچ ممانعتی. ۱۹ جمع‌بندی از این نوشتار این نتیجه به دست می‌آید که شرایط تحقق آرمان‌های انسان - چه به لحاظ مادی و چه معنوی - تنها و تنها در زمان تشکیل حکومت حقّه حضرت مهدی(ع) - ارواحنا له الفداء - ایجاد می‌گردد. از لحاظ مادی انسان امید رفاه کامل در زندگی را دارد که با توجه به تکامل علوم و برکت خداوند در زمین و فراوانی ثروت، کامل‌ترین شرایط رفاه مادی انسان به وجود می‌آید. آبادانی، فراوانی نعمت، رشد و توسعه تکنولوژی، ظهور برکات زمین و توسعه امنیت از جمله نتایج تشکیل آن حکومت است. از لحاظ معنوی نیز تمام شرایط رشد معنوی انسانی در آن روزگار محقق می‌شود. تکامل عقول، اشراق نور الهی بر زمین و بر دل و جان بندگان خدا، نابودی کامل دشمنان انسانی و استقرار دین الهی شرایط را برای رشد معنوی همه حق‌طلبان فراهم می‌آورد. پی‌نوشت‌ها در دفتر مجله موجود است.

مواجهه غرب مسیحی با خیزش شیعی

در کلیسایی در کشوری اروپایی دیدم پدر روحانی چیزی می‌خواند و مردم هم سینه می‌زنند! وی در جواب گفت این کار را از شیعیان اقتباس کرده است. این عمل در چند کلیسای دیگر نیز تقلید می‌شود. در فیلم مصائب مسیح که فیلمی کاتولیکی است، باز این را می‌یابیم که از آموزه‌هایی مثل ثاراللهی بودن، تبرک به خون و اشک آسمان و... استفاده می‌شود. ۱. غرب جدید مسیحی، حزب‌الله آمریکایی شاید بسیاری غرب جدید را فقط غرب فوق‌صنعتی بدانند، اما واقعیت این است که غرب جدید، غربی است با رویکرد مذهبی به منازعات کلان سیاسی و پایان تاریخ. مواجهه غرب با جهان اسلام را می‌توان به سه دوره مهم تقسیم کرد: الف - دوره جنگ‌های صلیبی، ب - دوره استعمار، هم‌زمان با انقلاب صنعتی در غرب، ج - از تأسیس دولت اسرائیل به دست غرب تا کنون. دوره اخیر، دوره غرب جدید است که برای یافتن مختصات آن، باید تاریخ را گذراننده نگاه کنیم. قرن ۱۵ میلادی: در این قرن، یهودیان از تمدن مسیحی اروپا طرد شده، مجبور شدند در مناطق محصور (گتو) زندگی کنند. کلیسای کاتولیک، سقوط اورشلیم و پراکنده شدن قوم اسرائیل را مجازاتی از جانب خداوند می‌دانست که به دلیل صلیب کردن مسیح بدان گرفتار شده‌اند، از این رو کوشید تا یهودیان را از اروپا بیرون براند یا آنان را از آیین یهود برگرداند که در کشورهای مثل پرتغال و اسپانیا، این اتفاق رخ داد. قرن ۱۶ میلادی: در این قرن، جنبش اصلاح دینی (پروتستانیسیم) جریان مسیحیت یهودی را پدید می‌آورد. «مارتین لوتر» مؤسس پروتستانیسیم، در سال ۱۵۳۳ کتاب مسیح یهودی متولد شد را به رشته تحریر درآورد و به یهودیان به عنوان فرزند پروردگار اعتبار بخشید و عهد قدیم را مرجع والا-ترین اعتقادات مسیحی دانست. در سال ۱۵۳۸ وقتی به دستور «هنری دوم»، انگلستان از کلیسای کاتولیک جدا شد، مسیحیت یهودی همراه با جنبش اصلاح دینی در انگلستان رونق یافت. در قرن شانزدهم، اعتقاد به طرح خداوند برای پایان تاریخ، از سوی مسیحیت یهودی وارد مناقشات مذهبی شد. براساس این اعتقاد، تاریخ خداوندی با ظهور مسیح و آغاز هزاره خوشبختی آغاز خواهد شد. در این میان کتاب دانیال (عهد قدیم) و مکاشفات یوحنا (عهد جدید) مورد تفسیر جدید قرار گرفت که بر اساس آن، پیش از آمدن مسیح برای حکومت بر جهان در هزاره خوشبختی، دو گام عظیم برداشته خواهد شد: الف - بازگشت یهودیان به صهیون (اورشلیم)، ب - ساخت معبد سلیمان. از این رو، انگلستان در قرن شانزدهم، این رسالت مقدس را بر عهده گرفت تا یهودیان را پیش از آمدن مسیح و حکومت بر جهان، به اورشلیم اعزام کند. این خیزش، در دوران رنسانس رونق بیشتری یافت. «جان لا-ک» - بنیان‌گذار لیبرالیسم - «روسو» - فیلسوف قراردادهای اجتماعی - «کانت» و «جان میلتون» همگی طرفدار اندیشه تأسیس اسرائیل بودند. از این رو، جنبش صهیونیسم مسیحی چند دهه پیش از صهیونیسم یهودی (۱۸۷۹) شکل گرفت.

در قرن ۱۷ میلادی، با مهاجرت پیوریتن‌ها به آمریکا، این جنبش به اوج خود رسید. آنها این تفکر را با خود به آمریکای کشف شده بردند و آن را «اسرائیل جدید» نامیدند. به زبان عبری نماز می‌خواندند و نام فرزندان‌شان را از داستان‌های تورات انتخاب می‌کردند. اولین کتابی که در آمریکا منتشر کردند مزامیر داوود بود. با قتل عام سرخ‌پوست‌ها، یک کشور بزرگ برای جنبش مسیحیت یهودی‌گرا که از انگلستان شروع شده بود، پدید آمد. در قرن هجدهم، تفکر مسیحی بنیادگرا مبتنی بر بازگشت یهود به فلسطین، برای پایان تاریخ و آغاز هزاره‌ی خوشبختی با ظهور مسیح، جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ آمریکایی و وجدان مردم آنجا یافت. در قرن نوزدهم، صهیونیسم مسیحی آمریکایی در مورد اقامت یهود در فلسطین از دیگران پیشی گرفت. رهبر این حرکت «ویلیام بلاکستون» - مبلغ مسیحی پروتستان - بود که طی نامه‌ای به «هریسون» - رئیس‌جمهور آمریکا - از وی خواست برای بازگرداندن یهودیان به فلسطین دخالت کند. موضع بلاکستون حتی شدیدتر از «هرتزل» - مؤسس صهیونیسم یهودی - بود که اندیشه ایجاد یک سرزمین قومی را برای یهودیان در قبرس یا اوگاندا پیشنهاد می‌کرد. بلاکستون نسخه‌ای از تورات را که صفحاتی از آن را علامت زده بود، برای هرتزل فرستاد و به او یادآوری کرد که تورات، فلسطین را به عنوان سرزمین موعود برای قوم برگزیده تعیین کرده است. در قرن بیستم این اندیشه در اعتقادات دینی و فرهنگ مردم آمریکا رسوخ کرد و به دولت مردان هم راه یافت. «جیمی کارتر» در مارس ۱۹۷۹ در پارلمان اسرائیل گفت: هفت تن از رؤسای جمهور آمریکا به این حقیقت ایمان آورده‌اند که روابط آمریکا و اسرائیل فراتر از یک رابطه خصوصی است. این رابطه در وجدان، اخلاق، دیانت و معتقدات مردم آمریکا ریشه دارد. ما میراث تورات را با شما تقسیم می‌کنیم. از ابتدای سال ۱۹۷۶، رشد و گسترش مسیحیت سیاسی بنیادگرا - اصطلاحاً راست مسیحی - شدت گرفت. به طوری که بین یک پنجم تا یک سوم آمریکاییان از نو غسل تعمید به جای آوردند که به «مسیحیان از نو متولد شده» معروفند. پیروان کلیساهای افراطی و انعطاف‌ناپذیر افزایش یافت، شبکه‌های تلویزیونی مذهبی (مثل CBN) و کلیساهای تلویزیونی تأسیس شد. سازمان‌های راست مسیحی، گفتمان اصول‌گرایانه‌ای را آغاز کردند که مضمون آن، آماده ساختن آمریکا برای بازگشت مجدد مسیح و پایان جهان بود. بازگشت یهودیان به قدس پس از جنگ ۱۹۶۷، نشانه‌ای از صحت پیشگویی‌های تورات و گام ماقبل آخر بازگشت مسیح، یعنی بازسازی معبد سلیمان تلقی گردید. رشد جریان راست مسیحی، آن را به یک نیروی مؤثر در انتخابات ریاست جمهوری و کنگره درآورد و ۲۵ درصد از مجموع رأی‌دهندگان آمریکا در دهه ۹۰ را که رأی‌دهندگان یهودی بود، به خود اختصاص داد. ائتلافات راست مسیحی با راست سیاسی در داخل حزب جمهوری‌خواه، تشکیلی را به وجود آورد که به نام «حزب‌الله آمریکا» شناخته می‌شود. رونالد ریگان، نامزد حزب جمهوری‌خواه در سال ۱۹۸۰ با کشیش بیلی گراهام، رهبر سازمان اکثریت اخلاقی ائتلاف نمود و بدین ترتیب در انتخابات پیروز شد. او در واقع کاندیدای حزب‌الله بود! بالاتر اینکه حزب جمهوری‌خواه در انتخابات مقدماتی ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸، اصلاً به یک کشیش - پت رابرتسون رهبر ائتلاف مسیحی - اجازه داد که خود را نامزد نماید. این امر در انتخابات اولیه ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۰ نیز تکرار شد و «گری بوئر» نماینده راست مسیحی خود را نامزد کرد. کشوری سکولار که جریانات بنیادگرا در جهان اسلام را سرکوب می‌کند و خواستار جدایی آیت‌الله‌ها از سیاست در ایران است، خود گام‌هایی برمی‌دارد که احتمالاً در دهه آتی، رئیس‌جمهور آمریکا یک کشیش بنیادگرا و یک مسیحی صهیونیست خواهد شد! گرچه این کشیش‌ها نتوانستند رأی حزب را با اکثریت کسب کنند، اما کاندیدای حزب - بوش - که نماینده این جریان است و با کمک جنبش مسیحیت بنیادگرا و صهیونیسم رأی آورد؛ امروز خود را سرباز مسیح می‌داند و در همه اردوگاه‌های اشغالگران در عراق، تابلوی مسیح با حمایت تفنگ‌داران آمریکایی نصب کرده است. بنابراین غرب جدید، فقط غرب فوق‌مدرن و سرمایه‌دار نیست، یک جریان قوی مذهبی با اندیشه‌های توراتی برای پایانتاریخ است که هسته مرکزی آن ایالات متحده و سپس انگلستان است که در حال تبلیغ این بنیادگرایی در مسیحیت در مسیحیت کاتولیک اروپا نیز می‌باشد. ۲. اسلام شیعی و سنی معاصر، یک سو ائتلاف یک سو درگیری. ۱-۲. ایجاد و بقای جهان سنی: حدود و شیوع تفکر سنی در دنیا،

مدیون فتوحات خلفای بعد از رسول‌الله(ص) است نه انتخاب سنی‌گری (در مقابل شیعه) از سوی مردم. هر کشوری فتح می‌شد، به تفکر و عقاید خلفا و حاکمان به اسلام درمی‌آمد و چون جریان تشیع در عهد اولیه اسلام، جریان تضعیف شده‌ای بود، عملاً آشنایی به ندرت انجام می‌شد. جنگ‌های صلیبی جهان غرب و مقاومت و سرداری سستیانی مثل صلاح‌الدین ایوبی، در کنار زبونی شیعیان اسماعیلی فاطمی در مصر، موجب بقای تفکر سنی در اکثریت جهان اسلام شد و این در حالی بود که هنوز شیعه اثنی‌عشری، هیچ حکومتی در دست نداشت. ۲-۲. ایجاد جوامع شیعی: با انزوای امامت در جهان اسلام و سخت‌گیری‌های اموی و عباسی، تشیع تضعیف شد و گروه‌ها و جوامع کوچک شیعی، در اطراف نقاط جهان اسلام به گونه‌ای پراکنده شکل گرفت. شهرهایی مثل کوفه، بغداد، نهاوند، همدان، قزوین، ری، نیشابور، توس، مراکش، سمرقند، حلب، حله و... هرکدام مراکزی برای شیعیان شدند. در سال ۹۴ ق شهر قم در جنوب ری - تهران - که در زمان فتوحات ویران شده بود، به دست اعراب اشعری که مجبور بودند به علت عقاید شیعی خود کوفه را ترک کنند، بازسازی شد و شعبه‌ای از جامعه شیعی اولیه کوفه گردید و مدت زمانی طولانی به عنوان یک منطقه کوچ‌نشین عربی، ماهیت خود را حفظ کرد. وقتی در سال ۲۰۱ ق. حضرت فاطمه معصومه(س) در راه دیدار برادر خویش - امام رضا(ع) - در ساوه بیمار شده، در گذشتند، پیکرشان به قم منتقل شد و از آن پس بر رونق شیعی آن شهر افزوده گردید، به طوری که محدثانی بزرگ و عالمانی معروف - از جمله نایب سوم امام عصر(ع) در غیبت صغری ابن روح نوبختی - از آن شهر برخاستند. در آغاز قرن چهارم هجری با ضعف سیاسی خلیفه مسلمین در بغداد، «حکومت آل بویه» در غرب ایران و بغداد شکل گرفت و از شیعیان حمایت نمود. آنها برای اولین بار رسوم شیعی مثل عزاداری محرم و جشن غدیر را به شکل عمومی در عراق (نجف و کربلا) و برخی مناطق ایران برپا کردند. گرچه آنها عقاید شیعی خویش را پنهان نمی‌کردند، ولی هرگز نکوشیدند خلافت مرکزی سنی را براندازند و حتی اصراری به شیعه کردن عراق و ایران نداشتند. خلیفه سنی هم‌چون گذشته، رئیس رسمی دین اسلام بود و عده زیادی از جمعیت ایران و عراق سنی بودند. همانند آل بویه در بغداد و غرب ایران، «حمدانیان عرب» در موصل و حلب نیز شیعیان را تشویق می‌کردند و حلب از آن پس، پایگاهی شیعی شد که نقش زیادی در حوادث بعد ایفا نمود. این جنبش‌های حامی شیعیان با روی کار آمدن سلجوقیان که سستیانی متعصب بودند، از بین رفت. سلجوقیان برای مهار تهدید تشیع در قرن چهارم هجری و در دفاع از مذهب سنی پدید آمدند و شیعیان را طرد و لعن کردند. در قرن هشتم هجری، جنبش شیعی با گرایش درویشی در نهضت سربداران در شهرهای نیشابور و توس و... به وجود آمد که آموزه‌هایی چون «انتظار مهدی موعود» در آن بسیار برجسته بود، اما این حکومت‌های کوچک نتوانست قدرتی فراگیر برای تشیع را موجب گردد. حکومت صفویه در قرن دهم هجری، اولین حکومتی بود که به یاری عالمان شیعی حلب و جنوب لبنان و اندیشه فقهی حله، جامعه‌ای شیعی در ایران پدید آورد و مذهب تشیع را مذهب رسمی نمود و زمینه حکومت شیعی را در قرون بعد در قالب انقلاب اسلامی ایران فراهم کرد. ۲-۳. ایران جدید، مرکز خیزش شیعی تاریخ ایران را می‌توان به چند دوره تقسیم کرد: الف - ایران قبل از اسلام (باستان): در این دوره امپراطوری و تمدن ایرانی وجود دارد، اما اسلام نیست. عقاید زرتشتی با بحران مواجه است، به طوری که در اواخر این دوره، شاهد قیام‌هایی علیه مذهب زرتشتی هستیم. ب - ایران پس از اسلام (فتوحات): اینجاست که اسلام ظهور می‌کند و نارضایتی‌های مردم از مذهب حاکم، موجب پذیرش دلخواه اسلام می‌شود. به تعبیر شهید مطهری اگر اسلام به داد ایرانیان نمی‌رسید، مردم ایران مسیحی می‌شدند، اما زرتشتی نمی‌ماندند. ۱ لکن در این دوره، ایران به عنوان یک کشور مستقل و متصل از بین رفته، ملیت آن تضعیف می‌شود. بر هر قسمتی از ایران طایفه‌ای حکم می‌راند که زیر نظر خلیفه مسلمین است. ج - ایران دوران صفویه: در این دوران، تشیع، مذهب رسمی ایران شده و گرایش‌های درویشی، منطبق بر فقاہت شیعی می‌شود. هجرت عالمان شیعی از لبنان و عراق، ایران را یک مرکز مهم و اصلی‌ترین قدرت شیعی می‌نماید. در این دوره غیر از مذهب شیعه، ایرانیت نیز به ایران برمی‌گردد و دوباره کشور، یک‌پارچه متصل می‌شود. د - دوره انقلاب اسلامی: این دوره جامعه شیعی بار می‌یابد. در دوران پس از تأسیس صفویه، مردم شیعه بودند و

فقه شیعه رایج بود اما سلاطین و شاهان غاصب در نوساناتی بودند. گاه به عقاید و فقه شیعی ملتزم، و گاه از آن فاصله می گرفتند، به طوری که از زمان پهلوی اول، مقابله با تشیع و آموزه‌های آن در دستور کار قرار گرفت و غرب زدگی جای مظاهر شیعی نشست، اما با انقلاب اسلامی، این حرکت سرکوب شد و حکومتی براساس آموزه‌های شیعی پدید آمد که هسته اصلی تشیع در قرن معاصر گردید و به خیزش‌های شیعی دیگری در عراق، لبنان، فلسطین، یمن و... منجر شد. وجهه اصلی این حرکت شیعی، استکبارستیزی مبتنی بر آموزه‌های شیعی است. این هسته مقاومت شیعی و شعبه‌هایش، ائتلافی در برخی جنبش‌های سنی مثل اخوان المسلمین، حماس، جهاد اسلامی و... را هم منجر شده است که البته در سوی مقابل، تحریم‌هایی از سوی برخی دول عربی سنی مثل مصر، عربستان و... را در پی داشته است. ۳. مواجهه غرب جدید با خیزش شیعی تا این جا مشخص شد که هسته مرکزی غرب - با محوریت آمریکا - امروز و موتور محرک و مغز متفکر آن، یک رویکرد بنیادگرایانه برای پایان تاریخ دارد که از قضا در مقابل آن هسته مرکزی، جریان خیزش اسلامی است که پس از انقلاب اسلامی ایران شکل گرفته و یک رویکرد اصول‌گرایانه متکی به سنت شیعی و با توجه به آخرالزمان و پایان تاریخ دارد و انقلاب خویش را مقدمه ظهور مهدی موعود می‌داند. پس بالتبع باید سیاست‌ها و راهبردهای مواجهه جنبش مسیحیت صهیونیست با خیزش شیعی را مورد مذاقه جدی قرار دهیم. ۱-۳. رویکرد غرب جدید در جبهه تشیع، پروژه تشیع وهابی یا وهابیت ایرانی سرمداران غرب جدید به دنبال سست کردن عقاید و آموزه‌های شیعی به خصوص شهادت‌طلبی عاشورایی و انتظارخواهی مهدوی‌اند. نوک پیکان این حرکت، آرا و نظرات فوکویاما درباره پایان تاریخ است. ده‌ها سایت و کانال ماهواره‌ای در این باره فعالیت و شبهه‌پراکنی می‌نمایند. اینان از پول و امکانات عربستان، در تلاش برای یک جنگ سایبرناتیک استفاده کرده و با خرج مسلمین، وهابیت عربستانی ترویج می‌کنند و حتی به دنبال وهابی کردن عقاید شیعی به دست روشنفکران غرب زده‌اند. زیر سؤال بردن زیارت، شهادت، شفاعت، مغایرت امامت با دموکراسی و زیارت جمکران با مدرنیسم و... را در گفته‌ها و نوشته‌های اینان می‌توان دید. در کنار اینها، از فیلم‌ها و بازی‌های کامپیوتری مخرب نمی‌توان گذشت که بی‌شمارند. ۲-۳. رویکرد غرب جدید در جهان سنی، منزوی‌سازی حرکت شیعی و بی‌اعتبار کردن آن غرب جدید، در جهان سنی چندین دستور کار برای انزوای خیزش شیعی دارد: از یک سو با تابلو کردن القاعده و ستاره کردن بن‌لادن و زرقاوی و نمایندگان تناوبی آنها، تنها به دنبال یافتن بهانه‌ای برای تهاجم به جهان اسلام نیست، بلکه به دنبال خارج کردن پرچم مقاومت و خیزش از دست شیعه و سپردن به دست مبارزانی توهمی و پوشالی چون بن‌لادن می‌باشد. اگر پرچم خیزش علیه غرب صهیونیست به دوش امام خمینی و پیروان او باشد، جریان راستینی است که تا فتح قله‌های استکبار ادامه می‌یابد. اما غرب با ستاره کردن کسانی مثل صدام و بن‌لادن و... برای طیف بنیادگرای مسلمان، می‌تواند به خوبی، آن را کنترل کند و چهره‌ای مضحک، غیرانسانی و غیرامروزی هم از اصول‌گرایی اسلامی در دنیای امروز نمایش دهد. واقعاً القاعده و صدام و... کدام حرکت ضد غرب را سامان دادند؟! جز اینکه به مقاصد آنها کمک کردند و در گام بعد، شمشیر آنها بر علیه تشیع (نه جریان صهیونیسم) شدند. صدور فتوا از سوی مفتیان وهابی برای قتل شیعیان از جمله این تلاش‌هاست. از آن سو، حرکت شیعی را که تنها حرکت ضد صهیونیسم است، در مقابل با اهل سنت قرار می‌دهد و از هلال شیعی سخن می‌گوید و چنین می‌نمایند که هلال شیعی در مقابل اهل سنت است! به همت شورای روابط خارجی آمریکا، همایشی به نام «بروز هلال شیعی و تأثیرات آن بر خاورمیانه و سیاست‌های آمریکا» برگزار می‌شود که سخنرانان به طرح دیدگاه‌های خود درباره نفوذ تشیع در کشورهای خاورمیانه و نقش ایران در این میان و سیاست‌های آمریکا برای مواجهه با این پدیده می‌پردازند و از طرف دیگر در همان زمان، یونگی پریماکف، نخست‌وزیر اسبق روسیه در آن سوی دنیا واداشته می‌شود که در مؤسسه خیریه ملک فیصل از ایجاد کمربند شیعی در منطقه هشدار دهد! در فاصله اندکی همین سخنان از سوی پادشاه اردن و سایر سیاسیون عرب تکرار می‌شود. اثر چنین رسوباتی در جهان سنی این است که مثلاً حزب‌الله لبنان در ۳۳ روز اسرائیل را شکست می‌دهد، اما چندین ماه است که در درگیری‌های داخلی معطل است؛ چون تبلیغات مسموم، حزب‌الله را ضد سنی و منازعه

را قومی و مذهبی جلوه داده است! گام دیگر اینکه در پروژه‌ای به طور جدی سعی دارند، اساساً شیعه را ایرانی و تشیع را مساوی اسلام مجوسی جلوه دهند. در این باره، تلاش‌های بسیار زیادی صورت داده‌اند که آخرین تلاش آنها، تولید فیلم ۳۰۰ می باشد. اثر این راهبرد این می شود که مثلاً دولت نوری المالکی به علت شیعه بودن اگرچه مورد حمایت ظاهری آمریکاست، اما از سوی جهان عرب تاکنون به رسمیت شناخته نشده است. ۳-۳. رویکرد غرب جدید در جهان مسیحی، متشیع سازی مسیحیت جالب اینکه این تفکر، وقتی با دنیای مسیحی مواجه می شود، سعی می کند آموزه‌های شیعی را به نفع خود و مسیحیان را به شکل شیعی بسیج کند. غلامعلی افروز می گوید: در کلیسایی در کشوری اروپایی دیدم پدر روحانی چیزی می خواند و مردم هم سینه می زنند! وی در جواب گفت این کار را از شیعیان اقتباس کرده است. این عمل در چند کلیسای دیگر نیز تقلید می شود. در فیلم مصائب مسیح که فیلمی کاتولیکی است، باز این را می یابیم که از آموزه‌هایی مثل ثاراللهی بودن، تبرک به خون و اشک آسمان و... استفاده می شود. جدیدترین کد در این باره، مستند شبکه abc از کمپ انجیلی تحت عنوان «بچه‌ها در آتش» است که بچه‌های مسیحی را برای شهادت طلبی برای ظهور مسیح آماده می نماید. محسن قنبریان ماهنامه موعود شماره ۸۴ پی نوشت ۱. در این باره ر.ک: مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران.

چرا به قهرمان نیاز دارند؟

در دهه ۱۹۳۰ یعنی همان زمان که آمریکا با بحران اقتصادی شدیدی دست و پنجه نرم می کرد، این نیاز احساس گردید که آمریکاییان به لحاظ روانی احتیاج به وجود فوق قهرمان دارند تا در سایه تصور و خیال آن، آرامشی ولو موقتی بیابند. اینچنین بود که در سال ۱۹۳۳ شخصیت "سوپرمن" به صورت داستان مصور (کمیک استریپ) توسط "جری سیگل" و "جو شوستر" خلق شد. از ۴ ماه مه ۲۰۰۷ بازهم تصاویر قهرمان افسانه‌ای دیگری بر پرده سینماها رفت تا تماشاگر عام امروز جامعه آمریکا در بیش از ۴۰۰۰ سالن سینما به تماشای آن بنشینند و همه آرزوهایش را در وجود آن قهرمان سرخ و آبی پوش ببینند (همان رنگ‌های پرچم آمریکا) که از در و دیوارها مثل آب خوردن بالا-می رود، تارهای عنکبوتی اش را همچون رشته‌های طناب به گوشه و کنار ساختمان‌های مرتفع گیر می دهد و بوسیله آنها از این سو به آن سو می پرد تا با قدرت شگفت آورش، دشمنان جامعه انسانی که خبیث و بدجنس و طماع هستند را نابود سازد. در مقابل همه این قهرمان بازی‌ها، پلیس و نیروهای نظامی نظاره گر آرتیست بازی هایش، تنها برایش دست می زنند و هورا می کشند! یادش بخیر! یک زمانی این نیروهای نظامی و امنیتی کلان شهرهای آمریکا مثل نیویورک، در مقابل کینگ کنگ و گودزیلا و دایناسورهای سرزمین گمشده و بیگانه‌های فضایی و امثال آن، لااقل از خود عکس‌العملی نسان می دادند و با تانک و توپ و هواپیما به جنگ با هیولاهای زمینی و فرازمینی می رفتند ولی گویا امروز دیگر همه چیز را برعهده سوپر قهرمانان خیالی گذارده‌اند!! اگرچه این تنها اسپایدرمن نیست که چنین ماموریت‌های خطیری را انجام می دهد. سوپر قهرمان‌های دیگری هم هستند مثل بت من و سوپر من و ۴ شگفت انگیز و لا-ک پشت‌های نینجا و... که هر از گاه از داخل کمیک بوک‌ها بیرون می آیند و کمی از استرس و اضطراب مردم آمریکا را کاهش می دهند، ولواینکه بر روی پرده سینما، به آنها اطمینان خاطر دهند تا نگران و هراسان نباشند که هیچ دشمنی بر روی کره خاکی یا در اعماق فضا نمی تواند آنها را اذیت کند، چراکه این سوپر قهرمانان حضور دارند و سر بزنگاه به دادشان خواهند رسید!!! ۲۵ ماه مه نیز سر و کله کاپیتان جک اسپارو با قسمت سوم "زدان دریای کارائیب" بر پرده سینماها پیدا شد که ترکیبی از لانگ جان سیلور "جزیره گنج" و "سندباد" معروف است. (بسیاری از ایده‌های طرح قصه این قسمت از داستان‌های معروف سندباد گرفته شده است) نمونه کامل یک کاراکتر آمریکایی با همه آن خصوصیات "شلختگی کابوی" که برخی آن را به "بی خیالی جنوبی" نیز تعبیر می کنند. جک اسپارو از آمریکایی‌ترین کاراکترهایی است که به مردم خود ینگه دنیا و البته این سوی آب‌ها قالب شده است. چراکه ریشه در فاتحان قاره

نو و بنیانگذاران آمریکا دارد. پایه گذارانی که اغلب از دزدان دریایی فراری از مجازات حکومت اسپانیا به شمار می آمدند!!! (شگفت انگیز آنکه چند روز پس از اکران این فیلم، یکی از مدیران پخش والت دیزنی گفته بود "، جک اسپارو" به یک پدیده فرهنگی بدل شده است!!) جک اسپارو هم علیرغم همه خصوصیات بلبشو و شلخته اش، اما یک تنه ناجی شخصیت های مثبت قصه می شود و با همه بدمن ها و تهدید کنندگان آرامش دریاها در می افتد تا اینکه آنها را به سزای اعمالشان برساند. یعنی علیرغم جنگ و درگیری بی امان همه دوستان و یاران کاپیتان "برباسوا" و فداکاری های "ویل ترنر" و "الیزابت سوان"، اما بالاخره این جک اسپاروست که قلب "دیوی جونز" را می شکافد و به حکومت سیاه او پایان می دهد. اما سر و کله این به قولی سوپر قهرمان ها از کجا پیدا شد و چرا دوباره چند سالی است که پرده سینماها را عرصه تاخت و تاز خود قرار داده اند؟ در دهه ۱۹۳۰ یعنی همان زمان که آمریکا با بحران اقتصادی شدیدی دست و پنجه نرم می کرد، این نیاز احساس گردید که آمریکاییان به لحاظ روانی احتیاج به وجود فوق قهرمان دارند تا در سایه تصور و خیال آن، آرامشی ولو موقتی بیابند. اینچنین بود که در سال ۱۹۳۳ شخصیت "سوپرمن" به صورت داستان مصور (کمیک استریپ) توسط "جری سیگل" و "جو شوستر" خلق شد. سوپرمن در واقع نشانه رویاهای آمریکایی بود، قهرمانی که از اعماق فرهنگ آنگلو ساکسون می آمد با مشخصات قهرمانان محبوب فوتبال آمریکایی که همواره حق قضاوت و اجرای عدالت را برای خود محفوظ نگه می دارند. گویی قاضی "روی بین" افسانه ای بود که می خواست برای نخستین بار قانون را در جامعه موسوم به "غرب وحشی" پیاده کند. یا جرج واشینگتن بود که می خواست همراه ۵۴ تن از رهبران ایالت های دیگر، در اواسط قرن هیجدهم، قانون اساسی آمریکا را بنویسد. با توفیق قصه های سوپرمن و استقبال گسترده از آنها، مجلات ارزان قیمت و کتاب های سریالی، مملو از این دسته داستان های مصور گردیدند؛ فلش گوردون، کاپیتان مارول (که بعدا آدم های شگفت انگیز از درونش متولد شدند)، بتمن، باک راجرز، فانتوم، کاپیتان آمریکا و... همه و همه سوپر قهرمانانی بودند که در حوادث و فجایع هیولاهای مختلف، سر می رسیدند، با آنها می جنگیدند و پیروز می شدند. در سال ۱۹۳۶، کمپانی یونیورسال حقوق استفاده بسیاری از این داستان های مصور را خریداری کرد و براساس آنها شروع به ساخت سریال های سینمایی نمود که مورد استقبال وسیع سینما روها قرار گرفت. این روند خصوصا در سالهای بعد ادامه یافت به ویژه در دورانی که آمریکا درگیر جنگ دوم جهانی و مصایب ناشی از آن گردید و سپس در ایام پس از جنگ و سرخوردگی و یاس مردم، همچنین طی سالهای جنگ سرد برای مقابله با دشمنی به نام کمونیسم همواره این کاراکترهای سوپر قهرمان برای سردمداران اقتصاد و سیاست آمریکا که سرخ رسانه ها و از جمله کمپانی های فیلمسازی را هم در اختیار داشتند، مورد بهره برداری قرار می گرفتند تا جامعه در مقابل تهدیدات و خطراتی که همان رسانه ها توی بوق می کردند، احساس وابستگی بیشتری به قدرت حاکم بنماید. تقریبا پس از دهه ۵۰ که جامعه آمریکا ثبات بیشتری یافت و با ورود کاراکترهای تازه نفسی همچون "جیمز باند" و "مت هلم" و امثال آن (که بیشتر با دوران جنگ سرد متناسب بودند)، سوپرمن و بت من و کاپیتان مارول، طرفداران خود را از دست دادند و در نتیجه کم کم به محاق رفتند. اما به قول "کیم نیومن" در کتاب "فیلم های کابوس گونه" اگر در آن دوران، یک سینما روی دهه ۴۰ با ماشین زمان، مسافرتی به دهه ۷۰ می کرد، حتما به نظرش مسخره می آمد که می دید از ماجراهای فلاش گوردون، جنگ ستارگان "را ساخته اند و یا سوپرمن را بازسازی کرده اند. فیلم هایی که نسخه های اصل شان در زمان خود تحقیر گردیده و ناچیز شمرده می شدند. (در اینجا بایستی دو فیلم "بت من" ساخته تیم برتن در دهه ۸۰ را مستثنی کرد، زیرا برتن در آن فیلم ها، کاراکتر بت من را بهانه ای برای پرداخت درونی و اکسپرسیونیستی قهرمان های زمینی به حساب آورده بود، آنچه که باعث شد حتی در مقابل فیلم "بازگشت بت من"، گروهی از یهودیان آمریکا موضع گیری نمایند، به دلیل آنکه کاراکتر پنگوئن را برداشتی از صهیونیست های آمریکایی قلمداد کرده بودند.) به هر حال آن بنجل های دهه های ۳۰ و ۴۰ در دهه ۷۰ و ۸۰ دوباره توسط کمپانی های بزرگ و با بودجه های کلان جان گرفتند تا در واپسین سالهای جنگ سرد و در حالی که انقلابات مردمی در بسیاری از نقاط

جهان، منافع آمریکا را با خطر جدی مواجه ساخته بود، مردم آمریکا را دوباره با تهدیدهای موهوم و سوپرقهرمان‌های خیالی مشغول کنند، تا سرخوردگی و یاس ناشی از شکست در ویتنام و ایران و آمریکای لاتین، حداقل در سطح رسانه‌ای توجیه شود و آمریکاییان ولو در حد کاراکترهایی مانند "راکی" و "رمبو" پیروز میادین مختلف جهانی قلمداد گردند!! دهه ۹۰، همراه شکست اردوگاه کمونیسیم، هژمونی آمریکا را نیز در رهبری اردوگاه سلطه کم رنگ کرد، چراکه مترسکی به نام کمونیسیم از بین رفته بود و امپریالیسم آمریکا برای هدایت سیاسی بلوک غرب، دستاویزی قوی در اختیار نداشت. اینجا بود که سینمای آمریکا فرصتی یافت تا از چنگال سوپرقهرمان‌ها به درآید و با فیلم‌هایی همچون "سکوت بره‌ها"، "رقصنده با گرگ‌ها"، "نابخشوده"، "پالپ فیکشن"، "نجات سرباز راین"، "زیبایی آمریکایی"، "فول مانتی" و "قاجاق" به بازیابی موضوعات مبتلابه تاریخی-اجتماعی جامعه خود پردازد که سالها در پس پرده‌های تهدیدات و خطرات موهوم پنهان مانده بود. اما پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حادثه برج‌های تجارت جهانی در نیویورک، بازهم بهانه لازم در دستان سردمداران آمریکا قرار گرفت تا با ساختن و پرداختن دشمن تازه نفسی تحت عنوان "تروریسم"؛ به خاورمیانه لشکر کشی کنند و دوران طلایی ژاندارمی خود در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ را تجدید نمایند. از این پس بود که طبق معمول هالیوود هم وارد گود شده و این بار (آنچنانکه که گردانندگان آن در همایشی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ عنوان کردند) با تمام قوا امکانات سینمایی خود را به میدان آورد. اینجا بود که در کنار بسیاری از فیلم‌های تبلیغاتی مانند "سقوط بلک هاک"، "پشت جبهه دشمن"، "جاسوس بازی" و... دوباره سر و کله سوپرقهرمان‌ها پیدا شد. در اولین تابستان بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر بود که نخستین "اسپایدرمن" جدید به کارگردانی سام ریمی و با بازی توبی مگوایر و کریستین دانست به روی پرده سینماها رفت و با فروش فوق العاده‌ای مواجه گردید. دومین قسمت در سال ۲۰۰۴ با همان گروه سازنده، بازهم به توفیق وسیعی دست یافت. سال بعد "بت من" با روایت داستان آغازینش تحت عنوان "بت من آغاز می‌کند" با کارگردان قابل بحثی همچون کریستوفر نولان به میدان آمد. این "بت من" دیگر علنا در مقابل تروریست‌هایی که از شرق به گاتهام سیتی هجوم آورده بودند تا به قول خودشان آن شهر گناه و فساد را نابود گردانند، می‌ایستاد!! علیرغم درگذشت کریستوفر ریو (بازیگر نقش سوپرمن) هم بالاخره صاحبان کمپانی برادران وارنر پس از دو دهه، یک سوپرمن جدید و تازه نفس از قوطی خود بیرون آورده و تحت عنوان "سوپرمن بازمی‌گردد" در سال ۲۰۰۶ روانه پرده سینماها کردند. این سوپرمن نیز به شکل مضحکی سعی داشت تا دنیا را یک تنه از شر آدم‌بدها خلاص کند و این مضحکه آنقدر شور بود که از طریق "سی دی" به اصطلاح پرده‌ای فیلم می‌توانستیم بارها و بارها در جدی‌ترین صحنه‌های آن، صدای خنده تماشاگران را بشنویم!! اگرچه سام ریمی در اسپایدرمن ۳، سعی داشته تا جلوه تازه‌ای از این سوپرقهرمان ارائه نماید و یکی از بدمن‌های قصه را به سیاق دکتر جکیل و مستر هاید، درون وجه منفی خود پیتر پارکر قرار دهد (درونی که توسط ماده‌ای خارجی از ورای کره زمین آلوده می‌شود) اما همچنان وی در گیر سوپرقهرمان بازی هایش است، این بار با محکومی که از زندان گریخته (و حتماً جامعه آمریکا را ناامن ساخته!) و از قضا عامل اصلی قتل ناخواسته عموی پیتر هم هست و اتفاقاً در اثر یک آزمایش سری (شاید در جایی مثل گوانتانامو!) هم به موجودی شنی بدل می‌شود!! اسپایدرمن هم بر پس زمینه‌ای از پرچم آمریکا (لابد برای اینکه تماشاگر پرت هم شیر فهم شود!!)، این بار با کمک دوست / دشمن قدیمی اش، هری آزرین، به جنگ وی می‌رود. ضمن اینکه پیام‌هایی از جنس صلح‌طلبی و بخشش هم در فیلم گنجانده شده است!!! نکته جالب آن که درون منفی یا مستر هایدی پیتر پارکر با نماد لباس سیاه و سر و وضع رپ‌گونه مشخص می‌گردد! (و این رپ شدن که به راک رقصیدن هم می‌انجامد!! بسیار مضحک از کار درآمده) در فیلم "زدان دریای کاراییب" نیز، آدم‌بدها با مهیب‌ترین و مشمترکننده‌ترین چهره به نمایش گذاشته می‌شوند. کاپیتان دیوی جونز با آن سر و وضع اختاپوسی و یاران عجیب و غریبش در کشتی "داچمن" هراس‌آورتر از هر دشمنی نمایانده می‌شوند تا مخاطب دلش را به جک اسپاروی بی‌اصل و نسب و بی‌قید و بند خوش‌کنند. خصوصاً که این بار قسمتی از دشمنان

هم از شرق آمده اند (مثل آن سرکرده دزدان دریایی سنگاپور با بازی "چو یون فت") تا پازل همیشگی هالیوود علیه آسیایی‌ها تکمیل شود. و اینچنین معروفترین دزدان دریایی (یا شاید تروریست‌ها) اجتماع می‌کنند تا گنج دیوی جونز را بدست آورند! همچنان در اسپایدر من ۳ و دزدان دریای کاراییب ۳، موضوع دشمن موهوم و خیالی (و این بار بسیار موهوم تر) و ترس از آن به مخاطب القاء می‌شود و اینکه جامعه به شدت به امثال اسپایدرمن و جک اسپارو نیاز دارد. از همین روست که این فیلم همچنان مورد استقبال واقع شده و چندین هفته بر صدر جدول پر فروش‌های آخر هفته آمریکا می‌نشینند. مایکل مور (مستند ساز معروف آمریکایی) در فیلم "بولینگ برای کلمباین"، پراکندن همین نوع ترس توسط رسانه‌های مختلف آمریکایی را موجب بروز و رشد عدم اعتماد در جامعه آمریکا و رخداد سالانه بیش از ۱۱ هزار قتل با اسلحه در این کشور می‌داند. (از جمله فاجعه اخیر دانشکده پلی تکنیک ویرجینیا) زیگینو برژینسکی (مشاور امنیت ملی جیمی کارتر، رئیس جمهور اسبق آمریکا) هم در مقاله‌ای که در روزنامه واشینگتن پست ۲۵ مارس ۲۰۰۷ نوشت، درباره حضور چنین ترس و وحشتی که در جامعه آمریکا رواج داده می‌شود تا لزوم چنان سوپر قهرمان‌هایی توجیه شود و البته مصداق بارزش در دولتمردان آمریکایی جستجو گردد، می‌گوید: «جنگ علیه ترور» موجب ایجاد «فرهنگ ترس» در ایالات متحده شده است. دولت بوش با تبدیل این سه کلمه به عنوان یک امر مقدس ملی پس از واقعه دهشتناک ۱۱ سپتامبر، ضربه مهلکی به دموکراسی آمریکایی، امنیت روانی آمریکاییان و جایگاه ایالات متحده در جهان وارد کرده است. آسیبی که از سوی این عبارت سه کلمه‌ای متوجه آمریکا شده است، بارها و بارها بزرگتر از آسیبی است که حملات ۱۱ سپتامبر به ما وارد کرد، حامیان «جنگ علیه ترور»، از ابهام موجود در این عبارت به صورت استادانه‌ای استفاده کرده‌اند. ارجاع دائمی به «جنگ علیه ترور»، رسیدن به یک هدف بزرگ را امکان‌پذیر ساخته است. این هدف، سبب گسترش فرهنگ ترس در ایالات متحده شده. ترسی که پشت این عبارت پنهان است، سیاستمداران را قادر می‌سازد تا با استفاده از این ترس، احساسات عمومی را در حمایت از طرح‌های خود برانگیزند. بدون ایجاد ارتباط روانی میان شوک ناشی از واقعه ۱۱ سپتامبر و ادعای وجود تسلیحات کشتار جمعی در عراق، کنگره آمریکا هرگز اجازه ورود به جنگ عراق را صادر نمی‌کرد. انتخاب مجدد بوش در سال ۲۰۰۴ نیز تا حدودی در نتیجه تأکید بر این مسئله بود که «یک مملکت در حال جنگ» فرمانده کل قوای خود را تغییر نمی‌دهد. آمریکای امروز، در نتیجه گسترش فرهنگ ترس، دارای ملتی با اعتماد به نفس و نیرومند نیست. ملت ما هم اکنون چند پاره شده است، دیگر خبری از آن اعتماد به نفس آمریکایی نیست... این مشکلات نتیجه ۵ سال شست‌وشوی مغزی ملت آمریکا به نام «جنگ علیه ترور» است. آمریکای امروز کشوری ناامن و سرشار از ناراحتی‌های روانی است. کنگره آمریکا در سال ۲۰۰۳، گزارشی تهیه کرد و در آن ۱۶۰ محل احتمالی وقوع حمله تروریستی را مشخص نمود. با لابی‌هایی که انجام شد، این آمار در ابتدای سال ۲۰۰۴ به ۱۸۴۹، در پایان همان سال به ۲۸۳۶۰ و در سال ۲۰۰۵ به ۷۷۷۶۹ مورد افزایش یافت. آخرین گزارشی که در اسناد ملی موجود است، این آمار را ۳۰۰۰۰۰ مورد اعلام کرده است. چنین آمارهایی خود دلیل دیگری از روان پریشی ناشی از گسترش فرهنگ ترس در ایالات متحده است. دولت، رسانه‌های عمومی و صنایع تولید سرگرمی در ایجاد فرهنگ ترس در جامعه نقش عمده را بازی می‌کنند. بیلبردهای هشداردهنده در اتوبان‌ها، پست‌های بازرسی بی‌دلیل در ادارات و سازمان‌های مختلف، تلویزیون‌های کابلی که همواره ترس از عملیات تروریستی را گسترش می‌دهند و وسایل سرگرمی مانند فیلم‌هایی که شیطان را در هیبت عربی نشان داده و سبب گسترش اسلاموفوبیا (اسلام هراسی) می‌شوند، نمونه‌ای از نقشی است که این عوامل در ایجاد جو ناامنی روانی در کشور برعهده دارند. آنچه امروز در تبلیغات مختلف مشاهده می‌شود، شبیه کارزار ضدیهودی نازی‌هاست و در صورت ادامه، تبدیل به واقعه‌ای همچون هالوکاست خواهد شد. وقتی در صحنه‌ای از فیلم "اسپایدر من" مردم به شدت برای این سوپر قهرمان عنکبوتی دست می‌زنند، روشن می‌شود که جامعه آمریکا را تا چه حد محتاج سوپر قهرمان‌ها کرده‌اند. شاید از آنجا که هیچگاه در تاریخش، قهرمان آنچنانی نداشته است؟ ژان لوک گدار در صحنه‌ای از فیلم "در ستایش عشق" ضمن اشاره

به هجوم فرهنگ و هنر بدون ریشه آمریکا بر فرهنگ و تاریخ اصیل اروپاییان، آن را با تحمیل ناجی شدن یانکی‌ها در جنگ دوم جهانی مقایسه کرده و از زبان یکی از شخصیت‌هایش به نام "ادگار" (که شاهد خرید خاطرات جنگ فرانسوی‌ها از سوی یک استودیوی هالیوودی است تا براساس آن فیلمی درباره جنگ ساخته شود) می‌گوید "...: آمریکاییان هیچ خاطره و گذشته‌ای ندارند و همیشه از خاطرات دیگران استفاده می‌کنند". در فیلم "گنج ملی" هم که نیکلاس کیچ و دوستانش برای کشف رمز و رازی، به دنبال تاریخ آمریکا هستند، حتی در گنجینه ملی شان، کلکسیونی از میراث سرزمین‌ها و ملت‌های دیگر را می‌یابند!! و کلام آخر اینکه به قول گالیله: "بدبخت ملتی که به قهرمان نیاز دارد" سعید مستغاثی

فیض روح القدس

عبدالحسن ترکی فیض روح القدس آر باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد ۱ امام حسین رحمت واسعه‌ی خدای رحمان است کیست که به این «کشتی نجات» دست‌التجا زده و ناامید بازگشته است؟ به قول عارف صاحب دل مرحوم حاج محمد اسماعیل دولابی «همه‌ی اهل بیت کشتی نجاتند اما کشتی امام حسین سریع‌تر است، وقتی که حرکت می‌کند، سایر کشتی‌ها کنار می‌کشند و راه را باز می‌کنند، امام حسین رو به خدا سریع است، تجلی‌ی خدا هم به سوی او سریع است. محبت و عزاداری برای امام حسین (ع)، انسان را زود به مقصد می‌رساند. «کلنا سفن النجاة و لکن سفینه‌ی الحسین اسرع» همه‌ی ما اهل بیت کشتی‌های نجاتیم، ولی کشتی امام حسین سریع‌تر است.» ۲ در این مقال دو داستان از عنایات حسینی (ع) به شاعران و اهل سخن از زبان خودشان آورده می‌شود. یکی مفسر و مترجم معروف قرآن مرحوم حکیم الهی قمشه‌ای (ره) و دیگر استاد عباس کی‌منش معروف به «مشفق کاشانی» - حفظه‌الله - که هر دوی این بزرگواران به شکرانه‌ی عافیت خود و فرزندان‌شان منظومه‌هایی را به رسم سپاس از عنایات سالار شهیدان سروده‌اند و به پیشگاه عرشی آن امام مظلوم تقدیم داشته‌اند که در میان سوگ سروده‌های حسینی خوش‌نشسته و خوب جلوه کرده است. با آرزوی شفای همه‌ی دردمندان و همچنین آرزوی بلندی مقام برای مرحوم الهی قمشه‌ای و امید سلامت و طول عمر برای استاد مشفق کاشانی، خوانندگان موعود را به خواندن این دو داستان که پرتوی از عنایات و کرامات سیدالشهداء (ع) به سخنوران می‌باشد، دعوت می‌کنیم. هر چند این دو شخصیت معروف حضور خوانندگان بوده و مستغنی از معرفی می‌باشند با این حال معرفی کوتاهی شده‌اند. صلاهی غم عباس کی‌منش، متخلص به مشفق کاشانی از شاعران برجسته‌ی معاصر در ۱۳۰۴ در کاشان به دنیا آمد و تحصیلات خود را تا درجه‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی حسابداری و بودجه در دانشگاه تهران ادامه داد و نزدیک چهل سال در وزارت فرهنگ - آموزش و پرورش - با سمت‌های آموزگاری، دبیری و سازمان‌داری در کاشان و تهران خدمت کرد. استاد پس از افتخار بازنشستگی فعالیت‌های خود را عمده‌ی در حوزه‌ی شعر متمرکز کرد و در طول دوره‌ی خدمات ادبی و انقلابی‌اش به خاطر عرضه‌ی آثاری فاخر، ده‌ها لوح تقدیر را از آن خود ساخت. عضویت در شورای شعر سازمان صدا و سیما از مسئولیت‌های وی بوده است. مجموعه‌ی آثار استاد اعم از سروده‌ها، گردآورده‌ها و کارهای مشترک به ۳۱ اثر می‌رسد که در این میان صلاهی غم، سرود زندگی، آذرخش، آئینه‌ی خیال و پنجره‌ای رو به آفتاب قابل ذکر است. با آرزوی سلامتی و تندرستی برای استاد مشفق کاشانی جریان شیرایش تضمین شعر جاودانه‌ی محتشم کاشانی در دوازده بند را به نام «صلاهی غم» از زبان ایشان می‌شنویم. صلاهی غم، داستان دل‌انگیز شفای مشفق جوان از یک بیماری مهلک به عنایت سالار شهیدان است. لازم به یادآوری است که این منظومه در سال ۱۳۲۳ برای اولین بار توسط کتابفروشی اسلامیة و در سال ۱۳۶۶ به همت سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و با مقدمه‌ی استاد محمود شاهرخی به چاپ رسیده است. من در زمان نوجوانی به بیماری تورم کیسه‌ی صفرا مبتلا شدم. شدت بیماری آنچنان بود که تقریباً تمام پزشکان از من ناامید شده، در نهایت به پدرم گفتند: میرزا! ما کاری نمی‌توانیم بکنیم. مرحوم پدر جزو مؤسسان هیأت ابوالفضل (ع) کاشان بود. هر سال که دسته‌ی این هیأت در کاشان به راه می‌افتاد بی‌نظیر بود. پدر اعتقاد محکمی

به اهل بیت (ع) داشت و به قولِ خودش «چهل سال پای منبر سیدالشهداء (ع) سینه زده بود». در همان شرایط که من از شدت بیماری چیزی نمی‌توانستم بخورم و از شدتِ درد، فرس را گاز می‌گرفتم؛ پدرم آمد و گفت: «من چهل سال است که در عاشورا برای امام حسین (ع) و اهل بیت (ع) عزاداری کرده‌ام؛ اگر امشب امام حسین پسر عباس را شفا ندهد و به ما برنگرداند، من دیگر کاری با آنها ندارم، اما اطمینان دارم که عباس حتماً خوب خواهد شد». و این جمله را خیلی محکم گفت - آن زمان در کاشان مرسوم بود که حاجتمندان در شب تاسوعا به چهل منبر شمع می‌زدند. نیم ساعتی که از رفتن پدر گذشت من احساس کردم که درد، ذره ذره دارد از بدنم بیرون می‌رود، بلند شدم و گفتم: «گرسنه‌ام!» مادرم با تعجب و تحیر پرسید: «گرسنه‌ای؟ بیا داروهایت را بخور» اما من دوباره گفتم: «گرسنه‌ام» و شروع کردم به غذا خوردن، حدود دو ساعت بعد پدر آمد و گفت: «عباس خوب شد، می‌دانستم این خانواده کسی را بی‌جواب نمی‌گذارند». آنگاه رو به من کرده و گفت: «باید برای امام حسین (ع) کاری بکنی» - و منظورش این بود که باید شعری بگویی - گفتم: «پدر! من تازه در خطِ شاعری افتاده‌ام و این قدر قدرت ندارم که در شأن و مقام سیدالشهداء شعری بگویم» اما پدر با تحکم گفت: «چرا می‌توانی و باید این کار را انجام بدهی». آن شب خواب دیدم در مدرسه و سرِ کلاس هستم، مستخدم مدرسه آمد و گفت: «آقا سید محمدحسین - مدیر مدرسه - می‌خواهد شما را ببیند». پیش ایشان رفتم و او نگاهی به من کرده و از کشوی میز خود دوازده بند محتشم کاشانی را درآورد و گفت: «بگیر! برو این را تضمین کن». گفتم: «آقا من نمی‌توانم» گفت: «چرا می‌توانی» بعد که بیدار شدم و خوابم را برای پدر تعریف کردم گفت: «نگفتم می‌توانی؟». استاد مشفق کاشانی در ادامه خاطره خود می‌گوید: واقعاً من نبودم که این کار را کردم. هیچ ادعایی هم ندارم ولی انگار کسی در گوش من اشعار را می‌گفت و من می‌نوشتم. [در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند هر چه استاد ازل گفت بگو، می‌گویم] ۳ به هر حال تضمین ترکیب بند محتشم که تمام شد آن را به تهران برای کتابفروشی اسلامیة فرستادم، آنها هم، آن را در ده هزار نسخه به صورت یک جزوه کوچک با عنوان زینت المراثی چاپ کردند. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در جلد بیست و ششم کتاب الذریعه نوشته: «زینت المراثی. تضمین دوازده بند محتشم اثر مشفق القاسانی». نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است که: «من حالا هم که این اثر را می‌بینم، نمی‌توانم در آن تغییری بدهم. انگار یک نیرویی نمی‌گذارد و به من می‌گوید: «بگذار همین طور باشد» به هر حال اگر سبب یا قوی است، همین است و جا افتاده است.» ۴ و این چند بند از «صلای غم» استاد: خلقِ جهان ز سوزِ نهران، نوحه می‌کنند از دست داده تاب و توان، نوحه می‌کنند هر جا ز دیده اشک فشان، نوحه می‌کنند جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گویا عزایِ اشرفِ اولادِ آدم است ??? افتاده شب، ز بامِ شبستانِ کربلا خور چون سر بریده، به دامان کربلا خونِ خدا گرفت گریبانِ کربلا کشتی شکست خورده طوفان کربلا در خاک و خون فتاده به میدان کربلا ??? جنّ و ملک شدند بر این پهنه اشک ریز در ماتم سری که جدا شد، به تیغ تیز برخاست از نهادِ جهان، شورِ رستخیز خاموش محتشم که ازین نظم گریه‌خیز روی زمین به اشک جگرگون خضاب شده کربلا- وادی عشق مرحوم مهدی الهی قشمه‌ای، حکیم و مفسّر قرآن کریم، فرزند ابوالحسن متولد ۱۳۱۸ ق. در قمشه (شهرضای کنونی) به دنیا آمد و سال‌ها در تهران در کرسی تدریس عربی در دانشگاه تهران و حکمت و فلسفه در دانشکده الهیات به تدریس اشتغال ورزید و پس از عمری تدریس و تهذیب و تألیف در اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ بدرود حیات گفت. از استاد ده‌ها اثر در حوزه‌های گوناگون تفسیر، حکمت و ادبیات باقی مانده که از جمله آنها ترجمه قرآن مجید و ترجمه مفاتیح الجنان و ترجمه صحیفه سجّادیه و حکمت الهی... می‌باشد. مرحوم الهی قشمه‌ای را آغازگر ترجمه معاصر قرآن کریم می‌دانند. ترجمه او از قرآن همچنان پُر تیراژترین قرآن مترجم است. استاد در کنار همه فضیلت‌ها از هنر شاعری نیز در حدّ بالایی برخوردار بودند. از ایشان چند دفتر شعر با عنوان‌های نغمه الهی؛ ترجمه منظوم خطبه همّام و نغمه حسینی بر وزن مخزن الاسرار نظامی در شرح زندگی و شهادت سالار شهیدان و حماسه کربلا و نغمه عشاق مجموعه قصاید و غزلیات ایشان به چاپ رسیده است. درباره انگیزه سیرایش منظومه نغمه عشاق فرزند استاد خانم مهدیه الهی قشمه‌ای چنین نقل کرده است: این اثر در حقیقت ادای نذری است که مرحوم

استاد الهی قمشه‌ای به هنگام بیماری فرزند دل‌بندش، دکتر حسین الهی قمشه‌ای با خدای حسین (ع) داشت و تفصیل قضیه از این قرار است: فرزند استاد - دکتر حسین الهی - در کودکی، هنگامی که یک سال و نیم بیش نداشته، به تب و بیماری سختی مبتلا می‌شود و کار بیماری چنان بالا می‌گیرد که همه از او قطع امید می‌کنند. در این هنگام استاد الهی قمشه‌ای به درگاه خداوند نیاز می‌برد و نذر می‌کند که در صورت بهبودی و شفای حسین، داستان سلطان جانبازان جهان، حضرت حسین بن علی (ع) را به نظم در آورد. آن نیت خالصانه و آن سوز و گداز به درگاه بی‌نیاز، مؤثر افتاد و حسین کوچک و بی‌تاب شفا یافت. چند قطره آب به کام خشک حسین می‌ریزند و او به هوش آمده، سلامت و شفای خود را از خدای حسین می‌گیرد. ۶ به دنبال آن، مرحوم الهی قمشه‌ای نذر خود را ادا می‌کند و منظومه‌ای درباره کربلا و سیدالشهدا (ع) در وزن مخزن الاسرار نظامی می‌سراید اما بعدها از دختر فرزانه خود خانم مهدیه الهی می‌خواهد که این منظومه را در وزن مثنوی مولانا بازآفرینی کند، زیرا این وزن برای خواص شعر در مجالس و مناظر سوگ و تعزیه، مناسب قرائت و حالت‌های حزن و حماسه را بهتر بیان می‌کند. خانم الهی نیز خواست پدر را اجابت کرده، این منظومه را با عنوان «کربلا وادی عشق» بازآفرینی و به پیشگاه سالار شهیدان تقدیم می‌نماید. این مجموعه به همت انتشارات فاران به چاپ رسیده است. استاد الهی قمشه‌ای داستان توفیق خود در سرایش «نغمه حسینی» را چنین آورده. پی‌نوشت‌ها: ۱. حافظ شیرازی. ۲. مهدی طیب، مصباح الهدی، ص ۳۱۰، نشر سفینه. ۳. حافظ شیرازی. ۴. کیهان فرهنگی، شماره ۲۴۷ - ۲۴۶، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۶، صص ۷ و ۸، گفت‌وگو با استاد مشفق کاشانی. ۵. مشفق کاشانی، صلاهی غم، نشر سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال ۱۳۶۶. ۶. مهدی الهی قمشه‌ای، کربلا وادی عشق، بازآفریده مهدیه الهی قمشه‌ای، نشر فاران، ص ۸. ۷. همان، صص ۱۳ و ۱۵.

شرق اسلامی موجد تمدن فردا

اگر طی دو سده اخیر هم غرب، توسط مستشرقین، شرق و فرهنگ شرقی را مطالعه کرده، برای شرقی شدن نبوده است، بلکه برای شناخت شرق و ضربه زدن به شرق بوده. هدف این مطالعات و بررسی‌ها شناسایی شرق به قصد سلطه‌جویی بر آنان بوده است. در طول تاریخ، اقوام معین و انگشت شماری را می‌توان سراغ گرفت که موفق به ارائه نقش مهم تاریخی، فرهنگ‌سازی و برکشیدن تمدن شدند. تعداد اقوام و مللی که بر روی زمین پراکنده هستند، زیاد است اما همه آنها قادر نبوده و نیستند در تاریخ نقشی ماندگار بگذارند؛ فرهنگی را جاری کنند و تمدنی را برکشند. شاید دلیل این مسئله این است که ظهور تمام عیار در عرصه تاریخ ملزوماتی لازم دارد که از آن همه ملل نیست. به عبارت دیگر همه اقوام صاحب این ویژگی‌ها نیستند. هیچ صورتی از تمدن بلند نمی‌شود مگر اینکه پشتوانه فرهنگی قوی داشته باشد. یعنی شرط مقدمه ظهور یک تمدن، پشتوانه فرهنگی است. جمعیتی که یک باره از دل جنگل بیرون زده نمی‌تواند سازنده تمدنی رفیع باشد. نمی‌تواند یک سازمان اجتماعی بزرگ بسازد. او در ابتدا به پیش‌نیاز فرهنگی محتاج است. بنابراین می‌بایست ساختار سالم و جامع فرهنگی داشته باشد تا بتواند به اتکای آن تمدنی را برکشد. همچنانکه به یک ساختمان فرهنگی نیاز دارد، به یک بن و پایه فکری هم نیاز دارد. نمای بیرونی یک ساختمان از بیرون قابل دیدن است اما فضای درونی بنا در نگاه اول دیده نمی‌شود. پایه و بن ساختمان هم که در دل زمین است، دیده نمی‌شود. آنچه که بیرون است و دیده می‌شود تمدن است. تمدن چیزی جز رویه بیرون و فاش و عریان حیات یک قوم در عرصه زمین نیست. همه قبول می‌کنیم که بنایی که ساخته شده معماری داشته اما آن معمار پنهان است. اگر معماری نداشته این قد و قواره و شکل و شمایل را پیدا نمی‌کرد. و این دیوارها و پنجره‌ها نیز مجال ایستادن پیدا نمی‌کردند. اینکه اتاق و آشپزخانه و اجزای ساختمان معنا پیدا کرده به خاطر معمار است. معمار بوده که بنایی را طراحی کرده و بر اساس آن طراحی، آن بنا ساخته شده. در حقیقت کار اصلی را معمار انجام داده و کار معمار پنهان است. و گرنه آجر و آهن و سیمان را به هر شکلی می‌توان در آورد. آن بخش پنهان فرهنگی، مانند

معماری آن ساختمان است. با این مثال قصد داشتم رابطه بین تمدن و فرهنگ را روشن کنم و بگویم که چه رابطه‌ای بین این دو حاکم است. می‌توان فرهنگ اقوام مختلف را از روی صورت ساختمان‌هایشان تشخیص داد. آنچه تمدن‌ها را از هم‌دیگر متمایز می‌کند و باعث می‌شود که برای مثال بتوانیم تمدن اسلامی را از تمدن رومی، یونانی و یا چینی تشخیص بدهیم همان «وجه فرهنگی» است. حوزه‌های فرهنگی را با نگاه به ظاهر بنا می‌شود تشخیص داد. ما در گذشته در حوزه تمدن اسلامی زندگی می‌کردیم اما امروز، تنها آثار و نشانه‌های آن تمدن را داریم. به عبارت دیگر زمانی در حوزه فرهنگ و تمدن اسلامی تمام عیار زندگی می‌کردیم، اما امروز خیر. از آن تمدن آثاری به جای مانده، کتاب‌هایی باقی مانده و کارشناسانی، که می‌توانند ویژگی‌های آن تمدن را مطالعه و بررسی کنند. نمونه‌های آن تمدن در این حوزه جغرافیایی پخش است اما در اثر عوامل مختلف که جای بحث آن این‌جا نیست حوزه تمدن اسلامی رو به ضعف رفته و تحت تأثیر حوزه تمدنی جدید منزوی شده و آن حوزه تمدنی جدید با معماری مخصوص خودش روی حوزه تمدن اسلامی ما سایه انداخته است. یعنی ما، روزی زیر سایه تمدن اسلامی تمام عیار زندگی می‌کردیم در حالی که حوزه‌های فکری، فرهنگی و مادی آن در هم تنیده و یک‌پارچه بود. اما الان دیگر تنها، در جغرافیای خاکی آن تمدن زندگی می‌کنیم، و نه در حوزه فرهنگی‌اش. در هرات و سمرقند و بخارا، ری و اراک زندگی می‌کنیم اما زمان ما زمان غلبه تمدن و تفکر اسلامی نیست. زمان غلبه تمدن غربی است. لذا در حوزه و تمدن غرب زیست می‌کنیم و ساختمان‌هایمان را روی خاکی می‌سازیم که زمانی تمدن اسلامی و تفکر اسلامی در آن جاری بوده. الان پیوند فرهنگ و تمدن اسلامی وجود ندارد. بلکه آن‌همه مخلوط و ممزوج شده و در سایه تمدن غربی قرار گرفته است. این چنین نیست که ملتی و قومی که زمانی قدرت داشته، حوزه فرهنگ و تمدن داشته برای همیشه در سایه بماند، نابود بشود و از بین برود. اگر مجال پیدا کند و مردم آن به آگاهی و خود آگاهی لازم برسند، اگر وقتش برسد و خدا به آنها مدد برساند، اگر متفکران و معلمان دوباره بیدار بشوند، امکان بازگشت دوباره آن حوزه تمدنی وجود دارد. می‌تواند دوباره پر قدرت، تمدن خود را بالا بکشد و همه عناصر خود را در آن حوزه تمدنی ظاهر بکند. غرب چهارصد سال است که در حوزه فرهنگ و تفکر خود دارد نفس می‌کشد و در این سال‌ها تمام حوزه‌های فرهنگی و تمدنی غیر غربی را به زیر سایه برده، چه حوزه تمدن اسلامی و چه حوزه‌های تمدن چینی و کنفوسیوسی و چه حوزه تمدنی سایر اقوام را. این تمدن‌ها که همگی قد و قواره‌ای داشته‌اند الان در سایه قرار گرفته‌اند. از آن‌جایی که پس از چهار قرن به دلایل مختلف حوزه تمدنی غرب رو به افول و نزول گذاشته است، مجالی به وجود آمده تا حوزه‌های فرهنگی دیگری که در سایه بودند نفسی تازه کنند، تجربه جدیدی داشته باشند و دوباره از جا بلند بشوند و از سایه بیرون بیایند، زندگی طفیلی‌وار را ترک و زندگی جدیدی را آغاز کنند. تمام ملزومات لازم برای حوزه فرهنگ اسلامی جهت تجدید حیات تفکر و فرهنگ آن دارد مهیا می‌شود. به دلیل اینکه غرب در بحران و افول است و بشر غربی در سختی و انفعال قرار گرفته و گوش‌ها مستعد شنیدن صدایی نو از شرق اسلامی و معنوی شده است، انسان غربی از ماتریالیسم زده شده و به نوعی بازگشت به معنا و معنویت برای رهایی از انبوه بحران‌ها را طلب می‌کند. البته نباید از یاد برد که انسان غربی هیچ‌گاه نمی‌تواند چون انسان شرقی به عالم و آدم بنگرد. این جریان عوامل مختلفی دارد که در این‌جا توضیح نمی‌دهیم. در هر صورت زمینه‌ای دارد فراهم می‌شود تا حوزه تفکر و تمدن اسلامی دوباره از زیر خاک بیرون بیاید و قدرت بگیرد. سخن ما این است که غرب از این موضوع آگاهی کامل دارد. غرب در آستانه فروپاشی، می‌داند که این حوزه جدید دارد قدمی کشد و به همین دلیل با تلاشی مذبوحانه سعی می‌کند جلوی نضج و تولد این نوزاد را بگیرد. قراین و شواهد زیادی داریم که اعلام می‌کند فصل اضمحلال و پایان تاریخ غرب فرارسیده. صدای زنگ تاریخ و تمدن آینده و حوزه فرهنگی جدید به گوش می‌رسد، این حوزه فرهنگی به نام خدا و به نام دین و معنویت اعلام موجودیت خواهد کرد. در خود غرب هم همواره کسانی بودند که از این ماجرا خبر داده‌اند و این سخن تنها از ما نیست. در غرب از سال‌ها قبل، در میان جماعتی از شاعران و فلاسفه و خصوصاً فلاسفه تاریخ و ایدئولوگ‌های سیاسی این خبر اعلام شده بود که:

این روندی که غرب دارد طی می‌کند به اضمحلال و انحطاط و فروپاشی تمدن غرب منجر می‌شود. آنها از بیرون به حرکت کاروان غرب می‌نگریستند و سرانجام این حرکت را پیش بینی می‌کردند. وقتی به شعرا و ادبای غربی نگاه می‌کنیم کسانی مثل «گوته» آلمانی، «کریستوفر مارلو» انگلیسی، «آلدوس هاکسلی» انگلیسی را می‌بینیم که نویسنده و شاعر بودند و از وضعیتی که غرب دارد تجربه می‌کند آگاهی داشتند و با نوعی اظهار انزجار و نفرت و هشدار، آن را تذکر می‌دانند و اعلام می‌کردند که این روند به سقوط و انحطاط غرب می‌انجامد. آنها آینده غرب را در قالب نمایش نامه‌ها و داستان‌ها تصویر می‌کردند. برای مثال فردی مثل «آلدوس هاکسلی» کتابی می‌نویسد به نام «دنیای قشنگ نو» که رمانی تخیلی است. در آن تصویری از آینده غرب ارائه می‌دهد. شهری را تصویر می‌کند که همه چیز در آن مرده؛ شعر مرده، مذهب مرده، هنر مرده، کلیسا نابود شده، انجیل و کتاب مقدس نابوده شده و برای عشق و مهر هم جایی وجود ندارد. و بشر تبدیل شده به موجودی مکانیکی و ماشینی. این اثر، عصر غلبه کامل تکنولوژی بر بشر را نشان می‌دهد. این غلبه تا آنجا پیش رفته که انسان‌ها هم توسط کارخانه‌ها ساخته می‌شوند و سرنوشتشان در میان دستگاه‌ها رقم می‌خورد. در آنجا انسان‌هایی در گروه‌های گاما، بتا، آلفا، ساخته و تحت تأثیر عوامل شیمیایی به وجود می‌آیند، شغل پیدا می‌کنند، بی‌آنکه هیچ ذوق و شعر و هنر و اختیاری داشته باشند. این اثر تصویری از آینده غرب می‌دهد. در بیشتر آثاری که به افول غرب و تباهی تمدن آن اشاره کرده‌اند علت اصلی انحطاط را عموماً انحطاط اخلاقی می‌دانند. و مشی سکولار که در غرب غالب شده و به همه چیز رنگی دنیایی و مادی زده است. طی چهارصد سال گذشته، غرب تقدس زدایی از عالم را پیشه کرده. هر چه امر دینی و اسطوره‌ای و مقدس بوده کنار زده، از آن سلب حیثیت کرده و نگاهی صرفاً ماتریالیستی را پذیرفته است. در تفکر، حق را کنار زده و تفکر اومانستی و انسان‌مداری را به جای آن گذاشته است. شریعت ادیان را کنار گذاشته و لیبرالیسم را در اخلاق جاری کرده و احکام انسانی را به جای احکام آسمانی گذارده، زندگی و مشی در معنا را رها کرده، لذت‌جویی تام و تمام را جایگزین کرده است و این افراد هنرمند و خردمند می‌دیدند که تقدس زدایی از عالم، سلب حیثیت معنوی از انسان و طبیعت و لیبرالیسم در اخلاق، خواهی نخواهی به انحطاط می‌انجامد. شاید وضع جهان غرب در زمان شاعر آلمانی، «گوته» این چنین که امروز هست، نبوده، اما این شاعر و سایر اندیشمندان در آینه دل خود می‌دیدند که چه اتفاقی خواهد افتاد. امروزه ما می‌بینیم که بیماری قوم لوط، بیماری فراگیر در غرب است تا آنجا که کلیسا هم به آن رسمیت می‌بخشد و انجمن‌های رسمی هم آن را می‌پذیرند و حتی برای ازدواج دو هم‌جنس باز مجوز صادر می‌کنند. شاید آن روز تصور نمی‌شد که غرب و انسان غربی به شیطان پرستی برسد. به غلبه جادو و سحر در همه مناسباتش برسد. شاید آن روز نمی‌دانستند که موسیقی غرب با گذار از سبک کلاسیک خود با همه ویژگی‌هایی که داشت، روزی به موسیقی‌های مبتذل و پست «متال» و «رپ» برسد همان که ابزاری برای غلبه شیطان به تار و پود انسان شده است. اما اندیشمندان با روشنی دلشان می‌دیدند که این روند به سقوط غرب می‌انجامد. فلاسفه تاریخ جزو گروه دومی هستند که به آینده غرب، اندیشمندان پرداخته‌اند. گروه اول شاعرانه به این موضوع پرداختند، گروه دوم اندیشمندان موضوع را بررسی کرده‌اند. فیلسوف تاریخ، «توین بی» می‌گوید: شاید فقط خدا می‌تواند غرب را نجات بدهد و راهی جز بازگشت به کلیسا و مذهب برای غرب وجود ندارد. یعنی او می‌دید که چه اتفاقی دارد می‌افتد. یا فیلسوف تاریخ، «اشپنگلر» که کتابی می‌نویسد به نام انحطاط غرب و عنوان این کتاب در غرب در بین فلاسفه تاریخ مشهور است. بنابراین می‌توان دید که در بین فلاسفه غرب هم خبر از آینده و انحطاط غرب آمده است. در بین ایدئولوگ‌های سیاسی هم به نوعی این پیش‌بینی و خبر از انحطاط محتوم غرب هست. همچنین آنها پیش‌بینی می‌کردند که آینده از آن اسلام است و این پیش‌بینی را در هر سه گروه می‌بینیم هم در بین ادبا و شعرا و هم در بین فلاسفه و هم در بین ایدئولوگ‌های سیاسی. جملگی آینده را از آن اسلام و دین‌داران می‌دانستند. «اشپنگلر» به صراحت اعلام می‌کند که: آینده از آن اسلام است و غرب در مقابل اسلام سقوط خواهد کرد. چنانکه ایدئولوگ‌های سیاسی هم اعلام می‌کردند که اسلام بر غرب حاکم خواهد شد. در دوره جدیدی که اینک در آن به سر

می‌بریم کسانی مثل «الوین تافلر» «ساموئل هانتینگتون» و «فوکویاما» که هر سه نفر مستقیم و غیر مستقیم به این سرانجام اعتراف دارند. آنها که به عنوان نظریه پرداز حوزه سیاسی در غرب شناخته می‌شوند و اعلام کرده‌اند: حوزه فرهنگ و تمدن غربی با حوزه فرهنگ و تمدن شرقی مواجه می‌شود؛ چه تمدن چینی، چه تمدن اسلامی و این تماس به برخورد می‌انجامد. «هانتینگتون» خبر از «برخورد تمدن‌ها» می‌دهد. و این خبر یعنی، قریب الوقوع بودن برخورد تمدن غرب و شرق، همان‌که باعث شد سیاست‌مداران مستکبر به اتکای آرای این نظریه پردازان دست به اقدامات باز دارند بزنند. می‌توان گفت که طی سه دهه اخیر آگاهی سیاست‌مداران غربی و مخصوصاً عوامل صهیونیست پشت پرده از این اخبار باعث بوده تا آنها برای زمانی که این برخورد و چالش به وجود می‌آید طرحی در افکند که به نابودی و اضمحلال باقی مانده‌های تفکر اسلامی منجر بشود و بقای تمدن غربی ضمانت شود. با این آگاهی‌ها، طی سه دهه اخیر سیاست‌هایی را اتخاذ کرده‌اند که نه تنها جلوی برخورد را بگیرند بلکه می‌خواهند قبل از آنکه تمدن اسلامی قد بکشد و رشد نماید، آن‌را در نطفه خفه کنند تا مجال و فرصت زایش پیدا نکند. تجربه‌های بحران فراگیر، این احتمالات را قوت بخشیده و حسب همان، سیاست‌مداران به مدد حرکت‌های نظامی می‌خواهند جلوی رشد و تولد دوباره فرهنگ اسلامی را بگیرند. باید دانست که هیچ‌گاه سیاست‌مداران و مردان نظامی قادر نیستند تمدنی را ایجاد یا فرهنگی را احیا کنند، هر سیاست‌مداری بخواهد این راه را تجربه کند، به شکست می‌رسد مگر آنکه قبل از سیاست‌مدار بودن حکیم باشد. چون اساساً سیاست و شأن نظامی‌گری، ذیل شأن فرهنگ قرار می‌گیرد. اقوام و ملل، فرزندان معنوی مردان سیاسی و نظامی نیستند؛ بلکه فرزندان مردان فرهنگی هستند. تمدن حاصل زایش مردان سیاسی و نظامی نیست، بلکه حاصل زایش مردان متفکر و فرهیخته فرهنگی است. تحولات فرهنگی هم به وسیله مردان سیاسی و نظامی اتفاق نمی‌افتد بلکه به وسیله مردان فرهنگی اتفاق می‌افتد. هر جا که مردان اهل فرهنگ منزوی شوند، هر چقدر هم که مردان سیاسی و نظامی فعال باشند باز هم آن تمدن سقوط را تجربه خواهد کرد، زیرا تغذیه یک قوم به وسیله سیاست، اقتصاد و نظامی‌گری نیست. اگر اقوام، رفت و آمد، و اوج و افولشان را به یک پل بزرگ تشبیه کنیم، این پل ستون‌هایی دارد. این ستون‌ها مردان اهل تفکر و فرهنگ هستند که با ایجاد هر ستونی هم به طول این پل اضافه کرده‌اند و هم این پل را نگه داشته‌اند. مردان سیاسی و نظامی روی این پل عمل می‌کنند، یا نگهبانی پل را می‌دهند. یا آب و جارو می‌کنند یا جلوی ریزش سنگ را می‌گیرند. آنها جزو ستون‌های اصلی نیستند. وقتی در همه فرهنگ‌ها دقت می‌کنیم، می‌بینیم که این اهل فرهنگ هستند که حافظان قوم‌اند. در فلسفه و حکمت، با دو دسته حکمت نظری و عملی روبرویم. اما حکمت عملی متکی به حکمت نظری است. حکمت عملی همان سیاست مدنی و تدبیر منزل است که مردان سیاسی بدان مشغول می‌شوند. و ذیل حکمت نظری قرار می‌گیرد. به همین دلیل، مرد سیاست یا باید خودش حکیم باشد یا حداقل متکی به حکیم باشد. در غیر این صورت اگر نه خود حکیم باشد و نه به حکیم متکی باشد، هر چیزی را فاسد می‌کند. مردان سیاست دور اندیشی و بنیه قوی فکری ندارند. بنا و پل حیات یک قوم روی ستون فرهنگی استوار است. مردان فرهنگی پیدا و آشکار نیستند، اما حضورشان جدی و مؤثر است. در حال حاضر، در غرب معلمی یا متفکری نیست. هر چه هست نظامی‌گری و سیاست و اقتصاد است. و همه این ابعاد بدون ریشه و بدون بنیه فرهنگی هستند، چرا؟ چون فرهنگی نیست که قوام‌دهنده سیاست و اقتصاد است و نظامی‌گری باشد. وقتی که غرب از راه سیاست، اقتصاد و نظامی‌گری بخواهد به اسلام و تمدن اسلامی ضربه بزند، تنها به ساختمان ظاهری آن می‌تواند ضربه بزند. یعنی فقط می‌تواند از طریق جنگ و با سلاح زور رشد تمدن اسلامی را به تأخیر بیندازد. نمی‌تواند به عامل اصلی حیات بخش آن که فرهنگ و تفکر است، ضربه بزند. در حالی که در شرق، تفکر و فرهنگ است که دارد زایش پیدا می‌کند. بنابراین آنها فقط می‌توانند کند کننده حرکت باشند. نمی‌توانند برانداز باشند. اگر چه در حوزه تفکر، فرهنگ و تمدن برخورد حتمی است، اما در این برخورد فقط بخش سیاسی، نظامی، اقتصادی است که آسیب می‌بیند چون غرب در حال حاضر فقط سیاست، اقتصاد و نظامی‌گری را دارد. آیا غرب می‌تواند از اساس، تمدن اسلامی را از بین ببرد؟ پاسخ منفی است. چون ابزار لازم را ندارد. البته برای

رواج ابتدال در جوامع اسلامی تلاش می‌کند. همان‌طور که مطلع هستید در سال ۱۳۸۴ هشت میلیون دلار از طریق جریان صهیونیستی در امارات متحده عربی بین هواداران «فرقه‌های شیطان پرست» و ناشر تباهی ساکن ایران توزیع کردند. برای تقویت جریان فاسد فرهنگی بین جوانان در ایران. اما دیگر زمان آن نیست که بتوانند با این نوع سلاح جلوی رشد فرهنگ اسلامی را بگیرند، بلکه تنها می‌توانند حرکت را کند کنند. اگر در شرق مردان سیاسی و نظامی هشیار نباشند، اینها هم با دست خود و ناخواسته روند را کند می‌کنند. اگر برای حوزه فرهنگی خرج نکنند و همه سرمایه مملکت را صرف عرصه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی بکنند و برای حیطه فرهنگ اهمیت قایل نشوند این نهالی که می‌خواهد رشد کند و بارور شود ضعیف می‌شود. آنها باید متوجه باشند که تکیه گاه آنها و آنچه ماندگاری‌شان را تضمین می‌کند، حوزه فرهنگی است. ممکن است تصور شود که در غرب مراکز مطالعات استراتژیک قوی و فعال و متعدد وجود دارد، اما آنچه بر این مراکز غلبه دارد وجه سیاسی و نظامی گری است نه وجه فرهنگی. غرب طی چهارصد سال اخیر سه مرحله مهم و اساسی را پشت سر گذاشته است. قرن شانزدهم و هفدهم میلادی، دو قرن مهم در نضج و رشد تفکر و فلسفه است که همه بنای غرب روی این فلسفه و تفکر قرار گرفته است. قرن هجده در غرب، قرن فرهنگ است. هر چه در حوزه فرهنگ غرب منتشر شده در همین قرن بوده و فرهنگ غربی در این قرن در جهان منتشر شده است. در قرن نوزده و بیست تمام نیرو و توان غرب صرف تمدن سازی شده. در انتهای قرن بیستم، تکنولوژی غربی به تمامی خود را ظاهر کرده است. خود غربی‌ها آخرین فیلسوف را «نیچه» می‌دانند. یعنی معتقدند فلسفه با فردرید نیچه در غرب پایان یافته و بعد از آن دیگر فلسفه ندارند. به عبارت دیگر یعنی هر چه از قرن شانزدهم به طرف قرن بیستم حرکت کردند، از لایه‌های زیرین به لایه‌های رویی آمدند و در گیر سطح زندگی شدند. به طوری که در حال حاضر «تکنولوژی» مظهر تمام این جریان است. و هر چه از گذشته فاصله گرفتند در فرهنگ هم به ابتدال رسیدند. به طوری که الان دیگر ادبیات اصیل، هنر اصیل و موسیقی اصیل در غرب دیده نمی‌شود. همه به ابتدال رسیده. ادبیات اصیل و هنر اصیل در غرب تبدیل به یک جریان خاص شده در حالی که در گذشته این ادبیات و هنر و فرهنگ کاملاً جاری و جریان حاکم بوده اما در حال حاضر یک جریان خاص است که مخاطب خاص و انگشت‌شمار خود را دارد. اگر طی دو سده اخیر هم غرب، توسط مستشرقین، شرق و فرهنگ شرقی را مطالعه کرده، برای شرقی شدن نبوده است، بلکه برای شناخت شرق و ضربه زدن به شرق بوده. هدف این مطالعات و بررسی‌ها شناسایی شرق به قصد سلطه جویی بر آنان بوده است. باید متذکر شویم که غرب در قرن بیست و یکم سقوط و ریزش کامل را دارد تجربه می‌کند. این سقوط و ریزش قبل از اینکه در حوزه اقتصاد و سیاست رخ بدهد در حوزه فرهنگ رخ داده است و چنانکه گفتیم، این سقوط را اندیشمندان و متفکران غربی پیش بینی کرده بودند. به دلایل مختلف و از جمله: • خستگی انسان غربی از «یک سو نگری» و «ماده گرایی» • انفعال و ایستایی حاصل از زندگی کسالت آور ماشینی و بی‌روح •، پاسخ نگرفتن از رویکرد به دنیا و جهان عاری از معنویت، عدم آرامش و بالاخره بحران‌های چند وجهی، زمینه‌های بازگشت و مراجعه به معنویت و شرق و به ویژه اسلام را فراهم آورده است. این به معنی ظهور نیاز در انسان غربی است. جان و روح و هسته اصلی معنویت و مذهب در شرق اسلامی و در بین مسلمانان جاری است. ضمن آنکه، توانایی موجود در این حوزه، مجال تولد فرهنگ و تمدن جدید از شرق را فراهم آورده است. غرب و سردمداران پشت پرده که عموماً یهودی و صهیونیست‌اند، ناگزیر به گزینش یکی از این سه راه‌اند: ۱. مقابله و مقاتله با این جریان جدید، ۲. تجدیدنظر در خود و احیاگری، ۳. سر فرود آوردن در برابر شرق و تاریخ جدید. چنانکه گفتیم امکان و استعداد احیاگری در غرب وجود ندارد. بنیه لازم برای این امر موجود نیست. خوی استکباری و شیطانی نیز غرب یهودی را از تسلیم شدن در برابر شرق تاریخ جدید منع می‌کند لذا، راه میانه را خود فرض کرده‌اند. مجادله، مقابله و مقاتله با شرق، فرهنگ اسلامی و انسان مسلمان. همان که امروزه با همه وجوه آن روبرو هستیم. و این خود وجه دیگری از کین جویی غرب علیه اسلام و مسلمانان و به ویژه شیعیان است. اسماعیل شفیعی سروسنایی

امام زمان (ع) خلیفه خداست نه وکیل مردم

سخنرانی آیت الله عبدالله جوادی آملی انسان در عصر غیبت یا منتظر است، یا گرفتار جاهلیت. ما در عصر غیبت، قسم سوّم نداریم. یا مردم منتظران راستین ظهور ولی عصر - ارواحنا فداه - اند، یا اگر منتظر نشدند، در جاهلیت به سر می‌برند. جهان به دست بشر گلستان نمی‌شود ... وجود مبارک حضرت امام زمان (ع)، وارث همه انبیا و اولیا است. هم وارث انبیاست، هم وارث اولیا و هم وارث سایر اعضای اهل بیت عصمت و طهارت (ع). و چنین ذات مقدّسی؛ توان آن را دارد که دین جهان شمول جدّ بزرگوارش را پیاده کند. اگر دیگران در صدد تجارت یا صنعت جهانی‌اند، یا سعی و کوشش‌شان این است که سایر کالاها را جهانی کنند، قرآن کریم در طلیعه ظهور، اسلام را جهان شمول معرفی کرد؛ به عنوان: ما هو إلّما ذکری للبشر؛ این [قرآن] جز تذکّاری برای «بشر» نیست؛ یا: لیکون للعالمین ۲ نذیراً؛ تا [قرآن] برای جهانیان هشدار دهنده باشد؛ یا: کافّة للنّاس ۳؛ [ما پیامبر را هشدار دهنده] برای تمام مردم [فرستادیم]. قرآن در طلیعه نزولش فرمود: من پیام جهانی را به عرضه و اطلاع شما می‌رسانم. این پیام جهانی به دست مبارک مهدی موعود موجود منتظر - علیه آلاف التحیه والثناء - به ثمر می‌رسد. مطلب مهمی که مربوط به مهدویت است، اینکه: ذات اقدس إله، این دین را به دو بخش تقسیم کرد؛ مسئولیت بخشی را به عهده مردم گذاشت و مسئولیت بخش دیگر را به عنوان وعده الهی به خود اختصاص داد. آن بخشی که به مردم واگذار شد، تخلف‌پذیر است. برخی انجام می‌دهند، برخی انجام نمی‌دهند، چه اینکه می‌بینید. و خدای سبحان بشر را آزاد آفرید تا در سعادت و شقاوت مختارانه عمل کند و در روز قیامت پاداش یا کیفر کار آزاد و مختار را دریافت کند. آن بخشی که به عهده مردم است در سوره مبارکه حدید به این صورت بازگو شد، فرمود: ما انبیا را فرستادیم و کتاب‌های آسمانی را نازل کردیم، تا مردم به قسط و عدل قیام کنند. ۵. چه در مسائل فردی و جمعی، چه در مسائل عادی و سیاسی؛ عادلانه رفتار کنند. لکن برخی عمل می‌کنند، برخی سر بر می‌تابند و باز می‌زنند. قرآن کریم می‌فرماید: و قل الحقّ من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر ۶؛ و بگو: حق از پروردگارتان [رسیده] است. پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند؛ یا: إنا هدیناه السبیل إّما شاکراً و إّما کفوراً؛ ۷ ما راه را بدو (انسان) نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار؛ یا: وهدیناه التّجدین؛ ۸ و هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم. در این بخش ارتکاب تخلف و گناه ممکن است. لذا ممکن است دین پیاده نشود. اما آن بخشی که خداوند به عهده خود گرفت، این را به صورت وعده جهانی بیان کرد، در چند جای قرآن فرمود: خداست مبدأ آغاز همه معارف حق؛ أرسل رسوله بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره الکافرون ۹؛ اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند، هر چند مشرکان را ناخوش آید. یا: ... و لو کره المشرکون ۱۰؛ ... هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. و کفی بالله شهیداً؛ ۱۱ و گواه بودن خدا کفایت می‌کند. و ... در این بخش نفرمود: من کتاب‌های آسمانی را نازل کردم تا شما کامل بشوید، تا شما عادل بشوید، تا شما به مقاماتی برسید. فرمود: من کتاب‌های آسمانی را نازل کردم تا خودم، دین خودم را جهانی کنم! من قرآن را نازل نکردم که به دست شما جهانی بشود! چون شدنی نیست. شما یا ضعف درونی دارید، یا مشکل بیرونی. برخی گرفتار «غلبت علینا شقوتنا؛ شقاوت ما بر ما چیره شد» ۱۲ اند؛ عمداً، عالماً، عامداً بیراهه و کج راهه می‌روند. بعضی‌ها توان آن را دارند که خود را کنترل کنند ولی طغیان طاغیان نمی‌گذارد! آنها کسانی‌اند که می‌گویند: ربّنا أخرجنا من هذه القرية الظّالم أهلها... ۱۳؛ پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند بیرون ببر، و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده، و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما» یا ضعف درونی است، یا مانع بیرونی. نمی‌گذارد جهان به دست بشر گلستان بشود؛ این «لیقوم النّاس بالقسط»، کسوت عمل بپوشد. اما فرمود: من برای اینکه هدف انبیا عمل بشود، خودم به عهده می‌گیرم؛ تا خود خدای سبحان دینش را بر همه آئین‌ها پیروز بگرداند. تخلف ناپذیری وعده الهی چون ذات اقدس إله، این مطلب را به عنوان وعده به عهده گرفت، نه ضعف درونی در ساحت قدس

ربوبی است که او به وعده عمل نکند، نه مشکل بیرونی. ضعف درونی ندارد، چون علیم محض، قدیر محض، حکیم محض، عادل محض، رؤوف مهربان محض و مانند آن است. ضعف بیرونی ندارد برای اینکه سراسر جهان در نظام تکوین ستاد اجرایی دستور اویند. چیزی نیست که در برابر خدا بایستد. الله جنود السّموات والأرض؛ ۱۴ سپاهیان آسمانها و زمین، از آن خداست. و ما يعلم جنود ربّك إلا هو؛ ۱۵ و [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند. همه اشیا و اشخاص، ستاد اجرایی خدایند. یکی از بیانات نورانی امیر کلام، علی بن ابی طالب - علیه و علی آله آلاف التحية والثناء - این است که فرمود: مردم! بدانید؛ اعضا و جوارح شما سربازان خدایند. در برابر دین خدا، حکم خدا، فرمان خدا، وحی خدا، دستور خدا به مبارزه برنخیزید! خدا اگر خواست کسی را بگیرد، از بیرون لشکرکشی لازم نیست! خود آن شخص سرباز خداست. همان شخص را با زبان او، با قلم او، با فکر او، یا قدم او می‌گیرد. جایی می‌رود که نباید برود، و به هلاکت می‌افتد. یا حرفی را می‌زند که نباید بزند، و به هلاکت می‌افتد. یا مطلبی را امضا می‌کند که نباید بکند، و به هلاکت می‌افتد. اعضا و جوارح ما سربازان خدایند. او از بیرون سربازکشی لازم ندارد. اینکه می‌بینید اگر کسی کج راه رفته، و نصیحت ناصحان را گوش نداده، حرفی می‌زند یا جایی می‌رود که آبرویش می‌ریزد؛ معلوم می‌شود خدا او را با دست یا پای او گرفت. چون سراسر جهان ستاد اجرایی خدایند. او قدرت مطلق از یک سو، ستاد اجرایی جهان شمول از سوی دیگر. بنابراین چیزی جلوی تحقق اراده او را نمی‌گیرد. مطلق این سخن صحیح است که: «إنما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فیکون» ۱۷. چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: باش؛ پس بی‌درنگ موجود می‌شود. جایگاه مهدی باوری مهدویت؛ در هر فرصتی از ذات مقدّس رسول گرامی (ص)؛ در لحظه لحظه زندگی و در کنار مسئله قرآن و عترت مطرح شده است. وجود مبارک رسول گرامی به هر مناسبتی، با هر کسی، در هر شرائطی، نام مبارک حضرت مهدی (ع) را می‌برد. به جابر بن عبدالله انصاری که از صحابه نام آور وجود مبارک رسول گرامی است، فرمود: جابر! بعد از رحلت من، تو همچنان زنده‌ای. نوّه من، پسر امام زین العابدین؛ اسم او اسم من، و امام پنجم شیعیان است. وقتی فرزند امام زین العابدین به نام باقر را دیدی، سلام مرا به او برسان! بگو جدّ رسول گرامی به تو سلام رساند. اسم تو مشخص شد؛ بعد به او بگو که «مهدی فرزند توست!» فرمود: به نوّه من، پسر امام زین العابدین که امام پنجم شیعیان است این حرف را برسان. جابر بن عبدالله در اواخر عمر، نابینا شد. در کوچه‌های مدینه راه می‌رفت، بعضی از سفارشات رسول گرامی را به عرض مردم مدینه می‌رساند. می‌گفت: اَدَّبُوا اولادکم علی حبّ آل الرّسول. مردم! بچه‌هایتان را به محبّت علی و اولاد علی آشنا کنید. اینها را دوست اهل بیت کنید. فضائل، معجزات، کرامات، بزرگواری‌های، شفاعت و فداکاری‌های اهل بیت (ع) را بگویید تا بچه‌هایتان دوست علی و اولاد علی بشوند. همین جابر وقتی که فهمید امام باقر (ع) کیست، رفت دستش را ببوسد، سلام بکند، بگوید: من مأمورم که سلام جدّ تو - پیامبر - را به تو برسانم، و به تو بگویم که پیامبر فرمود: مهدی (ع) فرزند توست! این اصرار رسول گرامی در هر مقطع زمانی که مردم را به قرآن و عترت از یک سو، و به جریان مهدویت از سوی دیگر آشنا کند؛ برای آن است که وعده خدا محقق بشود. خداوند همان‌طور که دین را به وسیله رسول گرامی احیا کرد و اصل استقرارش به دست پیامبر بود، منتها به او فرمود: و ما رمیت إذا رمیت و لكنّ الله رمی؛ ۱۸ و شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت. اگر وجود مبارک ولی عصر - ارواحنا فداه - هم دین را جهان شمول می‌کند، روی قدرت غیبی ذات اقدس إله است. دین به وسیله جدّش در فضای شرک و الحاد، کفر و نفاق مستقر شد؛ آن‌طور که وجود مبارک امیر بیان، بیان کرد: «وقتی پیامبر تجلّی کرد که جهان بخشی به تشبیه، بخشی به تجسیم، بخشی به الحاد و مانند آن آلوده بود؛ بین مشبّه و ملحد و مجسم». ۱۹ در چنین فضای آلوده جهانی، اسلام مستقر شد و خدا به او فرمود: «و ما رمیت إذا رمیت و لكنّ الله رمی». در زمان ظهور ولی عصر - ارواحنا فداه - هم خداوند دین را در عالم غلبه می‌دهد. این وعده الهی تخلف پذیر نیست. این مژده جهانی شدن دین یقینی است. چون خدا این کار را به عهده خود قرار داد، نه به دست مردم. «لیظهره علی الدّین کله و لو کره المشرکون». وظایف منتظران خداشناسی، پیامبر شناسی، امام شناسی؛ وظیفه ما منتظران در عصر غیبت است. همان‌طوری که افرادی در صدر اسلام، در جریان

خندق، در جریان بدر، در جریان حنین، در جریان أحد جزء یاران و یاوران وجود مبارک رسول گرامی بودند، ما هم در عصر غیبت و همچنین - انشاء الله - در عصر حضور و ظهور از ذات اقدس إله مسئلت کنیم که با قلم مان، با بیانمان، با بنان [فرزندان] مان، با فکرمان، با حمایت‌های علمی و عملی مان جزء یاران و یاوران راستین آن حضرت باشیم. وظیفه ما در عصر غیبت این است؛ وظیفه است نه فقط برای ثواب! وقتی از امام ششم (ع) سؤال می‌کنند: وظیفه ما در عصر غیبت چیست، فرمود: این دعا؛ عرض کرد: آن دعا چیست؟ فرمود: اللهم عرفنی نفسک فانّک إن لم تعرّفنی نفسک لم أعرف نبیک. اللهم عرفنی رسولک فانّک إن لم تعرّفنی رسولک لم أعرف حجّتك. اللهم عرفنی حجّتك فانّک إن لم تعرّفنی حجّتك عن دینی ۲۰. یک وقت کسی دعای کمیل می‌خواند برای ثواب، مناجات شعبانیه می‌خواند برای ثواب، اما یک وقتی در عصر غیبت وظیفه دارد این دعا را بخواند. این دعا یک تحقیق علمی و یک دعای استدلالی است. برهان است، آن هم برهان لیم؛ تعلیل فلسفی و عقلی، از توحید به نبوت و از نبوت به امامت تا به مهدویت. این دعا در سنخ ادعیه نیست! این سنخ برای آن است که ما را از غدیر به سقیفه نکشاند. این دعا برای آن است که ما را از مردم سالاری خشک به مردم سالاری دینی منتقل کند. امام؛ وکیل مردم یا خلیفه خدا؟ بیان این، به عنوان استدلالی که حضرت یاد «زراره» داد، این است: [آیا] ما امام را به عنوان وکیل می‌شناسیم، به عنوان رهبر می‌شناسیم، یا امام را به عنوان جانشین پیغمبر؟ اگر - معاذ الله - امام را به عنوان وکیل الرعایا بشناسیم، به عنوان پیشوایی که ما انتخاب می‌کنیم، مشکل ما را حل بکند، خوب این از سقیفه هم بر می‌آید. نیازی به غدیر نیست! ما که امام را برای این نمی‌خواهیم که خواسته ما را عمل کند. ما امام را برای این می‌خواهیم که به جای پیغمبر بنشیند. خوب پس اگر ما پیغمبر را نشناسیم، آیا خلیفه را می‌شناسیم؟ نایب را می‌شناسیم؟ امام وکیل مردم است یا نایب پیغمبر؟ اگر وکیل مردم باشد، می‌شود مردم سالاری خشک، مردم در سقیفه جمع می‌شوند، امام انتخاب می‌کنند، اما امام که این نیست. تکمیل امام شناسی امام، حافظ، مفسّر و مبین قرآن است. از وحی، از باطن قرآن و تأویل آن، با خبر است. از گذشته، حال، آینده و از اعمال مردم با خبر است. یک چنین آدمی وکیل مردم نیست، جانشین پیغمبر است. تا آدم پیغمبر را نشناسد، امام شناس نخواهد بود. خوب پیغمبر کیست؟ آیا پیغمبر هم جزء نوابغ روزگار است؟ آیا پیغمبر هم جزء نمایندگان مردم است؟ آیا پیغمبر را مردم انتخاب می‌کنند؟ یا پیغمبر بر اساس «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ۲۱ من در زمین جانشینی خواهم گذاشت، خلیفه الله است؟! خوب اگر پیغمبر خلیفه الله است؛ اما انسان توحیدش مستحکم نباشد، خداشناسی اش، خدا بینی اش، خدا پرستی اش محکم نباشد، آیا خلیفه و نایب او را می‌شناسد؟ ما اول باید توحیدمان کامل باشد، تا نبوت مان تکمیل! نبوت مان باید تکمیل باشد، تا امامت مان کامل! امام شناسی ما باید تکمیل باشد، تا ذخیره عالم شناسی ما کامل! لذا فرمود: وظیفه شما در عصر غیبت این است؛ این یکی از احکام انتظار است. این یک معنای علمی است، وظیفه منتظران. یک انسان منتظر، موخّذ خوبی است، پیغمبر شناس خوبی است، امام شناس خوبی است، آنگاه ولی عصرش را می‌شناسد. برای اینکه من اگر منوب عنه را نشناسم، خوب نایب را نمی‌شناسم. من که با معجزه نمی‌توانم بشناسم. معجزه وقتی سند است که سند قطعی توحید را ما از قبل تأمین کرده باشیم. ما در کدام گروه هستیم؟ ما از چیزی پاس می‌داریم که او را بشناسیم. منتظر شیء یا شخصی هستیم که او را بشناسیم. اگر او را درست شناختیم، منتظر او خواهیم بود. و اگر او را شناختیم، منتظر نیستیم. اما این چنین نیست که اگر کسی منتظر نبود، حیات معقول دارد و زنده است. انسان در عصر غیبت یا منتظر است، یا گرفتار جاهلیت. ما در عصر غیبت، قسم سوّم نداریم. یا مردم منتظران راستین ظهور ولی عصر - ارواحنا فداه - اند، یا اگر منتظر نشدند، در جاهلیت به سر می‌برند. برهان مسئله این است: این سخن با تعبیرهای گوناگون از همه معصومین (ع) رسیده است که، زمین بی حجّت نخواهد بود. این حجّتی که در این نصوص دارد «اگر حجّت نباشد، زمین اهلش را در خود فرو می‌برد» ۲۲، این حجّت فقهی یا اصولی نیست، این ظاهر یک آیه یا حدیث نیست. این اجماع یا شهرت نیست. منظور از این حجّت آن خلیفه خدا، انسان کامل، و مظهر اسم اعظم است که هم تشریح و هم تکوین به اذن خدا از اوست. اگر این رابطه رخت بر بندد، فیض به مردم نمی‌رسد و زمین اهلش را فرو می‌برد. بیان این روایت، نظیر بیان سوره

انبیا است. در سوره انبیا، ذات اقدس إله، اهمیت توحید را طرحی بیان می‌کند که می‌فرماید: اگر توحید نباشد و شرک در عالم حکومت کند: لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا. ۲۳ اگر در آنها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً تباہ می‌شد. این نصوص مظهریت همان آیه سوره انبیا را تبیین می‌کند. یعنی اگر گیرنده فیض از طرف خدا، و رساننده فیض از طرف خدا، نباشد و این رابطه قطع شود، فیض به انسان‌ها نمی‌رسد. وقتی فیض به انسان و اهل زمین نرسید، این زمین رخت بر می‌بندد. مطلب بعدی آن است که از رسول گرامی رسیده و فریقین نقل کرده‌اند: من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلیة ۲۵. اگر کسی بمیرد و ولی عصرش را نشناسد، مرگ او، مرگ جاهلیت است. چون مرگ عصارة حیات است اگر مرگ جاهلیت بود، یقیناً حیات، حیات جاهلی است. ممکن نیست حیات معقول باشد، مرگ جاهلی! «کما تعیشون تموتون!» همان طور که زندگی می‌کنید، می‌میرید. اگر مرگ جاهلیت شد، نشان می‌دهد که حیات، حیات جاهلی است. خوب، اگر کسی امامش را نشناسد، منتظر او نیست و اگر منتظر او نبود، حیات او حیات جاهلی است، و در جاهلیت به سر می‌برد. ممکن است کسی به حسب ظاهر در خدمت قرآن باشد، در مسجد پیغمبر باشد، در جایگاه پیغمبر نماز بخواند، ولی حیات او حیات جاهلیت باشد! احتجاج صدیقه کبری، فاطمه زهرا، سیده نساء عالمیان - علیها آلاف التحية والثناء - در هنگام استرداد حق خلافت و ولایت در مسجد مدینه چنین بود: أضحک الجاهلیة بیغون و من أحسن من الله حکماً لقوم یوقنون. ۲۶ آیا خواستار حکم جاهلیت‌اند؟ و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟ بنابراین اگر کسی امام زمانش را نشناسد، یقیناً منتظر او هم نخواهد بود. وقتی شناخت و منتظر نبود، حیات او می‌شود حیات جاهلیت. و چون حیاتش حیات جاهلی است، مرگ او هم مرگ جاهلیت است. بهترین انتظار آن است که انسان قلب را در اختیار کسی قرار بدهد که او به اذن خدا زیر و رو کند؛ «یهدون بأمرنا؛ [امامان] به امر خدا هدایت می‌کنند» انسان اگر متحوّل شد و منقلب شد، عالم را در کام خود شیوا و شیرین می‌بیند. چیزی برای او تلخ نیست. هیچ حادثه‌ای توان آن را ندارد که قلب متحوّل شده را قبض کند! ألا إن أولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون. ۲۷ این اختصاصی به قیامت ندارد؛ در دنیا هم این چنین است. پس کسی منتظر آن حضرت است که حضرت را بشناسد! و اگر شناخت، حیات او حیات معقول است، انتظار او انتظار معقول است و اگر شناخت، حیات او حیات جاهلی است، مرگ او مرگ جاهلی است. پی‌نوشت‌ها در دفتر مجله موجود است.

شعر عاشورائی

«او» در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال چون خون ز حلقه تشنه او بر زمین رسید جوش از زمین به ذروه عرش برین رسید نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب از پس شکست‌ها که به ارکان دین رسید نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند توفان به آسمان ز غبار زمین رسید باد آن غبار چون به مزار نبی رساند گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید یک باره جامه در خم گردون به نیل زد چون آن خبر به عیسی گردون نشین رسید پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش از انبیاء به حضرت روح الامین رسید کرد این خیال وهم غلط کار، کان غبار تا دامن جلال جهان آفرین رسید هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال محتشم کاشانی چو لاله بر دل خونین شیعه، داغ حسین محرم آمد و نو کرد درد و داغ حسین گریست ابر خزان هم به باغ و راغ حسین هزار و سیصد و اندی گذشت سال و هنوز چو لاله بر دل خونین شیعه داغ حسین به هر چمن که بتازد سموم باد خزان زمانه یاد کند از خزان باغ حسین هنوز ساقی عطشان کربلا گویی کنار علقمه افتاده با ایغ حسین اگر چراغ حسینی به خیمه شد خاموش منور است مساجد به چلچراغ حسین خدا به نافع خلدش دماغ جان پُر داشت که بوی خون نکند رخنه در دماغ حسین فراغ از دو جهان داشت با فروغ خدای خدای را چه فروغی است در فراغ حسین یزید کو که ببیند به ناله قافله‌ها گرفته از همه سوی جهان سراغ حسین سید محمد حسین شهریار ذکر عباس (ع) باز از میخانه، دل بویی شنید گوشش از مستان هیاهویی شنید دوستان را رفت ذکر از دوستان پیل را یاد آمد از هندوستان ای صبا! ای عندلیب کوی عشق ای تو طوطی حقیقت گوی عشق در گشودندت گر

اخوان از وفا راه اگر جُستی در آن دارالصفا شو در آن دارالصفا رطب اللسان هم طریقان را سلام از من رسان دستی این دست ز کار افتاده را همتی این یار بار افتاده را تا که بر منزل رساند بار را پر کند «گنجینه اسرار» را شوری اندر زمره ناس آورم در میان ذکری ز عباس آورم نیست صاحب همتی در نشأتین هم قدم عباس را بعد از حسین در هوادری آن شاه الست جمله را یک دست بود او را دو دست روز عاشورا به چشم پر ز خون مشک بر دوش آمد از شط چون برون شد به سوی تشنه کامان رهسپر تیرباران بلا را شد سپر هستی اش را دست از مستی فشاند جز حسین اندر میان چیزی نماند بس فرو بارید بر وی تیر تیز مشک شد بر حالت او اشک ریز اشک چندان ریخت بر وی چشم مشک تا که چشم مشک شد خالی ز اشک تا قیامت تشنه کامان ثواب می‌خورند از رشحه آن مشک، آب بر زمین آب تعلق پاک ریخت وز تعیین بر سر آن، خاک ریخت عمان سامانی

میهمان ماه

نامم «امیرعلی» و شهرتم «مصدق» است. متولد دوم فروردین ماه ۱۳۳۵ در تهران می‌باشم. در هفت سالگی به همراه پدر و مادر، رحل اقامت در شهر «شهریار» شیرینکا افکندم و هشت سال در آن سامان بودم تا این که در سال ۱۳۵۰ دوباره به تهران باز گشتم. سرودن را از ده سالگی با «مثنوی» آغاز کردم، بعد از آن به تجربه سایر قالب‌های ادبی پرداختم، هر چند به غزل و رباعی تعلق خاطر بیشتری دارم. در ۲۷ سالگی به عنوان مدیر کاروان حج، کمر به خدمت حجاج خانه خدا بستم و دوازده سال به عنوان مدیر کاروان حج، خدمت کردم. عضویت در شورای شعر حوزه هنری از دیگر مسئولیت‌های من در سال‌های گذشته بوده است، تا این که پس از هفت سال از عضویت در این شورا - به دلایلی - کناره‌گیری کردم و از سال ۷۷ به جمع شورای شعر جوان مرکز موسیقی صدا و سیما پیوستم. از آغاز تاکنون قریب پانصد دو بیتی، نهصد و اندی رباعی، صدها غزل، مثنوی، سپید سروده و «بایاتی» سروده‌ام که تاکنون متأسفانه توفیق چاپ آنها فراهم نشده است، الا این که در سال ۱۳۷۸ به اهتمام دو تن از دوستان شاعر، گزیده‌ای از اشعار خود را جهت چاپ به انتشارات نیستان سپردم که با عنوان گزیده ادبیات معاصر، شماره ۸۵ چاپ و منتشر شد. در حال حاضر نیز مشغول مطالعه و گردآوری آثار خود برای چاپ هستم که از جمله این آثار، رساله‌ای تحقیقی درباره قالب رباعی است که قبلاً به صورت پاورقی در روزنامه جام جم چاپ و منتشر شده است. با حضرت خورشید امیرعلی مصدق باید چقدر چشم به راهت بنشینیم گلدان به لب پنجره و پله بچینیم باید چقدر ریشه ببندیم به کوچه در حسرت دیدار بمانیم و نبینیم از بس که تو در غیبت خود دیر بماندی شک کرده دلم، گرچه که از اهل یقینیم ای حضرت خورشید! بیا گرد برانگیز از گرده این راه که ما خاک نشینیم هر چند شکوفا و قشنگ‌اند، ولی ما خورشید و گل و ماه به جای نگزینیم بی روی تو تلخ است همه روز و شب ما شیرینی و در عشق تو فرهاد ترینیم در حلقه ما مشتری روی تو بسیار ما منتظر ماه نخستین و پسینیم ماه آل یاسین امیرعلی مصدق برخیز و بیا تو ای بت ترسا بر این لب خشک من لب تر، سا از گشت مترس و خیز در گلشن با من به صفا و گشت، بی ترس، آ از پنجره دلم رخی بنما آن گونه که از درخت بر موسا بنشین، بنشان غبار غم از دل از گستره دلم تو غم فرسا من خاک فسرده‌ام به من بگذر چون باد بهار، چون دم عیسا بتخانه شده جهان بیا، بشکن بت‌های زمانه را خلیل آسا رفته است به خواب غفلت این دنیا نَبْهَنَا بِالْغَدُو وَالْأَمْسَا ای آنکه تو ماه آل یاسینی ادریس منا! و خضر و الیاسا! در آینه دلم تجلی کن چون ماه درون بر که، ای شب سا یک ره دم خانه فقیران هم بگذر چو همیشه با گل یاس، آ بر ما بگذر چنان که از ما هم دل می‌شکند چو شیشه، الماسا! چون بشمارم کرامت و فضلت ای لطف تو بی حساب و بی احصا یک نیم نظر به جانب ما نیز ای گردش چشم تو مرا «یاسا» ۲ آسایش من تویی، تو ای غایب یک لحظه کنار ما بیا، آسا من قصد قصیده‌ام نبود، اما عشق تو کشیده‌ام بدین اقصا صد بار درود حق ترا بادا! ای دل تو امام خویش بشناسا مغرور مشو به خویش و تقوایت رو قصه بخوان ز پیر «برصیصا» ۳ برخیز و بیا که عاقبت این دل خواهد شود از غم تو «منبئا» ۴ مگذار مرا به حال خود اینک دنیای دلم شده است «وانفسا» تا اینکه وجین کنی گناه از دل از بهر درو بیا و با داس، آپی نوشت‌ها: ۱. روز و شب ما را

آگاه کن. ۲. «یاسا»: قاعده، قانون. ۳. برصیصا: راهبی بود از بنی اسرائیل که ۶۰، ۷۰ سال زهد ورزید و عبادت کرد و در مقابل شیطان مقاومت؛ اما در آخر شیفته زنی شد و با او در آمیخت و چون زن آبستن شد برای پنهان کردن گناه خود او را کشت و در زیر درخت صومعه خود دفن کرد. ۴. مُبْتِئًا: پراکنده شده، متلاشی شده، «فکانت هباءً منبّئًا»، سوره واقعه، آیه ۶: مثل غبار پراکنده شده.

عباس همچنان در اهتزاز ...

دانگ... یک صدا! یک ضربه! ساعت یک از نیمه گذشته! صدا از گلدسته روبرو به گوش می‌رسد. در قابی از نور و سکوتی که در ژرفای شب صدای ساعت آن را می‌شکند. دانگ... از ازدحام خبری نیست شهر در خواب رفته! چونان مسافران خسته در گوشه‌ای و کنجی آرام صدای دیگری آرامش شهر را بر هم نمی‌زند. دانگ... صدای آرامش، صدای ساعت در قاب سبز گلدسته، انعکاس خلوت اثری شب در کربلاست! پسرکی که از صبح در ظرف بزرگی آب یخ هدیه می‌داد در خواب رفته؛ در میدان سبز سقای کربلا! دستفروشی تنها در کناره میدان نشسته چه می‌فروشد، نمی‌دانم. اما، پیداست که خود خریدار است دانگ... صدای زنگ را خریدار است صدای سبز آرامش اثری بودن در سایه‌سار نخل بلند اردوگاه حسین را دانگ ساعت و بال بال زدن پرچم سرخ در اهتزاز بیداری، پرچم سرخ و بودن شهر بی‌آنکه بداند در سایه‌سار نخل سردار کربلا آرمیده است. اردوگاه کربلا، چشم به بال بال زدن پرچم سرخ دارد و گوش، به ساعتی که بیداری‌اش را جار می‌زند. دانگ... بیدارم! چون خورشیدی رخشان، بیزار از تاریکی بیدارم! چون موجی در حرکت، گریزان از ایستایی بیدارم! چون روح سبز جنگل، سرشار از زندگی، چون چشم زینب در شب فراق، چون گوش مردان دشت نینوا! هل من ناصر ینصرنی؟ دانگ... و بال بال زدن پرچم لیبک ای حسین! ای روح سبز زندگی! ای دریا! ای تمامیت حیات! ای همه آزادگی! ماه از فراز شهر می‌گذرد آرام... گویی صدای ساعت در قاب سبز گلدسته پای رفتنش را بسته به کجا می‌رود؟ به غروب؟ به محاق؟ دانگ... و اینک دو بار! پیش از آنکه دیو یأس سایه بگسترده، ساعت به صدا شهر در انتظار صدایی دیگر از گلدسته است دانگ... دانگ... و اینک دو بار! پیش از آنکه دیو یأس سایه بگسترده، ساعت به صدا در می‌آید و اینک دو بار عباس در اهتزاز است! عباس ایستاده است! بیدار در پهنشت کربلا در میدانگاه شهر دانگ... موج است و روح سبز جنگل عباس نوید سحر می‌دهد! تا صبح راهی نیست؛ تا محو سیاهی، تا نور، تا دمیدن، تا ظهور؛ ساعت در قاب سبز گلدسته می‌نوازد سه بار! دستفروش بیدارتر از همیشه دل به دانگ دیگری خوش کرده پرچم سرخ بال بال می‌زند! گلدسته به صدا در می‌آید! الله اکبر... الله اکبر! نور از مشرق آسمان می‌بارد سیاهی، اشباح، رهنان نیمه شب، همه می‌گریزند. عباس همچنان ایستاده است ساعت همچنان صدا در می‌دهد پرچم همچنان بال بال می‌زند تا صبح... تا پهن شدن همه نور در گستره زمین تا فردا... تا وقتی که شبی، شبی و ترسی نباشد تا آمدن حسین؛ تا تولد دوباره اصغر؛ تا آشکار شدن قد رشید علی اکبر، از میانه خیمه‌گاه تا شکفتن لبخندی از نور بر لب‌های زینب، رقیه، سکینه، عباس همچنان در اهتزاز است! پسرک سقا به صحن خیابان آمده دستفروش‌ها در امنیت بال بال زدن پرچم بیرون آمده‌اند و ساعت، هر ساعت می‌نوازد دانگ... دانگ...

آقای من!

مولای غریب و تنهای من! مضطر فاطمه علیها السلام! پدر مهربان اهل عالم! می‌خواهم غربت را حکایت کنم؛ غربتی که دوازده قرن است ریشه دوانیده؛ غربتی که اشک آسمان و زمین را جاری ساخته؛ غربتی که حتی برای برخی مجنات، غریب و ناشناخته است؛ غربتی که اجداد طاهرینت پیش از تولد تو بر آن گریسته‌اند. متحیرم کدامین مصرع از این مثنوی «هفتاد من کاغذ» را بازخوانی کنم؟ کدام سطر، کدام صفحه و کدام فصل از مجلدات این کتاب قطور را باز نویسم؟ من از تصویر این غربت و غم

ناتوان ام. از کجا آغاز کنم؟ از خود بگویم یا از دیگران؟ از نسل‌های گذشته بگویم یا از نسل امروز؟ از دوستان شکوه کنم یا از دشمنان؟ از عوام گلایه کنم یا از خواص؟ از آنانی بگویم که خاطر شریف تو را می‌آزارند؟ از آن‌ها که دستان پدران و مهربانت را خونریز معرفی می‌کنند؟ از آن‌ها که چنان برق شمشیرت را به رخ می‌کشند که حتی دوستانت را از ظهورت می‌ترسانند؟ از آن‌ها که تو را به دور دست‌ها تبعید می‌کنند؟ از آن‌ها که به نام تو مردم را به دکه‌های خویش فرا می‌خوانند؟ از آن‌ها که همواره بر طبل نو میدی می‌کوبند و زمان ظهورت را دور می‌پندارند؟ از آن‌ها که تو را آن‌گونه که خود می‌پسندند - و نه آن‌گونه که هستی و می‌خواهی - نشان می‌دهند؟ آن‌ها که غیبت را به منزله «نبودنت» تلقی می‌کنند؟ مولای من گویا همه چیز، دست به دست هم داده است تا شما در غربت بمانید! لشکریان ابلیس هم روز و شب در کارند. نمی‌دانم چه کسانی واقعا تو را و ظهور تو را می‌خواهند؟ خدا می‌داند و تو! اما این را می‌دانم که پس از گذشت دوازده قرن از شروع غیبت، هنوز پیروز این میدان، ابلیس و لشکریان انس و جن اویند که در کشاکش غیبت و ظهور، شب‌ظلمانی غیبت را تا هم اکنون امتداد داده‌اند. از خود آغاز می‌کنم که اگر هر کس از خود شروع کند، امر فرج اصلاح خواهد شد...

امام خمینی (ره) و عزاداری حسینی

یکی از نقاط برجسته زندگانی امام خمینی، عشق والای او نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، به ویژه ساحت مطهر حضرت سیدالشهدا (ع) بود. به یاد دارم پس از بازگشت امام به قم در روز هشتم محرم، ایشان در بیت قدیمی خود واقع در یخچال قاضی حاضر شدند و در مجلس عزاداری شرکت جستند. با ورود امام به مجلس، مردم که از حضور امام به وجد آمده بودند، به سمت ایشان نشستند، امام با صدای بلند فرمود: به سمت منبر بنشینید. خطیب منبر آقای یثربی بود، پس از مقدمه چینی، روضه حضرت علی اکبر (ع) را خواند، در این هنگام حضرت امام دستمال سفیدی را از جیب خود بیرون آورده و گریه کردند، در این اثنا خطیب منبر از وقت استفاده کرد و یادی از فرزند امام مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی کرد، دیدم امام دستمال را از روی پیشانی خود برداشت و در حدود یک دقیقه که سخن از فرزند دل‌بند وی بود به آرامی نشست، آنگاه که خطیب منبر روضه علی اکبر (ع) را از سر گرفت باز دستمال را بر پیشانی نهاد و گریه کرد. متوجه شدم که این مرد بزرگ نمی‌خواست به اندازه یک دقیقه هم اشک بر علی اکبر (ع) را با اشک بر فرزندش درهم آمیزد. به هنگام حضور در نوفل‌لوشاتو در فرانسه نیز مجلس عزای حسینی را بپا کرد و خبرگزاری‌های جهان که برای اولین بار با این صحنه مواجه شده بودند، گریه وی را در ماتم حسین بن علی (ع) دیدند و مخابره کردند. پیش از آن حضور ۱۴ ساله وی در عراق، حضور پیوسته شبانه در حرم امیرمؤمنان علی (ع) و حضور شب‌های جمعه در حرم سیدالشهدا (ع) نشان از عمق ولای او دارد. و پیش از آن، این جریان - که مربوط به دوره طلبگی ایشان است - از مرحوم آیت الله نجفی مرعشی نقل شده است: در دوره ممنوعیت برگزاری مجالس عزای امام حسین (ع) - در دوره رضاخان - با آقای خمینی در حجره نشسته بودیم. ایام عزای حسینی بود و مجالس ممنوع، دل‌مان گرفته بود، تصمیم گرفتیم یک مجلس دو نفری تشکیل بدهیم، قدری ایشان روضه خواند و من گریه کردم، قدری من روضه خواندم و ایشان گریه کرد، قدری ایشان نوحه خواند و من سینه زدم و مقداری من نوحه خواندم و ایشان سینه زد. عمق ارتباط وی و میزان خلوص وی به قدری بود که مرحوم آیت الله اراکی می‌فرمود: اگر ایشان در کربلا حاضر بود نفر ۷۳ شهدای کربلا - می‌بود. امام خمینی (ره) درباره عظمت تأثیر عزاداری بر مصائب سید شهیدان (ع) می‌فرمایند: «اسلام را تا حالایی که شما می‌بینید... سیدالشهدا زنده نگه داشته است. سیدالشهدا - سلام الله علیه - ... همه جوانان خودش را، همه مال و منال، هر چه بود، هر چه داشت ... در راه خدا داد و برای تقویت اسلام، و مخالفت با ظلم، قیام کرد ... ما که دنبال او هستیم و مجالس عزای او را از آن وقت به امر امام صادق - سلام الله علیه - و به سفارش ائمه هدی - علیهم السلام - ما به پا می‌کنیم این مجالس عزای او را ... اینها را باید حفظ کنید، اینها شعائر مذهبی ماست که باید حفظ بشود، اینها یک شعائر سیاسی

است که باید حفظ بشود. بازی تان ندهند این قلم فرسایا، بازیتان ندهند این اشخاصی که با اسماء مختلفه و با مرام‌های انحرافی می‌خواهند همه چیز را از دستتان بگیرند و اینها می‌بینند که این مجالس، مجالس روضه، ذکر مصائب مظلوم در هر عصری مقابل ظالم قرار می‌دهد... ۱ «باید ماه محرم و صفر را زنده نگه داریم به ذکر مصائب اهل بیت - علیهم السلام - که با ذکر مصائب اهل بیت - علیهم السلام - زنده مانده است این مذهب تا حالا با همان وضع سنتی، با همان وضع مرثیه‌خوانی ... ما باید حافظ این سنت‌های اسلامی، حافظ این دستجات مبارک اسلامی، که در روز عاشورا، در محرم و صفر، در مواقع مقتضی به راه می‌افتد تأکید کنیم که بیشتر دنبالش باشند. محرم و صفر است که اسلام را نگه داشته است، فداکاری سیدالشهدا(ع) است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است. زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش از طرف روحانیون، از طرف خطبا، با همان وضع سابق، و از طرف توده‌های مردم با همان ترتیب سابق که دستجات معظم و منظم، دستجات عزاداری به عنوان عزاداری راه می‌افتاد. باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنت‌ها را حفظ کنید. البته اگر چنانچه یک چیزهای ناروایی بوده است سابق و دست اشخاص بی‌اطلاع از مسائل اسلام بوده، آنها باید یک مقداری تصفیه بشود، لکن عزاداری به همان قوت خودش باید باقی بماند و گویندگان پس از این که مسائل روز را گفتند روضه را همانطور که سابق می‌خواندند و مرثیه را همانطور که سابق می‌خواندند بخوانند و مردم را مهیا کنند برای فداکاری. این خون سیدالشهداست که خون‌های همه ملت‌های اسلامی را به جوش می‌آورد و این دستجات عزیز عاشوراست که مردم را به هیجان می‌آورد و برای حفظ مقاصد اسلامی مهیا می‌کند. در این امر نباید سستی کرد...» ۲. پی‌نوشت‌ها؟: برگرفته از پایگاه اینترنتی تابناک. ۱. صحیفه نور، ج ۱۰، صص ۳۰-۳۲. ۲. همان، ج ۱۵، ص ۲۰۳.

لازمه دیدار

سیدابوالحسن مهدوی گاه سؤال می‌شود چه عمل، یا ختم و ذکری باعث می‌شود که شخص توفیق شرفیابی خدمت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - را پیدا کند؟ در جواب باید گفت هر چه انسان دین اسلام را بهتر بشناسد و به همه جوانب آن عمل کند زمینه برای چنین توفیقی در وجود او زیادتر می‌شود. زیرا در اثر شناخت دین و عمل به دستورات آن، سنخیت روحی و نزدیکی باطنی و قرب معنوی به آن حضرت پیدا می‌کند، و به دنبال این نزدیکی روحی است که امکان تقرّب جسمی به محضر آن عزیز سفر کرده و مجالست و بهره‌مندی از نورانیت کلامش برای شخص میسر می‌شود. البته واضح است که همه این دیدارها و تشرفات، به لطف و فضل الهی است و هیچ‌گاه کسی به خودی خود، لیاقت درک محضر نورانی آن حضرت را پیدا نمی‌کند، زیرا چنین لیاقتی مختص خود معصومین(ع) است که در رتبه و منزلت و نورانیت، از یک شجره طیبه هستند، اما غیر معصومان به فضل الهی و حکمت‌ها و زمینه‌ها و مصلحت‌هایی که وجود دارد، این توفیق نصیب آنها می‌گردد. یکی از امور مؤثر در ایجاد زمینه ملاقات و تحصیل مصلحت، ختم‌ها و ذکرهایی است که بعضاً تجربه هم شده؛ بخصوص اگر از طرف کسی که صاحب سلوک عملی و تأثیر نفسی است، صادر شده باشد. حکایت تشریف مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالنبی اراکی، یکی از همین نمونه‌هاست که جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی، ماجرای آن را بدون واسطه از خود آن مرحوم شنیده و نوشته است تا در اختیار خوانندگان و عشاق امام زمان(ع) قرار گیرد. قبل از ذکر ماجرا، لازم است عرض کنم که مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالنبی اراکی از قفهای بزرگ حوزه علمیه نجف و قم بودند. در ۲۷ رجب ۱۳۰۸ق. در اراک متولد شده، پس از رشد، دو سال در همدان تحصیل و سپس در اراک، دروس سطح را تمام نموده، در سال ۱۳۲۷ق. به نجف هجرت کردند. ایشان در سال ۱۳۶۸ قمری به ایران بازگشته، بنا به تقاضای جمعی از فضلاء اراکی و دیگران، رحل اقامت افکندند و به تدریس خارج پرداختند. و سرانجام در سال ۱۳۸۷ق. در سن حدود هشتاد سالگی وفات نمودند و جنازه‌شان با استقبال و تجلیل فراوانی تشییع و در قم، حرم حضرت معصومه(س) در مسجد بالاسر، پایین قبر مرحوم آیت‌الله حائری به خاک سپرده شد. حجت‌الاسلام و المسلمین مرتضوی

لنگرودی نوشته است: یک روز آیت الله اراکی برای دیدن مرحوم آیت الله والد به منزل ما آمدند و پس از گفت‌وگوهای اولیه، آیت الله اراکی (ره) آیت الله والد را مخاطب قرار دادند و گفتند: «شما که از نظر ما نسبت به آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی تا اندازه‌ای با اطلاع بودید و می‌دانستید که ما مروّج ایشان نبودیم، بلکه در مجامع علما و فضلا، نسبت به ایشان می‌گفتیم که: ما از آیت الله اصفهانی آن قدر کمتر نیستیم که مرجعیت ایشان را ترویج نماییم». آیت الله والد گفتار ایشان را تصدیق نمود و چنین گفتند: «آری شما چنین ادعایی می‌کردید، ولی در واقع به مراتب از ایشان کمتر بودید حتی می‌توانم بگویم قابل مقایسه با ایشان نبودید. آیت الله اراکی گفتند: «به هر حال من امروز می‌خواهم عظمت و شخصیت آیت الله اصفهانی را برای شما بیان نمایم». آنگاه به سخنان خود، چنین ادامه دادند: «یک روز در نجف اشرف مشهور شد که یک نفر مرتاض هندی که از راه حق، ریاضیت کشیده و به مقاماتی رسیده، به نجف اشرف آمده است. فضلا و علما و طلاب به دیدار او می‌رفتند، از جمله، من هم به دیدار وی رفتم و به مرتاض گفتم: آیا در مدت ریاضت خود ختم یا ذکر یا دست آورده‌ای که بشود به وسیله آن، به خدمت آقا امام زمان - روحی له الفداء - رسید؟! وی در جواب گفت: آری من یک ختم مجرب دارم. من از وی دستور آن ختم مجرب را گرفتم؛ دستور ختم چنین بود: «با طهارت بدن و لباس، به بیابان برو و نقطه‌ای را انتخاب کن که محل رفت و آمد نباشد، بعد با حالت وضو رو به قبله بنشین و خطی دور خود بکش و مشغول ختم شو؛ پس از انجام ختم، هر کس که به نزد تو آمد، آقا امام زمان - روحی له الفداء - است». آیت الله اراکی ادامه دادند: «من به بیابان سهله رفتم و طبق دستور، ختم را انجام دادم، همین که ختم تمام شد سیدی را دیدم که عمامه‌ای سبز رنگ داشت و بود، به من فرمود، چه حاجتی داری؟ من فوراً در جواب گفتم: به شما حاجتی نیست. سید فرمود: «شما ما را خواستید که به اینجا بیاییم». من گفتم: شما اشتباه می‌کنید، من شما را نخواستم، سید فرمود: «ما هرگز اشتباه نمی‌کنیم. حتماً شما ما را خواسته‌اید که به اینجا آمده‌ایم و گرنه ما در اقطار دنیا کسانی را داریم که در انتظار ما به سر می‌برند. ولی چون شما زودتر این درخواست را کرده‌اید، اول به دیدار شما آمده‌ایم، تا حاجت شما را بر آورده‌ایم و آنگاه به جای دیگر برویم». گفتم: ای آقا سید، من هر چه فکر می‌کنم، با شما کاری ندارم، شما می‌توانید به نزد آن کسانی که شما را می‌خواهند بروید، من در انتظار شخص بزرگی به سر می‌برم. سید لبخندی بر لبانش نقش بست و از کنار من دور شد، چند قدمی بیش دور نشده. بود که این مطلب به خاطرم خطور کرد که، نکند این شخص امام زمان - روحی له الفداء - باشند، به خود گفتم: شیخ عبدالنبی مگر آن مرتاض نگفت، جایی را اختیار کن که محل عبور و مرور اشخاص نباشد ... و بعد از ختم هر کس را دیدی، همان آقا امام زمان (ع) است؛ و تو بعد از انجام ختم کسی را غیر از این سید ندیدی. حتماً این سید امام زمان (ع) است. فوراً به دنبالش روانه شدم، ولی هر چه تلاش کردم به او نرسیدم، ناچار عبا را تا کردم و در زیر بغل قرار دادم و نعلین را به دست گرفتم و با پای برهنه، دوان دوان در پی سید می‌رفتم ولی به او نمی‌رسیدم، هر چند سید آهسته راه می‌رفت. در این صورت یقین کردم آقا سید بزرگوار، امام زمان - روحی له الفداء - است. چون زیاد دویدم خسته شدم، قدری استراحت کردم، ولی چشم من به سید دوخته شده بود و مراقب بودم که سید به کدام یک از کوخ‌های عربی وارد می‌شود تا من هم بعد از مقداری استراحت به همان کوخ بروم. از دور دیدم به یکی از کوخ‌های غربی وارد شدند. بعد از مدت کوتاهی به سوی آن کوخ رفتم. پس از چندی راه‌پیمایی به آن کوخ رسیدم. درب کوخ را زدم، شخصی آمد و گفت: چه کار دارید؟ گفتم: سید را می‌خواهم. گفت: دیدار سید نیاز به اجازه ورود دارد، صبر کن بروم و برای شما اذن دخول بگیرم. وی رفت و پس از چند لحظه آمد، و گفت: آقا اذن دخول دادند. وارد کوخ شدم، دیدم همان سید بر روی تخت محقری نشسته است، سلام کردم و جواب شنیدم. فرمود: بیایید و بر روی تخت بنشینید، اطاعت کردم و بر روی تخت رو به روی سید نشستم. پس از تعارفات، مسائل مشکلی داشتم، خواستم یک به یک از آقا سؤال کنم، اما هر چه فکر کردم حتی یکی از آن مسائل مشکل به یادم نیامد. پس از گذشت مدتی فکر، سربلند کردم، و آقا را در حال انتظار دیدم، خجالت کشیدم و با شرمندگی تمام عرض کردم: آقا اجازه مرخصی می‌فرمایید. فرمود: بفرمایید. از کوخ خارج شدم، همین که چند قدم راه رفتم، یک به یک

مسائل مشکل به یادم آمد. گفتم من این همه زحمت کشیدم تا به اینجا رسیدم و نتوانستم از آقا استفاده‌ای بنمایم، باید پررویی کنم، دوباره درب کوخ را بزنم، به خدمت آقا برسم و مسائل مشکلم را سؤال نمایم. درب کوخ را زدم، دوباره همان شخص آمد. به او گفتم: می‌خواهم دوباره خدمت آقا برسم. وی گفت: آقا نیست. گفتم: دروغ نگو، من برای کلاشی نیامده‌ام، مسائل مشکلی دارم، می‌خواهم به وسیله پرسش از آقا حل شود. وی گفت: چگونه نسبت دروغ به من می‌دهی؟ استغفار کن! من اگر قصد دروغ کنم هرگز جایم در اینجا نخواهد بود. ولی بدان، این آقا مانند آقایان دیگر نیست؛ این امام والامقام در این مدت بیست سال که افتخار نوکری او را دارم، برای یک مرتبه زحمت درب باز کردن را به من نداده است، گاهی از درب بسته وارد می‌شود. گاهی از دیوار وارد می‌شود. گاهی سقف شکافته می‌شود و وارد این کوخ می‌شود، گاهی مشاهده می‌کنم بر روی تخت نشسته و مشغول عبادت و یا ذکر گفتن است. و گاهی مشاهده می‌نمایم که نیست، ولی صدای مبارکش به گوش می‌رسد و گاهی ابداً در کوخ نیست، گاهی پس از گذشت چند لحظه باز مشاهده می‌کنم که بر روی تخت می‌باشد، گاهی مدت سه روز طول می‌کشد و تشریف فرما نمی‌شود، گاهی چهل روز، گاهی ده روز، گاهی چند روز پی‌درپی در این کوخ تشریف دارد، کار این آقای بزرگوار متفاوت از دیگران است. گفتم: معذرت می‌خواهم و از نسبتی که دادم استغفار می‌کنم. امیدوارم که مرا ببخشی. گفت: بخشیدم. گفتم: آیا برای حل مسائل مشکل من راهی داری؟ گفت: آری، هر وقت آقا امام زمان (ع) در اینجا تشریف ندارند، فوراً در جای ایشان نایب خاصه‌شان ظاهر می‌گردد و برای حلّ جمیع مشکلات آمادگی دارد. گفتم: می‌شود به خدمت نایب خاصه‌شان رسید؟ گفت: آری. وارد کوخ شدم، دیدم بر جای آقا امام زمان (ع) حضرت آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی نشسته است. سلام کردم و جواب شنیدم. بعد با لبخند و لهجه اصفهانی فرمود: حالت چطور است؟ گفتم: الحمدلله. بعد مسائل خود را یکی پس از دیگری مطرح کردم، همین که هر مسئله‌ای مطرح می‌شد، بدون تأمل جواب مسئله را با نشانه می‌داد، و می‌گفت: این جواب را «صاحب جواهر» در فلان صفحه، «صاحب حدائق» در فلان جا داده است. و جواب آن مسئله را «صاحب ریاض» در فلان صفحه از ریاض داده است و ... جواب‌ها کاملاً تحقیق شده و قانع کننده بود. پس از حلّ جمیع مسائل مشکل، دستش را بوسیدم و از خدمتش مرخص شدم. همین که بیرون آمدم با خود گفتم: آیا این آقا سید ابوالحسن اصفهانی بود، یا شخص دیگری به شکل و قیافه ایشان بود. مردّد بودم، با خود گفتم: تردید شما وقتی از بین می‌رود که به نجف بروی و به خانه سید وارد شوی و همان مسائل را مطرح کنی، اگر همان جواب‌ها را از سید بدون کم و زیاد شنیدی در این صورت یقین خواهی کرد که آن سید، همان آقا سید ابوالحسن اصفهانی است، و اگر به آن نحو جواب نشنیدی، یا آنها را طور دیگر شنیدی، آن سید غیر از آیت الله سید ابوالحسن است. به نجف که وارد شدم یکسره به منزل آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رفتم و به اتاق مخصوص ایشان وارد شدم، سلام کردم، جواب شنیدم. با حالت خنده همان طور که در کوخ لبخند زد و با لهجه اصفهانی فرمود: حالت چطور است؟ من هم جواب دادم. بعد مسائل به همان نحو مطرح شد و سید به همان صورت جواب دادند، بدون کم و زیاد. بعد فرمودند، حالا یقین کردی و از حالت تردید بیرون آمدی؟ گفتم: ای آقای بزرگوار! آری. بعد دست مبارکش را بوسیدم و همین که خواستم از خدمتش مرخص شوم به من فرمود: راضی نیستم در حال حیات و زندگی‌ام این جریان را برای کسی نقل کنی، بعد از مردنم مانعی ندارد». ولی عالم امکان کجایی به رضوی یا که اندر ذی طوایی ز خورشید جمالت پرده بردار برون کن ز آستین دست خدایی (آیت الله میرجهانی) پیام‌ها و برداشت‌ها: ۱. کسی را به دیده کم نگاه نکنیم، شاید که او یکی از اولیا و مقربان درگاه الهی باشد، حتی ممکن است مولای انس و جان حضرت صاحب‌الزمان (ع) باشند. در روایت است که وقتی آن حضرت ظهور می‌نمایند، بعضی از مردم می‌گویند ما این آقا را بارها دیده بودیم ولی باور نمی‌کردیم که ایشان آخرین ذخیره الهی باشند. ۲. استفاده از هر کس، متناسب با حرفه و تخصص اوست. در مجالست با پزشک، سؤالات مربوط به بیماری و درمان مطرح می‌شود. در محضر عالم سؤالات مربوط به عقائد و اخلاق و احکام گفته می‌شود. بهترین استفاده از محضر امام و حجت خداوند نیز همین استفاده‌های دینی مربوط به قرآن و حدیث برای

رشد روحی و معنوی است. ۳. لازم است انسان در سؤال کردن از مطالب علمی، حیا نکند که شرم در سؤال کردن، باعث باقی ماندن در جهل و ضلالت می‌شود. از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمودند: من رَقَّ وجهه، رَقَّ علمه. ۱. کسی که شرمش زیاد باشد، علمش اندک شود. بلکه حیای مطلوب و صحیح همان حیای از خداوند متعال است نسبت به گناهان در خلوت چنانچه در پیش مردم از عمل خلاف حیا می‌کند. امام کاظم (ع) فرمودند: اِسْتَحْيَا مِنْ اللَّهِ فِي سِرَائِرِكُمْ كَمَا تَسْتَحْيُونَ مِنَ النَّاسِ فِي عَلَانِيَتِكُمْ. ۲. در خفا از خداوند حیا کنید، چنانکه در آشکارا، از مردم حیا می‌کنید. ۴. باید مواظب باشیم از نسبت دادن کار ناشایسته مثل دروغ و غیبت و ... بدون دلیل قطعی به افراد خودداری کنیم. به خصوص هنگام عصبانیت کنترل بیشتری احتیاج است. و چنانچه خدای ناکرده نسبت دادیم بلافاصله جبران کرده و عذرخواهی کنیم. ۵. انسان‌های وارسته و پاک به خصوص کسانی که ارتباطی با آقای عالم، حضرت حجت (ع) دارند، نه تنها از گناه کردن پاک و منزّه هستند، بلکه از قصد و فکر گناه هم خود را منقطع کرده و بلکه متنفر از گناه و معصیت هستند. ۶. دیدار و مجالست با حضرت مهدی (ع)، هیچ‌گاه به لیاقت نیست بلکه به فضل و رحمت الهی است. گرچه با تلاش دینی زمینه بیشتری برای امکان ملاقات فراهم می‌گردد. باید همچون سلمان فارسی، «مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» شد تا تفضل الهی توأم با حکمت او گشته، توفیق شرفیابی نصیب شود والا - معصومین (ع) از یک شجره طیبه و بقیه مردم از درختان پراکنده دیگر هستند. من و علی از یک درخت ولی سایر مردم از درخت‌های مختلف‌اند. ۳. در کتاب جزیره خضراء آمده که علی بن فاضل مازندرانی از جناب شمس الدین که با پنج واسطه از اولاد حضرت صاحب‌الزمان (ع) است، سؤال می‌کند: آیا امام را دیده‌ای؟ فرمود: «نه ولی پدرم - رحمه الله علیه - می‌گفت: که صدای آن حضرت را شنیده بود ولی شخص آن حضرت را ندیده بود. اما پدرش - رحمه الله علیه - هم شخص آن حضرت را دیده بود و هم صدایش را شنیده بود». پرسیدم: چگونه است که این افتخار نصیب یکی می‌شود و شامل دیگری نمی‌شود؟ فرمود: «برادر! خداوند تبارک و تعالی، هر که را بخواهد مشمول الطاف خود گرداند. همه اینها بر اساس حکمت الهی است». ۷. ۴. ریاضیت به معنای عمل کردن بر خلاف خواهش و تمایل نفس است و چنانچه کسی مدتی موفق به انجام آن شود قدرت روحی او زیاد گشته، می‌تواند تصرفاتی در جهان هستی نماید که بر خلاف قدرت و توانایی متعارف مردم است؛ مثلاً طی الارض، علم کیمیا، اطلاع از آینده و یا فکر مردم را دارا می‌شود. ریاضت گاهی باطل و حرام است و گاه صحیح و شرعی. آنجا که ریاضت ضرری به جسم وارد می‌کند یا ریاضت او باعث ترک عمل واجب مثل نماز یا انجام دادن کار حرامی می‌شود جائز نیست. ولی مخالفت با نفس در آنجا که در مسیر انجام واجبات و ترک محرمات به خصوص کارهای حرامی که نفس خیلی تمایل به آن دارد، صحیح و گاه واجب است؛ مثلاً مخالفت با هوای نفس در نگاه حرام یا غیبت کردن یا خوردن ربا یا شنیدن موسیقی، یا انجام عمل واجب یا مستحب مثل نماز شب از تمایل نفس به خوب صرف نظر می‌نماید. از طرفی لازم است بدانیم بر خلاف آنچه که بسیاری در تلاش و میل به داشتن کارهای خارق‌العاده دارند، هیچ وقت چنین اموری به خودی خود ارزش و کمال برای انسان نیست. لذا در دین هیچ‌گاه تشویق و تحریک به رسیدن به آن نشده و یا ثوابی برای داشتن آن در نظر گرفته نشده است، زیرا اگرچه این نوع کارها برای جلب توجه مردم به شخص و در نهایت به خودنمایی و شهرت او می‌انجامد ولی سرمایه باقی و کمال جاودانی برای او در قیامت محسوب می‌شود. بلکه سرمایه هر انسانی در پیدا کردن علم توحید و یقین به آن است که انسان را مافوق دنیا می‌کند و دنیا را در خدمت او قرار می‌دهد، گرچه توجهی به دنیا ندارد. پیرمردی که عمر خود را سپری کرده و مایل بود قبل از آنکه بمیرد، ماحصل تلاش عمر خویش را که طی الارض و علم کیمیا بود به آیت‌الله انصاری همدانی تعلیم دهد، با کمال تعجب مواجه با انکار ایشان شد و وقتی سؤال کرد که چرا خودداری می‌کنید مگر شما چه چیزی دارید که احتیاج به این دو ندارید؟ فرمودند: «علم توحید دارم». ۸. گاهی ادعاهای انسان‌ها در داشتن کمالات، به خصوص در مسائل علمی غیر واقعی است و این نامش حَبِّ نَفْسِ اسْتِ که باعث می‌شود شخص همیشه خود را فوق آنچه که هست بپندارد، به خصوص وقتی که تعریف و تشریح اطرافیان و مریدان را می‌بینید. ولی چنانچه شخص منصف و همیشه خواهان حق و آمادۀ

پذیرایی آن باشد خداوند متعال به لطف خوش او را هدایت و از جهل مرکبی که باعث ادعای کاذبی شده او را در می‌آورد. و این ضمانت الهی است که انسان‌هایی که خالصانه در تلاش برای فهم حقائق هستند به واقعیات دسترسی پیدا می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. ۵. ۹. گاهی مراجع تقلید که در زمان غیبت ولی عصر (ع) به عنوان نواب عام آن حضرت محسوب می‌شوند، دارای ارتباطاتی مستحکم و عنایات ویژه و رحمت رحیمی آن حضرت هستند. و آشکار است که هنگامی که آن حضرت می‌فرمایند: من یاد شما را فراموش نکرده و رعایت حال شما را دارم و الا بلا بر شما نازل و دشمنان شما را از بیخ و بن برمی‌کنند. ۶. بیشترین محل فرود این لطف و عنایت می‌بایست به نایب ایشان یعنی مجتهد جامع‌الشرایط و ولی فقیه باشد، تا از طریق این مرکز به همه جهان اسلام و بالاخص شیعیان برسد. ۱۰. لازم است در مسائل اعتقادی بعضی اصول دین که جهان‌بینی انسان را تشکیل می‌دهد تحقیق کرده، به عالم مراجعه کنیم و از او دلیل بخواهیم ولو با مراجعه به کتاب او. همچنین در مسائل اخلاقی به اسناد اخلاق مراجعه کرده تا کیفیت تهذیب اخلاق را از او یاد گرفته و عمل کنیم. اما در مسائل فقهی و احکام شرعی بعد از آنکه اعلم در فقه را توسط اهل خبره تشخیص داده، به او مراجعه و از او تقلید می‌کنیم؛ همچون مریضی که برای مراجعه به طیب، ابتدا و از اهل فن در آن رشته، اعلم به مسائل پزشکی را پیدا می‌نماید و سپس با مراجعه به او، فرمان طبابت او را شنیده و تقلید می‌نماید بدون آنکه سؤال از علت فرمان او بکند، زیرا فهم دلیل و علت در این گونه مسائل، مختص به خود متخصص است و اگر کسی بخواهد اطلاع از آن پیدا کند، لازم است همان راهی را که سال‌ها آقای متخصص زحمت کشیده، طی نماید تا بتواند از دلیل و علت اطلاع پیدا کند. دلم قرار نمی‌گیرد از فغان بی‌تو سپندوار ز کف داده‌ام عنان بی‌تو ز تلخ‌کامی دوران نشد دلم فارغ ز جام عشق لبی تر نکرد جان بی‌تو چو آسمان مه آلوده‌ام ز تنگدلی پر است سینه‌ام از اندوه گران بی‌تو نسیم صبح نمی‌آورد ترانه عشق سر بهار ندارند بلبلان بی‌تو لب از حکایت شب‌های تار می‌بندم اگر امان دهم چشم خون فشان بی‌تو چو شمع کشته ندارم شراره‌ای به زبان نمی‌زند سخنم آتشی به جان بی‌تو ز بیدلی و خموشی چو نقش تصویرم نمی‌کشایدم از بی‌خودی زبان بی‌تو گزارش غم دل را مگر کنم چو امین جدا از خلق به محراب جمکران بی‌تو (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، دام‌ظله) پی‌نوشت‌ها: ۱. حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۱۸، باب عدم جواز الحیاء من السؤال عن احکام الدین؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۰. ۲. مجلسی، همان، ج ۷۸، ص ۳۰۹. ۳. فرازی از دعای ندبه. ۴. جزیره خضراء، ص ۱۷۳. ۵. سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹. ۶. طبرسی، احتجاج، ص ۴۹۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از

حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازی های رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر

که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

